

راه

آدرس اینترنت در ص ۶۰

توده

دوره دوم شماره (۷۵) شهریورماه ۱۳۷۲

ارزیابی سیاسی از برنامه اقتصادی دولت "محمد خاتمی"

این برنامه، وداع با فاجعه "تعدیل اقتصادی" است و موفقیت آن بستگی به توازن نیروها برای مقابله با کارشکنی های جناح راست دارد!
(ص ۲۹)

درباره رویدادهای افغانستان (ص ۲۷)

نامه "راه توده" به ریاست جمهوری

انتشار فراخوان مجمع عمومی "کانون نویسندگان" در ایران

باقر پرهام: ما، آقای به آذین و دوستانشان، آقای گنجی و حجت الاسلام کدیور مکمل هم هستیم، نه دشمن هم! (ص ۴)

روسیه در شرایط

"انقلاب اکتبر" (ص ۵۱)

انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری صحنه کارزاری است در برابر دو "جبهه" عملاً موجود در داخل کشور

"جبهه ضد ارتجاع" "جبهه ارتجاع-بازار"

* جبهه "ضد ارتجاع" در صورت تحکیم مواضع و دست یابی به خواست های این مرحله خود، به "جبهه آزادی" فراخواهد روئید و مرزبندی های نوینی در دستور جنبش قرار خواهد گرفت!

در ایران و در عمل، جبهه گسترده ای در برابر روحانیت مرتجع و مذهبپون وابسته به بازار و سرمایه داری دلال تشکیل شده است. میلیون ها توده مردم ایران، آگاهانه در این جبهه قرار دارند و ده ها شکل، انجمن، حزب، سازمان، گروه و گروه بندی نوپدید و یا قدیمی، مذهبی یا غیر مذهبی، وابستگی و همسویی خود را با این جبهه نه تنها انکار نمی کنند، بلکه روز به روز بر حضور خود در این جبهه بیشتر تاکید می کنند.

نام این "جبهه"، به ظاهر "جبهه ضد انصار" است، اما برای حزب توده ایران که پیوسته ماهیت اتحادها و کیفیت روندها مورد نظر است، نام واقعی جبهه کنونی، در حقیقت "جبهه ضد ارتجاع" است. جبهه ای که شاید بتوان گفت، وسعت آن، تنها با جبهه ده ها میلیونی سال ۱۳۵۶، در برابر دیکتاتوری دربار شاه قابل مقایسه است! از آنجا که بسیاری از مذهبپون روحانی و غیر روحانی ایران، تحت عنوان "نواندیشان مذهبی" در این جبهه قرار گرفته و با استدلال های دینی و مذهبی به مقابله با ارتجاع مذهبی-بازاری برخاسته اند، شاید این تصور وجود داشته باشد، که مقابله کنونی، سیزی است میان دو جریان مذهبی، که به مردم و دیگر نیروهای سیاسی ایران ارتباطی ندارد!

این درک و این برداشت، بکلی نادرست و انحرافی است و قطعاً باید در برابر آن ایستاد. اول به این دلیل که در مقابله کنونی، نیروهای مذهبی تنها بخشی از پیکر تنومند این مقابله اند. دوم آنکه جنبش کنونی مردم دارای خواست های اقتصادی-سیاسی-اجتماعی است و آنچه که این نیروها نیز مطرح می کنند، بخشی از همین خواست های جنبش است، که در پیرامون های مذهبی و تحت عنوان "نواندیشی دینی" مطرح می شود. بنابراین چگونه می توان خود را بخشی از جنبش عمومی مردم ایران دانست، اما سهم خود را در این جبهه نپذیرفت؟

برای درک وسعت "جبهه ضد ارتجاع"، کافی است تکرار شود، که بخشی از حاکمیت نیز اکنون خود را وابسته به این جبهه می داند. آن بخشی، که ریاست جمهوری - "محمد خاتمی" - واقع بین ترین نماینده آنست، و اساساً بدلیل اعلام وابستگی اش به جبهه ضد ارتجاع، از سوی بیش از ۲۰ میلیون مردم ایران انتخاب شده است.

از آنجا که در میان طیف گسترده لائیان و طرفداران جبهه ضد ارتجاع، بویژه در میان روحانیون و بخشی از مذهبپون، برداشت های متفاوت و محدود کننده ای از آزادی ها وجود دارد، هنوز نمی توان جبهه کنونی را "جبهه آزادی" نامید، گرچه با تثبیت نخستین پروژی های "جبهه ضد ارتجاع"، شکل، سازمان یابی و انسجام "جبهه آزادی"، بعنوان گامی بالاتر، در دستور جنبش کنونی مردم ایران قرار خواهد گرفت.

درک دقیق این نکته و هضم سیاسی آن، در لحظه کنونی که مبارزه ای تنگاتنگ رو به تشدید است، از اهمیتی ناچیزی برخوردار است. در صورت این درک دقیق است، که برخی آرزوها و انتظارات ذهنی، ماجراجویی ها و چپ نمایی های مغرب جانین و اقیانوس نشده و امکان مانور را برای ضعیف ترین حلقه در محاصره قرار گرفته حاکمیت و در عین حال مهاجم ترین بخش آن فراهم نمی شود! بخش محاصره شده ای، که در جستجوی روزنه ای برای رخنه در صفوف کنونی جنبش، ایجاد تفرقه در میان آن و سپس یورش به آنست! (بقیه در صفحات ۲ و ۳)

بمناسبت سالگرد جنگ ایران و عراق

حزب ما

به وظیفه انقلابی
خود عمل کرد!

(ص ۲۵)

از کتاب خاطرات "محمد علی عمونی"

از "کودتا"

تاخیزش دهه ۴۰

(ص ۱۷)

انقلابی و

ضد انقلابی

یا "خودی" و "غیر خودی"

(ص ۴۱)

جنبش دانشجویی

در آستانه سال

تحصیلی جدید

(ص ۵)

صفحات دیگر

- * سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی
- * سرهنگ "افرائی"، افراشته
- * قامتی فراموش نشدنی * چهارشنبه
- * خاکستری * مقاله بی عنوان
- * اسرائیل چگونه که هست
- * "خانه مشکوک" در جمع

مطبوعات ایران

(بقیه از ص اول)

"جبهه ضد ارتجاع" در برابر "جبهه ارتجاع"

انتخابات خبرگان رهبری

انواع کارشکنی‌ها، توطئه‌ها و ترفندهای یکسال اخیر "جبهه ارتجاع-بازار" برای ایجاد شکاف در "جبهه ضد ارتجاع" و تلاش برای جلوگیری از انسجام و گسترش بیشتر آن، خود بزرگترین دلیل ضرورت تقویت و گسترش این جبهه است. هر نوع مقابله با آزادی مطبوعات، مقابله با بازگشت به صحنه احزاب قدیمی و شناخته شده ایران، هر نوع کارشکنی برای جلوگیری از ورود به عرصه احزاب جدیدی نظیر "حزب کارگزاران سازندگی"، انواع ترورها، انفجارها، حمله به مراکز فرهنگی، مطبوعات و حتی نماز جمعه‌ها، خط و نشان کشیدن فرماندهان نظامی، کارشکنی‌های آشکار در اجرای برنامه انتخاباتی محمد خاتمی در زمینه آزادی‌ها و عرصه‌های مقابله با برنامه "تعدیل اقتصادی"، تحریک دو بخش متحد در کابینه محمد خاتمی (کارگزاران سازندگی و طیف خط امام) (۱) همگی بخش‌های آشکار "جبهه ارتجاع-بازار" برای جلوگیری از انسجام بیشتر "جبهه ضد ارتجاع" و تنگ تر شدن حلقه محاصره خویش است. مرور حادثه جوئی‌های یکسال اخیر این جبهه، نشان می‌دهد که رهبران آن برای نجات خویش از محاصره، حاضر به هر اقدام و عملی که در توان داشته باشند هستند.

این دو جبهه، اکنون، با دو دیدگاه در برابر انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری قرار گرفته‌اند. "جبهه ارتجاع-بازار"، که دستگاه رهبری جمهوری اسلامی را تحت هدایت خود و "رهبر" کنونی را سخنگوی مطلق خود می‌خواهد، بر فرمایشی بودن این مجلس، حفظ توازن موجود قوا در این مجلس و ادامه تسلط خود بر حاکمیت پای می‌نهد. آنها، که خود از منتقدان شناخته شده آیت الله خمینی و اختیارات حکومتی او بوده‌اند، اکنون دم و دستگاه رهبری را مافوق قانون و رای مردم می‌خواهند. دم دستگاهی که قوای نظامی و انتظامی کشور، عظیم‌ترین بنیادهای مالی، قوه قضایی را بصورت مستقیم و دو قوه مجریه و مقننه را بصورت غیر مستقیم، سیاست خارجی، سیاست‌های کلی کشور، سازمان‌های آشکار و پنهان امنیتی کشور، حوزه‌های مذهبی را از طریق دادگاههای ویژه (امنیتی-قضائی) روحانیت، سرنوشت کشور را در حد اعلام جنگ، شبکه نمایندگان ولی فقیه در گوشه و کنار کشور و شبکه ازمه جمعه‌ها را بعنوان شکل سیاسی-مذهبی، همراه با ذهبا اختیار و حوزه مانور پنهان و آشکار در اختیار دارد. "جبهه ارتجاع-بازار" می‌کوشد این اختیارات سلطنتی همچنان بصورت مطلقه در اختیارش باقی بماند و هیچ حساب و کتاب سیاسی و مالی (حتی مطابق قانون اساسی موجود) به مردم پس ندهد! این جبهه، مخالف حضور غیر روحانیون در مجلس خبرگان است و از میان روحانیون نیز طرفدار راه یافتن آن روحانیونی به این مجلس است، که برگمار شده این جبهه بوده و نقشی جز تأیید یکه تازی "جبهه ارتجاع-بازار" در کشور نداشته باشند! "جبهه ارتجاع"، همچنان در تلاش تبدیل جمهوری اسلامی به "تظامی سلطنتی"، متکی به قشریت مذهبی است. طرح "حکومت عدل اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی"، که از سوی نمایندگان این جبهه به شورای مصلحت نظام تسلیم شده و در مطبوعات داخل کشور افشاء شد، همان نظام سلطنتی است که آنها در سر دارند. (۲) نظامی که پادشاه گوش به فرمان آن را هرگاه در خط خودشان نیافتند و یا اگر از مرزهایش عدول کرد، توسط مجلس خبرگان دست نشاندۀ خودشان برکنار و یا به سرنوشت امثال "احمد خمینی" در جمهوری اسلامی محکوم کرده و پادشاه گوش به فرمان دیگری را جای آن بنشانند. از نظر آنها، عضو مجلس خبرگان، همان که فقیه باشد و درس مذهبی خوانده باشد و برگزیده جبهه ارتجاع باشد کافی است، هر اندازه بی اطلاع‌تر از اوضاع ایران و جهان، بی اطلاع از سیاست و مملکت داری، بی اطلاع از مسائل اقتصادی، بی اعتقاد تر و بی اطلاع‌تر نسبت به پیشرفت‌های جهان و منووی تر و بی ارتباط تر با مردم باشد، بهتر است!

"جبهه ضد ارتجاع"، در کلیت خود، شناخت لازم را از ماهیت و اهداف "جبهه ارتجاع-بازار" دارد و در مرحله کنونی، با پائشاری بر اجرای دقیق قانون اساسی و طرح ضرورت لغو قوانینی که مغایر با قانون اساسی در مجلس اسلامی تصویب شده (نظیر نظارت استصوابی)، طرفدار تشکیل آن مجلس خبرگانی است، که توان، صلاحیت و جسارت دفاع از حقوق و اختیارات این مجلس را، که در قانون اساسی مندرج است، داشته باشد. مطابق این اختیارات قانونی، منتخبین مردم که امین، حقوق دان، اسلام شناس، خبره سیاست و اقتصاد تشخیص داده شده و به مجلس خبرگان فرستاده شده‌اند، باید قدرت لجام گسیخته کنونی دستگاه رهبری را مهار کرده و نظارت عمومی را بر کار "رهبر" برقرار کنند. آنها حتی معتقدند، با این نظارت و تشکیل چنین مجلسی، رهبر کنونی و یا هر رهبر دیگری که بجای وی انتخاب شود، از اسارت موجود در "جبهه ارتجاع" خلاص شده و خود را موظف به پاسخگویی به این مجلس و نه به مافیای پشت پرده "ارتجاع-بازار" خواهد دانست. بدین ترتیب، این جبهه، آنچنان

ارتجاع بر قدرت، توطئه گر و خشونت طلبی، که در برابر جنبش مردم و "جبهه ضد ارتجاع" قرار دارد، علاوه بر آنکه مهمترین ارکان حکومتی را در اختیار دارد، در اتحاد با سرمایه داری بزرگ تجاری ایران (بازاری‌های بزرگ)، بخشی از تصرف کنندگان و مالکان کارخانجات بزرگ و صنایع ایران و همچنین زمینداران بزرگ ایران، بیش از ۲۰ میلیارد دلار نقدینگی ایران را در اختیار دارد و بین ۴۰ تا ۵۰ درصد گردش اقتصادی کشور تحت کنترل آنست. نباید فراموش کرد، که "جبهه ارتجاع-بازار"، علیرغم شکاف‌هایی که در بدنه آن، بدلیل بحران همه جانبه اقتصادی-سیاسی-اجتماعی بوجود آمده و برخی تشتت‌هایی که در آن دیده می‌شود، هنوز دارای قدرت مانور است!

خطر ماجراجوئی‌ها و ضرورت حفظ اتحاد!

"جبهه ارتجاع-بازار"، که عامل بزرگترین جنایات، غارتگری‌ها و توطئه‌ها در جمهوری اسلامی و خیانت‌ها به آرمان‌های اساسی انقلاب بهمن ۵۷ است، نه تنها از منافع اقتصادی و موقعیت سیاسی-حکومتی خود در جمهوری اسلامی دفاع می‌کند، بلکه از بیم حیات خویش نیز ممکن است به مخوف‌ترین ماجراجوئی‌ها متوسل شود!

بنابراین، ضرورت انسجام بی‌تزلزل "جبهه ضد ارتجاع"، متحد نگه‌داشتن صفوف آن-علیرغم همه ناهمگونی سیاسی، مذهبی و اقتصادی که دارد-، تنگ کردن بی‌وقفه حلقه محاصره و گرفتن امکان عمل و مانور از "جبهه ارتجاع-بازار"، به ضرورت درک موقعیتی تاریخی کنونی، تبدیل شده است! با این شناخت است، که هر نوع مانور ارتجاع باید خنثی شود، امکان هر نوع ماجرا آفرینی باید از آن گرفته شود و هر نوع توطئه آن باید افشاء شده و ارکان حکومتی از اختیارش خارج گردد!

در "جبهه ضد ارتجاع"، وسیع‌ترین انتشار و طبقات ایران حضور دارند. از غارت شدگان شهری و روستائی، تا بخش کوچکی از حاکمیت، و سرانجام، بخشی از سرمایه داری صنعتی ایران با عنوان طرفداران مدرنیته، روحانیون و مذهبیون حاضر در این جبهه نیز، علیرغم دیدگاههای دینی و مذهبی که در ستیز با ارتجاع مذهبی و تحت عنوان نو اندیشی دینی مطرح می‌کنند، در بخش اقتصادی، در لایه‌های متفاوت این طیف گسترده قرار دارند. همچنین، صدها نیروهای بسیجی و خانواده‌های آنها، که اکنون به جمع چند میلیونی حاشیه نشینان روستائی، در اطراف شهرهای بزرگ ایران پیوسته‌اند، انبوهی از آرمان‌خواهان مذهبی که اکنون عملکرد گذشته خویش را حضور کننده جاده قدرت برای "جبهه ارتجاع-بازار" دریافته‌اند، دهها هزار نیروی نظامی، که بسیاری از فرماندهان آنان در جبهه مقابل، یعنی در "جبهه ارتجاع-بازار" قرار دارند، صدها هزار دانشجویان از یک میلیون دانشجوی مستقر در شهرهای کوچک و بزرگ ایران، میلیونها جوان (دختر و پسر) ایرانی، از میان ۴۰ میلیون ایرانی زیر ۳۰ سال، بخش وسیعی از بدنه دستگاه دولتی، میلیونها کارگر و زحمتکش شهری و روستائی ایرانی که محروم‌ترین بخش از ۷۰ درصد جمعیت زیر خط فقر ایران همگی در این جبهه قرار دارند. این طیف وسیع، نه تنها حکایت از گستردگی و تنوع "جبهه ضد ارتجاع" دارد، بلکه حکایت از تضادهای درونی آن نیز دارد. تضادهائی، که بصورتی بسیار طبیعی، در مراحل بعدی رشد جنبش، به صف آرائی‌های جدید منجر خواهد شد.

۵۸ و هنگام رفتنم قانون اساسی، این نظر خود را رسماً اعلام داشت و همچنان نیز بر آن پای می‌نهاد.

اما، این خواست و موضع رسمی و اعلام شده، همانگونه که از همان ابتدا بیان شد، موصول به مراحل رشد جنبش، آگاهی مردم و تغییر توازن نیروها در حاکمیت و جامعه می‌باشد. تمام کوشش را باید کرد و از هر فرصت و امکانی باید استفاده کرد، تا آگاهی مردم، تکامل جنبش و در نتیجه تغییر توازن قوا و نیروها در جامعه، نه تنها امکان عملی شدن این خواست و موضع حزب توده ایران (و اکنون، بسیاری از نیروها و سازمانهای دیگر) را فراهم سازد، بلکه همراه با آن، تحولات بازهم بیشتری را نیز ممکن سازد!

با توجه به این موضع تاریخی حزب توده ایران، انتخابات پیش روی مجلس خبرگان تعیین رهبری، اکنون یکی از همان مراحل است، که درعین توجه به وسعت و هدف مورد تفاهم همه حاضران در "جبهه ضد ارتجاع"، باید کوشید، این مرحله و این کارزار با پیروزی مرحله‌ای "جبهه ضد ارتجاع" و تکامل جنبش عمومی مردم ایران، پشت سر گذاشته شود. شرط مقدم، برای دست یابی به این موفقیت، همانا دفاع از "جبهه ضد ارتجاع"، شناخت نقاط ضعف و قوت آن، تقویت نقاط قوت، کوشش برای تحکیم و انسجام سازمانی آن، خنثی سازی سیاست های تفرقه افکنانه و توطئه آمیز "جبهه ارتجاع"، افشای توطئه ها، افشاکری عمومی پیرامون شخصیت ها، سازمان ها و نهادهای تحت سلطه "جبهه ارتجاع-بازار" و سرانجام، رشد آگاهی و سازمان یابی جنبش کنونی است.

انتخابات مجلس خبرگان رهبری، در صحنه‌ای اینچنین برگزار می‌شود و توده‌ای ها، از آنجا که موظف به ایفای وظیفه تاریخی خود در تمام مراحل هر جنبش عمومی و مردمی ایران هستند، به این انتخابات از این زاویه نگاه می‌کنند!

پی‌نویس‌ها

۱- در همین شماره راه‌توده، اخباری را در این ارتباط و به نقل از مطبوعات داخل کشور می‌خوانید. اخباری درباره تحریکات بازندگان و طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری برای رویا قرار دادن بخشی از دولت، در برابر بخشی دیگر از دولت و کابینه! از جمله در باره ماجرای استیضاح وزیر کشور سابق و برگزینی وزیر کشور جدید، که اولی متعلق به گروه‌بندی کارگزاران سازندگی بود و دومی وابسته به مجمع روحانیون مبارز. از جمله ترفندهایی که در جریان استیضاح و برگزینی وزیر کشور سابق، بکار گرفته شده بود، پخش این تحلیل و تفسیرها بود که خاتمی از وزیر کشور برکنار شده دفاع نکرده است! و یا اینکه جناح کارگزاران در مجلس اسلامی، به وزیر کشور جدید که از مجمع روحانیون مبارز است، رای اعتماد نداده است! و یا این تحریکات که وزارت کشور را خاتمی از کارگزاران گرفت و به چپ‌ها داد و...

مجموع این ترفندهای جبهه ارتجاع، حساسیت موقعیت کنونی دولت، تلاش ارتجاع برای ایجاد رخنه در "جبهه ضد ارتجاع" و ضرورت هوشیاری بیشتر در تحلیل اوضاع داخل کشور را می‌رساند.

۲- این طرح را حبیب‌الله عسگر اولادی، دبیرکل جمعیت مولفه اسلامی تسلیم شورای مصلحت نظام کرده بود.

۳- روحانیت مبارز- جمعیت مولفه اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جمعیت‌های همسو با مولفه اسلامی

۴- این تلاش به گونه‌ایست، که اکنون تر و شعار برخی نیروهای مذهبی جبهه ضد ارتجاع، مبتنی بر نیروهای "خودی" و "غیرخودی" در عمل نفی شده است. از جمله، روزنامه سلام، بعنوان منعکس‌کننده دیدگاه‌های بخشی از طیف چپ مذهبی، در پاسخ دعوت به ائتلاف از جانب روحانیت مبارز، تفاوت دیدگاه‌ها و پایگاه‌های اقتصادی-فرهنگی-سیاسی دو طیف "روحانیون" و "روحانیت" (در واقع جبهه ارتجاع و جبهه ضد ارتجاع) را بر شمرد و این ائتلاف را رد کرد. بنظر می‌رسد، که تر "خودی" و "غیرخودی"، بیشتر حربه‌ایست تبلیغاتی برای جلوگیری از یورش تبلیغاتی جبهه ارتجاع، برای متهم ساختن بخشی از نیروهای مذهبی طیف چپ به نزدیکی با طیف دیگری از نیروهای مذهبی، که نهضت آزادی ایران پرچمدار آن شناخته می‌شود. این نوع تقسیم‌بندی‌ها، حتی اگر طرفداران معتقدی هم در میان طیف‌های مذهبی چپ داشته باشند، ریشه در جنبش کنونی مردم ایران ندارد، و چنانچه بر آن پافشاری شود، طرفدارانش در صفوف جنبش منزوی خواهند شد!

که از نوشته‌های گوناگون مطبوعات داخل کشور بر می‌آید، در این مرحله خواهان تثبیت و آگاهی همگانی از آنتخابی "بودن رهبر" و نه کشف چنین نابغه‌ای در جمهوری اسلامی است. آنها در این مرحله خواهان نظارت قانونی و مردمی بر دستگاه رهبری و خارج ساختن آن از تسلط "جبهه ارتجاع-بازار"، از طریق تشکیل مجلس خبرگانی فعال و دارای صلاحیت، و همچنین تثبیت اختیار برکناری رهبر و انتخاب رهبری دیگر و یا شورای رهبری هستند. مجلسی که باید بتواند بر بسیاری از اختیارات قانونی رهبری نظارت مستقیم برقرار کرده و صلاحیت و جرات تقسیم قانونی این اختیارات میان سه قوه و جلوگیری از خودسری‌های "رهبر" را داشته باشد. صلاحیت و جراتی که اجازه دهد، در صورت خواست عمومی جلسه اضطراری برای برکناری "رهبر" و تعیین رهبری دیگر، و حتی فراخواندن مجلس بازنگری قانون اساسی برای حذف بند "ولایت فقیه" و "رهبری" از قانون اساسی و یا به رفتنم عمومی گذاشتن آنرا داشته باشد!

توازن نیروها، نقش تعیین کننده دارد

اینکه هر کدام از این دو جبهه، تا چه حدود بتوانند یکدیگر را ناگزیر از قبول خواست‌های خود کنند، بیش از همه به نقش عظیم میلیون‌ها رای دهنده و میزان آگاهی آنها از جزئیات مسائل بستگی دارد.

بدین ترتیب است، که سرنوشت این انتخابات را نیز، توازن نیروها و قوای اجتماعی و انسجام و آگاهی عمومی تعیین می‌کند. این آگاهی و توازن قوا، هم در "شرکت" عظیم و هم در "تحریک" عظیم انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری، می‌تواند نقشی تاریخی بازی کند. بنابراین بحث نه بر سر شکل، بلکه بر سر محتوای نقشی است که دهها میلیون رای دهنده می‌توانند در این مرحله و در انتخابات مجلس خبرگان رهبری ایفاء کنند!

شواهدی وجود دارد، که نشان می‌دهد، حتی برخی گرایش‌های حاضر در "جبهه ارتجاع"، آگاه از خواست توده‌های میلیونی مردم ایران و از بیم طرد شدن از سوی مردم، تزلزل‌هایی از خود نشان می‌دهند. (۳)

این در حالی است، که "جبهه ارتجاع-بازار" آگاه از این امر و برای جلوگیری از تشتت در صفوف خود، تلاش می‌کند انتخاباتی "اتلافی" را به "جبهه ضد ارتجاع" تحمیل کند. این تلاش، اکنون بصورت پیشنهادی "روحانیت مبارز"، به مجمع "روحانیون مبارز" برای ارائه لیست مشترک نامزدهای انتخابات خبرگان، نامه درخواست روحانیت مبارز به "محمد خاتمی" برای جلب موافقت وی برای گنجاندن شدن نام وی در لیست "جبهه ارتجاع-بازار" (۴) منعکس است، که اخبار متعدد آن را در این شماره راه‌توده می‌خوانید!

نقش نیروهای چپ و مترقی

هر نوع تلاش و کوشش اپوزیسیون چپ، مترقی و ملی ایران، برای حضور در جنبش کنونی مردم ایران، زمانی به نتیجه می‌رسد که از حوادث و رویدادها فاصله نداشته باشد. آن سیاست و شعار و رهنمودی کاربرد عملی دارد، که برخاسته از واقعیات موجود جامعه ایران باشد و نه آمال و آرزوها. آمال و آرزوهایی که شاید در آینده تحقق یابد، اما امروز و در این لحظه، در دستور جنبش عمومی مردم ایران، سطح رشد و آگاهی جنبش و توان موجود آن قرار ندارد!

این گرهی ترین نکته‌ایست، که هر اندازه اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی و نیروهای طرفدار تحولات مترقی در ایران، در درک و بیان صریح آن و منطبق ساختن سیاست‌ها و شعارهای خویش با آن تاخیر کنند، به همان اندازه از جنبش مردم و تحولات داخل کشور عقب می‌مانند. سکوت، بی‌عملی و سردرگمی ماه‌های اخیر نشریات وابسته به چپ غیرمذهبی خارج از کشور، - علیرغم همه تجربه‌ای که مدعی بودند از انتخابات ریاست جمهوری گرفته‌اند- در برابر انتخابات خبرگان رهبری و بحث‌های جدی که در این ارتباط در طیف وسیع نیروهای مذهبی و غیر مذهبی داخل کشور جریان دارد، گواه این تاخیر و عقب ماندن است. اگر نشریات را آینه اندیشه‌ها و سیاست‌های رهبران این سازمان‌ها و احزاب بدانیم، -که علی‌القاعده باید چنین باشد- آنوقت به فاصله مهاجرت با حوادث داخل کشور بیشتر پی می‌بریم.

حزب توده ایران

اینکه حزب توده ایران با گنجاندن شدن بند مربوط به "ولایت فقیه" در قانون اساسی جمهوری اسلامی از همان ابتدا مخالف بوده و خواهان حذف آن از قانون اساسی است، خواست و موضع تازه‌ای نیست. حزب توده ایران در سال

منشور "کانون نویسندگان"

در تهران منتشر شد!

* فراخوان کمیته برگزاری مجمع، با امضای کمیته تدارک و برگزاری، تحت عنوان "جمع مشورتی" انتشار یافت، که در میان هفت امضای این جمع، امضای محمود دولت آبادی و هوشنگ گلشیری وجود دارد.

در ایران نخستین "فراخوان کمیته برگزاری مجمع کانون نویسندگان ایران"، با امضای کمیته تدارک و برگزاری این مجمع منتشر شد. این فراخوان را جمعی از نویسندگان شناخته شده ایران، بعنوان "جمع مشورتی" امضاء کرده اند، به شرح زیر:

محمد پونیده، علی اشرف درویشیان، محمود دولت آبادی، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری. در متن فراخوان، که برای نخستین بار در نشریه "آذینه" منتشر شده، آمده است:

منشور پیشنهادی به امضای بسیاری از نویسندگان ایران رسیده است، تا در مجمع عمومی به نظرخواهی گذاشته شود. تدوین این منشور به طور جمعی صورت گرفته است. جمع مشورتی که چند سال است در راه فعالیت مجدد کانون نویسندگان ایران می کوشد، تاکنون هیچ نماینده یا سخن گویی نداشته است. کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران نیز صرفاً وظیفه تدارک و برگزاری مجمع عمومی را برعهده دارد. ضمناً مدیریت کانون در دوره های فعالیت عملی آن نیز اساساً بر مدیریت جمعی هیات دیرین مبتنی بوده است که در مجمع عمومی برگزیده می شدند. در ادامه افزوده شده است:

متن پیوست، پیش نویس منشور پیشنهادی کانون نویسندگان ایران است، که برای امضا به نویسندگان عرضه می شود. این متن به تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۷۵ به امضای حاضران در جلسه جمع مشورتی رسیده است، اما فشارها و موانع موجود در راه فعالیت جمعی سبب شد، تا عرضی متن برای امضای سایر نویسندگان دچار وقفه گردد. امضای این پیش نویس به منزله ای پذیرش اصول کانون نویسندگان ایران است. جمع مشورتی در نظر دارد که امضا کنندگان آن را به مجمع عمومی دعوت کند. مجمع عمومی متن نهائی منشور کانون نویسندگان را تهیه می کند و به امضای جمع می رساند. بدیهی است با تشکیل مجمع عمومی و تصویب نهائی منشور وظایف جمع مشورتی پایان یافته تلقی خواهد شد.

پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران:

کانون نویسندگان ایران با توجه به روح عمومی بیانیه اول کانون (اردیبهشت ۴۷) و موضع کانون نویسندگان ایران (مصوب فروردین ۵۸) و با استناد ب متن ۱۳۴ نویسنده (مهر ماه ۱۳۷۳) اصول و مواضع زیر را اعلام می کند:

- ۱- آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه و یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی توان از آن محروم کرد.
- ۲- کانون نویسندگان ایران با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه شیوه های است که به صورت رسمی یا غیر رسمی مانع نشر و چاپ و پخش آرا و آثار می شود.
- ۳- کانون رشد و شکوفائی زبان های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند و تفاهم مردم ایران می داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه چاپ و نشر و پخش آثار به همه زبان های موجود مخالف است.
- ۴- کانون با تک صدائی بودن رسانه های دیداری، شنیداری و رایانه ای مخالف است و خواهان چند صدائی شدن رسانه ها در عرصه های فرهنگی است.
- ۵- حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسنده است که آثارش بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.

۶- پاسخ کلام با کلام است، اما در صورت طرح هرگونه دعوائی در مورد آثار، اراة نظر کارشناسی در صحت ادعا از وظائف کانون نویسندگان ایران است.

۷- کانون از حقوق مادری و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفه ای، شغلی نویسندگان ایران دفاع می کند.

۸- کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهاد (جمعیت، انجمن، حزب، سازمان و...) دولتی یا غیر دولتی، وابسته نیست.

۹- همکاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان براساس اهداف این منشور است.

۱۰- کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهائی که همکاری با آن ها با اصول و مواضع کانون مغایر نباشد، در زمینه حقوق، اهداف و آرمان های مندرج در این منشور همکاری می کند.

۲۵۶۱۸

مصاحبه باقر پرهام در تهران و در باره

کانون نویسندگان:

آقای "به آذین" و دوستانش

دشمن من، آقای گنجی و

حجت الاسلام کدیور نیستند!

پیش از انتشار فرخوان نشست کانون نویسندگان ایران، "باقر پرهام"، یکی از قدیمی ترین اعضای رهبری کانون نویسندگان ایران، در مصاحبه ای با نشریه تازه تاسیس "راه نو" دیدگاه های خویش را در باره فعالیت های جدید کانون مذکور مطرح کرده بود. در این مصاحبه نکات مهمی پیرامون وحدت کانون وجود دارد، که در زیر نقل می شود:

«... قبل از انتشار نامه به "هویدا"، در سال ۵۶ به آقای به آذین و رفقای ایشان مراجعه کردیم. چون در کانون قبلی آنها هم بودند و بدون مشورت با آنها نمی شد کانون جدید را برپا کرد. آقای به آذین و دوستان ایشان با نظر ما موافقت کردند... ما وقتی اعلامیه کانون را نوشتیم اول از همه سراغ گروه آقای به آذین رفتیم. درست است که آقای به آذین از نظر فکری در مقابل ما قرار گرفته، ولی جزو سازنده مهمی از پیکر روشنفکران ایران بود. بدون آنها نمی شد هیچ کاری کرد.

الان هم اگر قرار است تشکیلی شکل بگیرد، باید با ندای وحدت پیش رفت نه با ندای تفرقه افکنانه. کانون نویسندگان ایران با وجود عیب ها و اشتباهاتی که داشت، نقش تاریخی خود را ایفاء کرد. ضمن انتقاد و نقد باید بزرگی ها و عظمت های آن جریان هم بیان شود. در آن صورت می توان از یک تشکل فراگیر دم زد. فراموش نکنید که بعضی از اعضای آن کانون جان خود را بر سر دفاع از ایده آل آزادی گذاشتند. ما اینکه به این قضیه آگاهی پیدا می کنیم که بنده دشمن آقای "گنجی" نیستم، بلکه از دیدگاه ارزش های ملی متمم آقای گنجی هستم. آقای گنجی هم دشمن من نیست، مکمل من است. هر دوی ما هم دشمن آقای به آذین نیستیم، مکمل آقای به آذین هستیم، هر سه تایی ما هم دشمن حجت الاسلام کدیور نیستیم، بلکه جزو مکمل او هستیم، آقای دکتر سروش هم می تواند جزو مکمل این کلیت باشد. این آگاهی در قالب ملی دارد شکل می گیرد.»

قطعنامه کنگره ششم "دفتر تحکیم وحدت"، در آستانه سال تحصیلی آینده:

جنبش دانشجویی از تحولات دفاع می کند!

مسائل اقتصادی

در مورد مسائل اقتصادی، رئیس جمهور بایستی با بیانی شفاف و صریح عملکرد اقتصادی برنامه های اول و دوم و مشکلات بوجود آمده از آن را برای مردم بازگو نموده و با فراهم آمدن زمینه مناسب برای بررسی بهتر و دقیق تر و با توجه به تقدای متخصصین امر به سیاست های تعدیل، در رفع موانع موجود کوشش نمایند.

مسائل آموزشی

در مورد مسائل آموزشی، آموزش عالی کشور همواره بدلیل وجود متولیان متعدد و عمدتا غیر هماهنگ به نوعی دچار سردرگمی و فقدان سیاستگذاری مشخص بوده است. قطعنامه کنگره دفتر تحکیم وحدت، در پایان تاکید می کند:

انتخابات مجلس خبرگان

«آنچه ما را در انتخابات پیش روی مجلس خبرگان رهبری نگران ساخته است موانع تحقق مشارکت مردمی است که اصلی ترین مانع در تحقق آن را در نحوه رفتارهای نامطلوب شورای محترم نگهبان در مواجهه با نامزدهای انتخاباتی می دانیم. چنانچه در این دوره انتخابات نیز شاهد بروز آن باشیم، بطور یقین این انتخابات با بحران رقابت و مشارکت مواجه خواهد شد و نتیجه آن چیزی جز بحران مشروعیت نخواهد بود. لذا جنبش اسلامی دانشجویی، با تمام توان و قوا از مسیرهای قانونی در جهت رفع موانع مشارکت مردمی و دفاع از جمهوریت نظام خواهد کوشید.

قوه قضائیه

از شرایط عمده توسعه همه جانبه و پایدار، وجود دستگاه قضائی مستقل، مقتدر و پایبند به قانون و عدالت می باشد و در این راستا تحول ساختاری در برنامه ها، راهکارها، مدیریت و زاهدیه های آن از سوی این اتحادیه مورد تاکید است.

جوانان

اکنون که اکثریت جمعیت کشور ما را جوانان تشکیل می دهند، عدم توجه به نیازهای مادی، معنوی و سرمایه گذاری همه جانبه برای نسل جوان، ضربه دفاعی را در مقابل تهدیدات خارجی بشدت تقلیل خواهد داد. لذا از همه دست اندرکاران می خواهیم که با پرهیز از هرگونه شعارزدگی در راستای حل عملی معضلات نسل جوان تلاش نموده بستر مناسب را جهت تعمیق مبانی فکری و اعتقادی جوانان این مرز و بوم فراهم نمایند. انجمن های اسلامی دانشجویان جهت نیل به این هدف از هیچ تلاشی در دانشگاه ها و جامعه فرو گذار نخواهند کرد.»

جنبش دانشجویی در برابر سرمایه داری "بازار"!

جبهه ارتجاع-بازار، برای جلب آراء عشایر ایران، بمنظور راه یافتن کاندیداهای خویش به مجلس خبرگان، دست به تلاش هایی در مناطق عشایر نشین بویراحدی و کهکیلویه و منطقه ایلام زده است. آنها با خوانین گذشته این مناطق و سران عشایر نیز وارد مذاکره و زدوبند شده اند. ناامیدی از کسب آراء در شهرها و حتی روستاهای ایران، دلیل اصلی روی آوردی این جبهه به عشایر است. نظیر همین تدبیر را آنها در جریان انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری و مجلس پنجم نیز بکار بردند، که به تقلب بزرگ در استان ایلام، افشاء شدن بسیج سران عشایر عرب خوزستان و جمع کردن آنها در تهران برای مذاکره و زد و بند و همچنین تقلب و صندوق سازی در استان کرمانشاه بود.

این بار، بدلیل حضور مطبوعات متعدد در صحنه سیاسی ایران، این نوع زمینه چینی ها بسرعت افشاء می شود. از جمله روزنامه "توس" در ستون خبرنگار ویژه خود ۱۷ مرداد اشاره به این تکاپوها در منطقه ایلام کرده است.

برای درک عجز جبهه "ارتجاع-بازار"، از رای آوردن در شهرها و نقش مهمی که جنبش دانشجویی در سراسر ایران ایفا می کند، بخشی از بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت) دانشگاه یاسوج را در زیر می آوریم، که در چارچوب تدارک کنگره سراسر دفتر تحکیم وحدت صادر شده است. وقتی سخن از جنبش دانشجویی در سراسر ایران می کنیم، باید به

اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت)، پیش از آغاز سال تحصیلی جدید، ششمین کنگره سراسری خود را، تحت عنوان اردوی سالانه، در تبریز برگزار کرد. پیش از تشکیل این کنگره، در کلیه دانشگاه های سراسر ایران، همایش های دانشجویی برای تجدید انتخاب رهبران انجمن های اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) برگزار شده و سپس از میان منتخبین، هیات هایی به کنگره ششم اعزام شده بودند. در جریان برگزاری همایش های سالانه دانشگاه ها، بویژه در شهر اهواز، در استان خوزستان انجمن های اسلامی خلق الساعه و وابسته به ارتجاع مذهبی و موثق اسلامی، کارشکنی ها و جنجال های تبلیغاتی را برپا کرده بودند، که سرانجام نتوانست نقش مختل کننده کار انتخابات دانشجویی را داشته باشد. موضع گیری های سیاسی این همایش ها پیرامون رویدادهای جاری کشور، کارشکنی های طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری علیه دولت کنونی و شخص محمد خاتمی، تاکید بر حمایت از تحولات و کوتاه سازی دست ارتجاع مذهبی از مراکز دانشگاهی و آموزشی، از ویژه گی های برجسته آنها در این دوره از برپائی همایش ها و انتخابات هیات رتبه آنها بود. همین موضع گیری ها، که اخبار آن طی هفته های اخیر در مطبوعات داخل کشور منعکس شد، سرانجام در کنگره ششم دفتر تحکیم وحدت، بصورت قطعنامه ای تنظیم و منتشر شد، که نکات برجسته آن را در زیر می خوانید. نقش انکارناپذیر جنبش دانشجویی کشور در روند تحولات جاری، حضور دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه ها و بعنوان یگانه تشکل سراسری حامی آرمان های اعلام شده محمد خاتمی در کارزار انتخاباتی وی، و دو رویداد مهم انتخابات مجلس خبرگان رهبری و شوراها، همگی اهمیت پایداری و هر چه فعال تر و سیاسی تر بودن این تشکل را برجسته می کند. در کنار نقطه نظرات مثبتی که در قطعنامه پایانی کنگره ششم دفتر تحکیم وحدت مورد تاکید قرار گرفته است، عدم توجه به ضرورت حضور تشکل های دیگر سیاسی-صنفی در دانشگاه ها و تاکید بر اتحاد عمل همه این تشکل ها، از ضعف های کنگره اخیر باید تلقی شود.

آنچه را در زیر می خوانید، بخشهایی از قطعنامه کنگره ششم دفتر تحکیم وحدت است.

قطعنامه پس از تشکر از پیام رهبر جمهوری اسلامی برای این همایش،

تاکید می کند:

حمایت از دولت

«... با گذشت یکسال از شروع کار دولت جدید، فضای میمنه و مبارکی را در عرصه سیاسی-اجتماعی کشور شاهد هستیم. علیرغم مشکلاتی که بواسطه تنگنای مالی و نیز مانع تراشی های جریان مخالف دولت ایجاد گردیده است، امروز رئیس جمهور محترم را همچنان در راه تحقق برنامه ها، مصمم یافته و بار دیگر بر حمایت از ایشان تاکید می نمایم، لیکن با این وجود اعلام می داریم که وجود نهادهای موازی در دولت و نیز عدم جهت گیری مشخص و هماهنگ در مجموعه های مختلف دولت، علی الخصوص در بخشهای بودجه و اقتصاد، از جمله مهمترین موانع درونی دولت علاوه بر موانع متعدد بیرونی است که قطعاً حرکت به سمت توسعه همه جانبه را کند خواهد کرد. ما ضمن جلب توجه مردم به متناسب کردن خواسته ها با اختیارات و توانایی های دولت خدمتگذار، خواستار همسویی و مساعدت سایر نهادهای موثر در نظام با دولت محترم، در راستای خواست ملت می باشیم... پس از دوم خرداد ۷۶ مردم ایران باردیگر دلبستگی خود را به آزادیخواهی به عنوان یک اصل محوری نشان دادند. زمره هایی از سوی جبهه مغلوب در این آزمون بزرگ، مبنی بر حمله به آزادی های مشروع و مصرح در قانون به گوش می رسد...»

نوری، بدین ترتیب و به دلیل نقشی که در مخالفت با نظرات آیت الله خمینی و همسو با ارتجاع مذهبی و جناح بازار و حجتیه در مجلس اسلامی ایفاء کرد، در مجلس چهارم به ریاست مجلس رسید که در مجلس پنجم نیز، پس از شکست سنگین در انتخابات ریاست جمهوری، این ریاست ادامه دارد.

سلام درباره نقش فراکسیون "۹۹" و علی اکبر ناطق نوری، نوشت: «... آقای ناطق نوری فراموش کرده‌اند که چه توهین‌هایی به ریاست محترم مجلس سوم، جناب آقای کروبی شد و ایشان متهم به چه چیزها شدند. آقای ناطق نوری حتماً بخاطر دارند که چگونه دوستانشان می‌خواستند جلوی مجلس راهپیمایی کنند و حتی اعلام کردند که امکان انحلال مجلس توسط رهبری وجود دارد. آقای ناطق نوری سخنان خود را در باره مجلس سوم، که در مجلس ختم مرحوم نعمت زاده، پدر وزیر صنایع وقت بخاطر دارند. سخنانی که با اعتراض رئیس مجلس سوم روبرو شد. همه این اسناد در مذاکرات مجلس مطبوع است!»

راه توده: هیچ رویدادی در جمهوری اسلامی ناگهانی و بی ریشه نیست. همه حوادث از پیشینه‌ای بر می‌خیزند، که بدون آگاهی و تحلیل دلائل و چرایی و چگونگی آنها نمی‌توان این حوادث و رویدادهای جدید را دقیقاً تحلیل کرد. برای ما توده‌ای‌ها که لحظه لحظه و گام به گام انقلاب و دوران نبرد تنگاتنگ که بر که "را" در سالهای پس از پیروزی انقلاب به‌خاطر داریم و باید داشته باشیم، این نوع شناخت، یادآوری پیشینه‌ها و رفتن به استقبال تحلیل و تاثیر گذاری بر حوادث جدید، همان مشی و سیاست توده‌ای است، که دوست و دشمن با آن آشنا هستند.

باهرهنگام رای اعتماد به موسوی لاری:

در صورت عدم تعدیل در برنامه‌ها و عدم تغییر چند تن از مدیران برجسته وزارت کشور، مجلس همان کاری که با نوری کرد مجدداً به اجرا خواهد گذاشت.

برنامه وزیر جدید کشور برای توسعه سیاسی

موسوی لاری: برای تصدی وزارت کشور، هیچ پیش شرطی با هیچ فرد و یا گروهی نداشته و تنها در راستای برنامه‌های ارائه شده خود که همان پیمان رئیس جمهور با مردم است، حرکت خواهد کرد. توسعه سیاسی از دیدگاه من، به معنای رونق گرفتن مشارکت مردم در حکومت و تعیین سرنوشت خود است و افزایش مشارکت مردم مستلزم ایجاد فضای مناسب است تا مردم در میان دیدگاه‌های مختلف گزینه مورد نظر خود را انتخاب کنند. رقابت از ملزومات اصلی توسعه سیاسی است و ظرفیت تحمل در نظام را افزایش می‌دهد. حضور مردم در عرصه سیاسی یک اصل غیر قابل انکار در جمهوری اسلامی است. با توجه به این که نظام ما متکی بر آرای مردم است، نهاد توسعه سیاسی را باید در همین آرای مردم از طریق برگزاری انتخابات که یکی از مسئولیت‌هایی است که قانون بر عهده وزارت کشور قرار داده، مشاهده کرد. در مورد تشکلهای سیاسی و صنفی باید گفت که براساس قانون اساسی و قوانین موضوعه، دولت جمهوری اسلامی موظف است زمینه را برای تمامی کسانی که سلاقی متفاوتی دارند اما در چارچوب نظام فعالیت می‌کنند و به اصل حاکمیت نظام گردن می‌نهند، فراهم کند تا در قالب تشکلهای سیاسی و صنفی بتوانند اظهار نظر کنند. نمی‌شود اعلام کنیم گروه‌ها تشکیل بشوند اما رقابت سالم در چارچوب قانون برای آنها قائل نشویم. نمی‌شود به آنها بگوییم روزنامه نداشته باشید و یا نمی‌شود به آنها بگوییم دیدگاه‌های خود را به شرطی که مختل نظام نباشد، مطرح نکنید. یکی از مسائلی که در ایجاد آرامش و ثبات در جامعه موثر است، بالا بردن سطح تحمل پذیری نظرات مخالفان است، زیرا درگیری مسائل را حل نمی‌کند.

در خصوص بحث تقدم و تاخر توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی، موسوی لاری گفت: بالاخره برای رشد توسعه اقتصادی، مشارکت مردم لازم است. برای حضور مردم در عرصه‌های مختلف هم باید توانایی‌های وجود داشته باشد. یکی از مهمترین مسائلی که دولت خدمتگزار بر روی آن پائشاری می‌کند توسعه سیاسی است و در همین زمان کار سازماندهی اقتصاد کشور را

گسترش تاسیس دانشگاهها در سراسر ایران و حضور بیش از ۱ میلیون دانشجو در این دانشگاهها توجه داشت. نگرانی اصلی جبهه ارتجاع-بازار و تهدیدی که نمایندگان آن در مجلس اسلامی، مبنی بر ارائه طرح انحلال دفتر تحکیم وحدت مطرح کرده‌اند، ناشی از همین امر است. بیانیته آگاهانه دانشجویان دانشگاه یاسوج را بخوانیم:

«... جریان دانشجویی را به برگزاری تجمعات برای انحراف خواست ملت و فراموش کردن مشکلات اقتصادی آنان متهم می‌نمایند. (اشاره به سخنرانی رئیس قوه قضائیه و طرح برتری مسائل اقتصادی بر مسائل سیاسی!) گرچه جریان دانشجویی، توسعه همه جانبه، متوازن و پایدار را می‌پذیرد و توسعه اجتماعی- سیاسی را در کنار توسعه اقتصادی می‌طلبد، ولی جناح بازار بداند که اگر روزی اولویت به توسعه اقتصادی داده شود، جنبش دانشجویی باز هم مبارزه با سرمایه داری بازار و توسعه تجارت را محور و جناح بازار را در اولویت برنامه‌های خویش قرار می‌دهد...»

(راه توده: ما پیوسته در سالهای گذشته و در تحلیل جنبش کنونی مردم ایران و پیرویه در توصیه به دوستان فدائی خود، بر "چپ بودن ماهیت این جنبش تاکید کرده و ضرورت اتخاذ سیاست و طرح شعارهایی در این ارتباط را یاد آور شده‌ایم. همین اخبار جسته و گریخته، پیرامون عمق بینش حاکم بر جنبش دانشجویی کشور، در نوع خود تائیدی است، بر آن ارزیابی ما)

دعوت ناطق نوری به یک جلسه "پرسش و پاسخ" دانشجویی!

دفتر تحکیم وحدت دانشجویان، بدنبال استیضاح و برکنار عبد الله نوری، وزیر کشور سابق و معاون کنونی ریاست جمهور در طرح‌های توسعه، یک مجلس بزرگداشت برای وی ترتیب دادند. در این مراسم، جمعی از حاضران شعار "مجلس ضد ملت - استعفاء استعفاء" دادند. بدنبال این شعار، ناطق نوری در مجلس اسلامی، طی نطقی این مراسم یادبود و شعارهای داده شده در آنرا توهین به مجلس و یک خطر بزرگ ارزیابی کرد و حتی آنرا با حادثه به توپ بسته شدن مجلس توسط لیاخوف روس تشبیه کرد.

بدنبال این سخنان ناطق نوری در مجلس اسلامی، دفتر تحکیم وحدت با ارسال نامه‌ای سرگشاده به وی، شعارهای برخی شرکت کنندگان در مراسم یاد شده را نتیجه طبیعی برخورد‌های دوگانه حرکت‌های نسنجیده گروهی از نمایندگان مجلس ارزیابی کرد. دفتر تحکیم وحدت، در اطلاعیه خود به این مناسبت نوشت:

«... برخلاف نظر جنابعالی، این اولین بار نبود که طرح انحلال مجلس شورای اسلامی مطرح می‌شد، بلکه برای اولین بار این نظر توسط هم اندیشان شما در جریان بازنگری قانون اساسی مطرح شد و عملاً باز این جریان شما بود که برای رای گیری در مواردی که مخالف آن بودید، دسته جمعی مجلس سوم را ترک نموده و مجلس را فاقد قدرت تصمیم گیری نمودید و آن را عملاً در معرض تهدید و انحلال قرار دادید. کاری که نمایندگان طرفدار دولت، در موقع استیضاح وزیر کشور (عبد الله نوری) جواوردا نه به آن مبادرت نورزیدند.»

در پایان این نامه از ناطق نوری دعوت شده است تا در مهرماه سال جاری و همزمان با گشایش دانشگاهها، در یکی از دانشگاههای تهران حاضر شده و به ابهامات و سئوالات قاطبه دانشجویان پاسخ بگوید.

دفتر تحکیم وحدت، با طرح مسئله خروج نمایندگان جناح راست در مجلس سوم، عملاً و تلویحاً از فراکسیون طرفدار دولت برای انجام ندادن عملی مشابه و در نتیجه جلوگیری از رای عدم اعتماد به عبد الله نوری انتقاد کرده است.

بدنبال این موضع گیری دفتر تحکیم وحدت، روزنامه سلام گوشه‌های پنهان دیگری را در ارتباط با یورش نمایندگان جبهه ارتجاع-بازار در مجلس سوم و به جناح معروف به خط امام فاش ساخت. این رویدادها، اغلب مربوط به دوران درگذشت آیت الله خمینی و یورش سازمان داده شده و هدایت شده جناح راست به مواضعی است، که برای تصاحب آن در هر سه قوه مجریه، مقننه و مجریه در برنامه خود داشته است. در این افشاگرها نیز مشخص می‌شود که ناطق نوری بعنوان لیبر و سازماندهنده "گروه ۹۹" در مجلس سوم عمل می‌کرده است. گروهی که در مقابل نظرات و دیدگاههای اقتصادی و سیاسی طیف چپ مذهبی، وابستگان مشهور به طیف خط امام و... قرار داشت. ناطق

نگاهی به آرای فراکسیون ها در مجلس

راه توده: تعداد آرای مربوط به استیضاح عبدا لله نوری، که ظاهراً باید رای یک پارچه جناح راست (مرکب از فراکسیون موفقه اسلامی و روحانیت مبارز تهران)، همراه با آرای فراکسیون مستقل باشد، ۱۳۷ رای اعلام شده است. البته، تعداد حاضران در جلسه رای گیری ۲۶۰ نفر اعلام شده بود، اما ۲۶۵ رای از گلدان رای گیری بیرون آمد! یعنی، حداقل پنج رای از ۱۳۷ رای اکثریت راست و فراکسیون مستقل باید کم شود. بنابراین آرای دو فراکسیون مذکور چیزی حدود ۱۳۲ رای است.

آراء داده شده به موسوی لاری، بعنوان وزیر کشور جدید، ترکیب مجلس را تا حدودی روشن تر می کند. رای مثبت ۱۷۷، رای ممتنع ۲۲، رای مخالف ۶۷. اگر آرای ممتنع را هم در جمع آرای جناح راست مجلس به حساب آوریم، آنوقت فراکسیون جبهه ارتجاع-بازار، جمعاً ۸۹ رای نسبتاً منسجم در مجلس اسلامی دارد. این رای نیز نسبتاً منسجم است، زیرا ۲۲ رای ممتنع به موسوی لاری داده شده است، در حالی که رهبر فراکسیون موفقه اسلامی در مجلس، یعنی مهندس محمد رضا باهنر، و یکی از سخنگویان شناخته شده جناح ارتجاع-بازار، یعنی حجت الاسلام موحدی ساوجی، هر دو در جلسه رای گیری برای موسوی لاری، مخالفت صریح خود را با وزارت او اعلام داشتند و حتی موحدی ساوجی در مصاحبه با رادیو بی.بی.سی نیز، پس از رای گیری مجلس، بر این مخالفت خود با فشاری کرد! البته تعدادی از نمایندگان در هر دو جلسه حضور نداشته اند، که رقم آنها بین ۸ تا ۹ نفر است، که اگر از سرپرندگان جبهه ارتجاع-بازار بودند، قطعاً در هر دو رای گیری شرکت کرده و دستورات صادره از پشت پرده را عملی می کردند!

در دست دارد. با برگزاری انتخابات شوراها، یکی از بهترین جلوه های توسعه سیاسی تحقق پیدا می کند و مردم بیش از پیش در مدیریت کشور سهم می شوند.

در مورد امنیت عمومی، که جناح راست مجلس از جمله به بهانه آن عبدا لله نوری را استیضاح کرد، موسوی لاری گفت: امنیت برای اتحاد جامعه یکی از وظائف مبرم است. امنیت مرزهای سرزمینی، امنیت مرزهای ایدئولوژیک و عقیدتی و امنیت سرمایه گذاری. به اعتقاد ما امنیت احساس آرامشی است که در درون انسان ها ایجاد می شود. بنابراین باید آرامشی را به وجود بیاوریم تا کسانی که دیدگاه های مخالف با ما دارند، بتوانند نظراتشان را مطرح کنند. نوع دیگر امنیت، برخورد با متجاوزین به قانون است. وظیفه وزارت کشور پاسداری از امنیت است و باید با استفاده از امکانات با کسانی که شرارت می کنند و نظم جامعه را از بین می بردن برخورد کند.

موسوی لاری، حوزه ارتباط وزارت کشور با مردم را اینگونه برشمرد: ۲۸ استانداری، ۲۸۲ شهرستان (فرماندار)، ۷۴۱ بخش (بخشدار) و قریب ۴۰ هزار روستا. طبعاً گستردگی مسئولیت این وزارتخانه در تمام مناطق کشور باید موجب این شود که مدیران منطقه ای تقویت شوند و به عنوان نماینده دولت و نظام عمل کنند. زیرا وزارت کشور، علاوه بر وظایفی که بر عهده دارد، نقش تنظیم کننده مدیریت اجرایی را در هر دستگاه و وزارتخانه دیگری نیز برعهده دارد.

درباره مشکلات کشور، موسوی لاری گفت: رشد بیکاری در کشور ۱۱ درصد است، در حالیکه در بعضی از استان ها مثل ایلام ۱۶٫۵ درصد، لرستان ۱۸ درصد، کرمانشاه ۱۸٫۵ درصد، کهگیلویه و بویراحمد ۱۴٫۷ درصد نرخ رشد بیکاری داریم. مشکل دیگر، توزیع نابرابر درآمد ها و امکانات در کشور است. نمونه روشن شکستندگی اقتصادمان بودجه سال ۷۷ است که به دلیل وابستگی به درآمدهای نفتی، دیدیم که وقتی قیمت نفت به جای هر بشکه ۱۷ و ۱۸ به زیر ۱۲ دلار رسید چه تاثیری در برنامه های عمرانی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور به جا گذاشت.

درباره امنیت مناطق مرزی موسوی لاری، مطالبی در مجلس مطرح کرد، که روزنامه ها آن را منتشر نکردند. سلام در این ارتباط، از قول موسوی لاری تنها نوشت: «دلیل پائین بودن امنیت مناطق مرزی، پائین بودن بنیه اقتصادی در این مناطق است، من قصد دارم وضعیت نامطلوبی را از چهره کشور برای شما ترسیم کنم، اما این مسائلی است که خود نمایندگان در جریان آن هستند.»

کنگره سراسری "انصار حزب ا لله"

"انصار حزب ا لله"، در شهر اصفهان یک گردهمایی سراسری برگزار کرد. این گردهمایی همزمان بود با کنگره سراسری دفتر تحکیم وحدت در شهر تبریز، که خبر آنرا در همین شماره راه توده می خوانید. برگزاری این کنگره نشان داد، که "انصار حزب ا لله" یک تشکیلات سراسری در ایران است، و براساس همین گردهمایی باید موجودیت آن رسمی و مسئولین آن شناخته شده و نام و مشخصات آنها برای مسئولین وزارت کشور معلوم باشد.

برپایی این گردهمایی، در شهر اصفهان، نوعی مقابله جویی با آیت ا لله طاهری امام جمعه این شهر و قدرت نمایی در برابر طرفداران آیت ا لله منتظری در این استان ارزیابی شده است. در عین حال، از آنجا که دستهای علی اکبر پرورش نماینده شکست خورده انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی و یکی از بارزترین شخصیت های حجتیه، پشت سر کلیه حادثه جویی ها و ماجرا آفرینی های اصفهان است و در بسیاری از محافل سیاسی، او را پدروخوانده "انصار حزب ا لله" می شناسند، ابتکار تشکیل این گردهمایی در اصفهان و هدایت اصلی آن را نیز متوجه وی می دانند.

چند نکته در باره این گردهمایی قابل توجه است. ابتدا اینکه برپایی آن، عملاً به معنی رهبری متمرکز می باشد و مسئولین آن، مسئول مستقیم حادثه جویی های این تشکیلات شده و از این پس رسماً باید به مجامع حقوقی و قضائی فراخوانده شوند. دوم، اینکه مشخص شد، جمعی از روحانیون رهبری این تشکیلات را برعهده دارند و سومین نکته آن، که علیرغم همه تلاش هایی که برای انتقال طرفداران این تشکیلات به گردهمایی شده و تعداد شرکت کنندگان در گردهمایی حدود ۵۰۰ نفر تخمین زده شده بود، در عمل نزدیک به ۱۵۰ نفر بیشتر در این گردهمایی شرکت نکردند و این خود نشانه بارزی بر قلیل بودن تعداد اعضای این جمعیت، علیرغم آفریندن حوادث مهم و تشنج آفرینی در جامعه است!

(سوابق مبارزاتی و حکومتی-موسوی لاری، که در نجف و قم تحصیلات مذهبی خود را انجام داده است، از سال ۵۲ تا اواخر سال ۵۵ بعثت فعالیت های سیاسی در زندانهای قصر، اوین و کمیته مشترک بود. در مجلس دوره اول، از لارستان به مجلس راه یافت و در انتخابات مجلس سوم از تهران نماینده مجلس شد. چند سالی معاون پارلمانی وزارت ارشاد اسلامی، در زمان وزارت محمد خاتمی بود. در دورانی که محمد خاتمی، پس از استعفا اجباری از وزارت ارشاد اسلامی، مسئولیت کتابخانه ملی را داشت، وی مشاور محمد خاتمی بود. پیش از این سمت نیز، معاون پارلمانی ریاست جمهوری بود.)

عده ای می خواهند با ایجاد تشنج

مانع گسترش آزادی ها شوند

حجت الاسلام "مجید انصاری"، رئیس مجمع حزب ا لله مجلس، پس از رای اعتماد مجلس به موسوی لاری، در جمع خبرنگاران گفت: اگر قرار باشد به دلیل ایجاد ناامنی از سوی برخی گروه های فشار ناشناخته و مشکوک، آزادی مردم و حقوق اساسی تصریح شده و قانون اساسی را تعدیل کنیم، پس باید گفت این اصول برای هیچ زمانی قابلیت اجرا ندارد. اگر قرار باشد در جامعه یک وزیری بخواد به وظائف قانونی اش عمل کند و مخالفان با ایجاد درگیری و تشنج مانع اجرای قانون شوند و با او برخورد کنند، این مساله ممکن است در هر مکان و در هر موردی اتفاق بیفتد. من احساس می کنم، عده ای در جامعه، که مخالف آزادی های مشروع مردم هستند و احتمالاً برخی از گروه های ضد انقلاب که اراده تصویر آزاد منشانه اسلامی و مدیریت اسلامی به نفع آنها نیست، در صددند با مخلوش کردن آزادی های مشروع مردم و ایجاد هرج و مرج در کشور، مانع توسعه آزادی و اجرای حقوق اساسی مردم شوند و از این رهگذر توسعه سیاسی را مترادف با تشنج و هرج و مرج و خشونت القاء کنند.

خانه مشکوک!

حجت الاسلام "زازی" از جمله روحانیون وابسته به مافیای "حجتیه" و از کارگزاران موقوفه اسلامی و جامعه روحانیون مبارز تهران است. او که در سالهای اخیر بدون لباس روحانیت در مجامع حاضر می شود، علاوه بر نشریه "خانه" که تعطیل شد، صاحب امتیاز یک نشریه دیگر نیز هست. وی، درعین حال گرداننده یک تشکیلات وابسته به جناح راست، موسوم به "خانه روزنامه نگاران جوان" است. این "خانه" مشکوک، در زمان تصدی "حسن ولوی"، مشهور به "مهندس حسین انتظامی" در اداره کل مطبوعات دایر شد. حسین ولوی، از نزدیکان ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی است و اکنون معاون روزنامه "آبرار" است. وظیفه "خانه روزنامه نگاران جوان"، که با یکصد میلیون تومان هزینه ایجاد شد، جذب جوانان و سازماندهی آنها و مقابله با فرهنگسراها بود، که توسط شهردار تهران تاسیس شده است. رهبری خانه روزنامه نگاران جوان، از همان ابتدا به حجت الاسلام زازی، که از روحانیون شناخته شده جناح بازار-ارتجاع می باشد، سپرده شد. تمامی این تدارکات، از پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و با اطمینان از پیروزی ناطق نوری دیده شده بود، اما جوانان مسیر دیگری را پیمودند و بصورت خود انگیخته برای پیروزی محمد خاتمی بسیج شدند.

حجت الاسلام زازی، پیش از ورود به صحنه "انصار حزب الله"، از جمله رهبران گروه های مهاجم به نشریات، در دوران وزارت مصطفی میرسلیم در وزارت ارشاد اسلامی بود. البته سابقه او در سازماندهی گروه های مهاجم و حمله به دفاتر نشریات و تخریب و آتش زدن کتابفروشی ها، به سالهای پیشتر نیز بر می گردد. او، خود در دادگاه اخیر و بعنوان یکی از خدمتاش به جمهوری اسلامی اعتراض کرد، که نقش مهمی در حمله به دفاتر احزاب و بهم زدن اجتماعات و میتینگ ها داشته است! پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و درهم ریختن نقشه هایی که برای دوران ریاست جمهوری ناطق نوری کشیده شده بود، دولت جدید تلاش بسیار کرد تا زازی را از سرپرستی "خانه روزنامه نگاران جوان" برکنار کند، اما با مقاومت همه جانبه موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز و شورای تبلیغات اسلامی روبرو شد. زازی، در این دوران، خود را مستقل از روحانیت مبارز و موقوفه اسلامی معرفی کرد و اعلام داشت که "خانه روزنامه نگاران جوان" مستقل است و به مشکل های طرده شدگان انتخابات وابسته نیست!

در ایران، انتشار نامه مورد بحث در نشریه "خانه" و یورش تبلیغاتی که بدنبال آن، ارتجاع مذهبی-بازاری علیه مطبوعات سازمان دادند، فشار به "مجمع روحانیون مبارز" و "مجمع مدرسین حوزه علمیه قم" برای تن دادن به ائتلاف با "جامعه روحانیون مبارز" و "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم"، بر سر لیست کاندیداهای مجلس خبرگان نیز ارزیابی شده است. اما شواهد موجود حکایت از وسعت بیشتر این توطئه دارد.

حجت الاسلام زازی به نیابت از جبهه "ارتجاع-بازار"، با چاپ نامه اخیر، به آن ستوالاتی پاسخ داد که بسیجی ها، در دیدار اخیر با محسن رضانی، فرمانده سابق سپاه پاسداران مطرح کرده بودند. محسن رضانی، پس از افشای فرار پسرش به امریکا، به بهانه دیدار با بسیجی های جنوب تهران، در جمع آنها حضور یافت تا ماجرای فرار پسرش به امریکا را توجیه کند. او ارتباط های فرزندش با سازمان نظامی-رضائی امریکا "تاسا" و سرانجام، فرار و پناهندگی وی به امریکا را "پاتک" امریکا به خویش اعلام داشت و پس از طرح یک سلسله حرف های بی سر و ته در باره مبارزه فرهنگی، از حاضران خواست که ستوالاتشان را مطرح کنند. روزنامه های داخل کشور نوشتند که بسیجی ها ستوالات زیادی را مطرح کردند، که عمدتاً در باره جنگ و دلائل ادامه آن بود. رضانی در این دیدار گفت که جنگ به توصیه و خواست آیت الله خمینی ادامه یافت. بسیجی ها، در مقابل این پاسخ رضانی، یکی از آخرین مصاحبه های احمد خمینی، پیش از مرگ مشکوکش را طرح کردند، که گفته بود پدرش با ادامه جنگ مخالف بود، اما برخی از نزدیک ترین و مهم ترین دست اندرکاران حکومتی او را وادار به قبول ادامه جنگ (پس از فتح خرمشهر) کردند. این پرسش و پاسخ با این وعده "رضانی" که بعداً در این باره بیشتر توضیح داده خواهد شد، نیمه کاره رها شد.

روحانیون بلند پایه عضو جامعه روحانیت مبارز تهران (از جمله شخص آیت الله احمد جنتی) و رهبران موقوفه اسلامی، که خود نقش مهمی در ادامه جنگ و قبول آن از سوی آیت الله خمینی داشتند، پاسخ بسیجی ها را از زبان نشریه "خانه"، متعلق به حجت الاسلام زازی دادند. آنها بدین ترتیب، با جنجالی-که برپا کردند و با جلب توجه وسیع مردم نسبت به این نامه و دادگاهی که برای حجت الاسلام زازی ترتیب دادند، عملاً اینگونه به همه مردم ایران وانمود کردند، که ادامه جنگ، کشتار دهها هزار (که صدها هزار دقیق تر است!) نوجوان ایرانی که روی مین فرستاده شدند، صدها هزار معلول جنگی و دهها هزار اسیر جنگی که بتدریج به ایران باز

نگاهی به رویدادهای ایران

"خانه مشکوک"

در جمع مطبوعات ایران

همانگونه که پیش بینی می شد، انتشار نامه ای علیه آیت الله خمینی در نشریه "خانه"، یورش سازمان یافته ارتجاع مذهبی علیه وزیر ارشاد اسلامی "عطاء الله مهاجرانی" را بدنبال آورد. محمد رضا باهنر، رهبر فراکسیون ۳۰ نفره جمعیت موقوفه اسلامی، در مجلس اسلامی، به بهانه انتشار مطالب توهین آمیز نسبت به آیت الله خمینی و مقدسات مذهبی، در مطبوعات (یعنی نشریه "خانه")، آشکارا مسئله استیضاح وزیر ارشاد اسلامی را در مجلس اسلامی مطرح کرد. انتشار نامه مورد بحث در نشریه "خانه"، برای نخستین بار به صدور بیانیه دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری علیه آزادی مطبوعات ختم شد و مدرسین حوزه علمیه قم نیز بیانیه ای مشابه بیانیه مجلس خبرگان رهبری منتشر کردند. البته، بیانیه مجلس خبرگان رهبری، در عمل، تعیین تکلیف برای رهبر جمهوری اسلامی برای موضع گیری علیه آزادی مطبوعات نیز بود! بلافاصله پس از این موضع گیری ها، دو روزنامه "رسالت" و "کپهان" یورش تبلیغاتی جدید علیه آزادی محدود کنونی مطبوعات را آغاز کردند و بحث استیضاح وزیر ارشاد اسلامی نیز از درون این تبلیغات بیرون آمد. ماجرا اینگونه سازمان داده شد:

نشریه "خانه" که تحت مسئولیت حجت الاسلام بنام "زازی" منتشر می شد، نامه ای منتسب به یکی از جوانان خواننده این نشریه را منتشر کرده بود، که در آن نوشته شده بود: «نام آیت الله خمینی برای من (یعنی نویسنده نامه) تداعی کننده جنگ و خونریزی و کشته شدن دهها هزار نوجوان ایرانی در جنگ است و...»

حجت الاسلام زازی به دادگاه مطبوعات احضار شد و پس از محاکمه، نشریه اش تعطیل و خود وی به دو سال حبس تعلیقی محکوم شد! او در دادگاه گفت که برای جوانان این ستوالات مطرح است و من قصدم پاسخ به آنها بود!

تردید نیست که اگر چنین نامه ای در یکی از نشریات غیر حکومتی و یا روزنامه هایی نظیر "سلام"، "جامعه"، "همشهری" و یا یکی دیگر از روزنامه های مشابه چاپ شده بود، مدیر و سردبیر و کارکنان آن اگر از چنگ مهاجمان انصار حزب الله هم جان بدر برده بودند، در دادگاه مطبوعات و یا یکی از دادگاه های عام به مجازاتی بسیار جدی تر و سنگین تر از این محکوم شده بودند. اگر حجت الاسلام دیگری، جز امثال "زازی" نیز چنین مطلبی را در نشریه اش چاپ کرده بود، تسلیم دادگاه روحانیت شده و به همانجائی منتقل شده بود، که اکنون هفته هاست، حجت الاسلامی بنام "سعیدزاده"، در آن بسر می برد. جرم سعیدزاده، تنها نوشته مقاله ایست در باره فتاوی ارتجاعی در متون اسلامی که طالبان افغانستان متکی به آن ها، در این کشور حکومت می کنند.

همین نشانه ها، خود باندازه کافی گویای وابستگی حجت الاسلام زازی به ستاد توطئه علیه تحولات مثبت در ایران و همخوانی او با طرح های ارتجاع مذهبی-بازاری است و او بی جهت و بی حساب و کتاب، ناگهان به یاد ستوالات جوانان ایران نیفتاده و از میان صدها و هزاران سؤال این نسل نیز بی دلیل از نقش آیت الله خمینی در ادامه جنگ یاد نکرده است.

این نشانه ها، خود باندازه کافی گویای زمینه چینی های جدید برای یورش به وزیر ارشاد اسلامی و مطبوعات است، اما برای آشنائی بیشتر با عمق توطئه ها علیه دولت کنونی و اصول تحولات مثبت در ایران، آگاهی از واقعیات زیر ضروری است:

در سبب با ارجاع مذهبی و باصلاح طالبان متفرق در قم، مشهد، آستان قدس رضوی، روحانیت مبارز، شورای تهبان، قوه قضائیه و... می نویسد:

«متون منتسب به دین و مجموعه‌ای که بنام دین عرضه می‌شود، به قدری انعطاف دارد که هم خشن‌ترین نوع حکومت‌ها بر می‌تابد و هم انسانی‌ترین آنها را. نرمش متون تا حدی است که هر طایفه‌ای و هر صاحب فکری می‌تواند خود را به دین منتسب کند و از این نور جواز مشروعیت بگیرد. درست برخلاف همه روشنفکران ایرانی (با دلالی که طرح خواهم کرد) طالبان، یعنی حاکمان روحانی بخشی از سرزمین همسایه - افغانستان - را تأیید می‌کنم!

محکوم کردن طالبان (طلبه‌های علوم دینی) افغانی حاصل یک بی‌توجهی و گاه جهل به مبانی موجود در مجموعه دین شناخته شده فعلی است.

طالبان زائیده متونی اند که اکنون در دست ماست و اگر ایرانی‌ها هم بخواهند سنتی عمل کنند، باید همان راهی را طی کنند که طالبان رفته‌اند، گاهی نیز چنین شده است، داستان دوجرخ سواری و ممانعت برخی از طلبه‌ها و مذهبی‌ها از آن، به استناد همان روایاتی بود که از مرکب سواری زنان سخن گفته است:

مجموعه احادیث موجود در حوزه‌های علمیه ایران، حاوی همان مبانی فکری و دیدگاه‌هایی است که طالبان به اجرا درآورده‌اند. خشونت و زهر این مجموعه درباره زنان، ملموس‌تر از هر موضوع دیگری است. کوتاه و در یک کلام روایات موجود در مجموعه‌های حدیث مورد استفاده حوزویان (بفرمائید مسلمانان جهان) مقرر می‌دارند:

- ۱- زنان حق حضور و رفت و آمد در جامعه را ندارند.
- ۲- نباید در خانه بمانند.
- ۳- و اگر ضرورت اقتضا کند که از خانه بیرون آیند، باید از کنار دیوارها و کنار پیاده‌روها با شتاب بگذرند.
- ۴- کسی صورت آنها را نبیند.
- ۵- کسی صدای آنها را نشنود.
- ۶- این روایات، حتی اجازه حمام رفتن به زنان نمی‌دهد.
- ۷- زنان اگر مجبور باشند حرف بزنند فقط باید ۵ کلمه بگویند و نه بیشتر.
- ۸- مردان نباید به آنها نگاه کنند و اگر اتفاقاً چشم مردی به آنها افتاد برای بار دوم باید سر به زیر افکنند.
- ۹- مردان حق ندارند با آنها حرف بزنند و حتی سلام کنند و یا آنها را به خوردنی و آشامیدنی تعارف کنند.
- ۱۰- مسافرت کردن زنان جایز نیست.
- ۱۱- مرکب سواری جایز نیست.
- ۱۲- تشییع جنازه جایز نیست.
- ۱۳- از حضور در نماز جمعه و عید معاف اند.
- ۱۴- باید برای مرده خود گریه و زاری کنند.
- ۱۵- زنان موجوداتی همدیفا سب و خانه‌اند.
- ۱۶- باید آنها را کتک زد.
- ۱۷- اگر زیر مشت و لگد شوهر بپیرند، شوهر قصاص نمی‌شود.
- ۱۸- بیشتر اهل جهنم زنانند.

همه اینها که نوشتم مضمون روایات است: نه تنها یک روایت که صدحا روایت! حالا اگر من کردار طالبان را به استناد این روایات تصدیق کنم، آیا سخن نامعقولی گفته‌ام؟!

اگر شما به جای من بودید و از این روایات با خبر بودید، باز هم طالبان را بی‌هویت می‌خواندید و آیا کارهای آنان را غیر شرعی می‌دانستید؟ با عرض معذرت از همه زنان وطن و هر انسان آزاده‌ای که این مقاله را می‌خواند و با عرض پوزش و معذرت هر چه بیشتر از محضر شارع مقدس، اشاره می‌کنم:

۱- در مجموعه حدیثی که احمدبن حنبل، ابن خریزه، ابن حبان، طبرانی و حاکم تدریس کرده‌اند و تعدادی از اینها جزو منابع صحیح و قابل قبول اهل سنت است، آمده:

گردانده شده‌اند و رقم آنها، در مجموع سر به یک میلیون می‌زند، و همه ضایعات و فجاج ملی ناشی از ادامه جنگ، تنها به دستور و خواست آیت الله خمینی صورت گرفته و آقایان بازاری‌ها و روحانیون وابسته به باندهای ارجاع مذهبی در آن نقش نداشته‌اند. بی‌تردید، آنها در آینده که بانگ‌های اعتراضی بلندتر شود و سوالات پیرامون فاجعه ادامه جنگ و وسعت بیشتری پیدا کند، دولت خاتمی، طیف چپ مذهبی و دولتمردان زمان جنگ را رسماً و علناً بعنوان متهمین اصلی جلو خواهند انداخت و خود را بی‌تقصیر معرفی خواهند کرد. این در حالی است که خود آنها نه تنها نقش کلیدی در تحمیل ادامه جنگ به مردم ایران داشتند، بلکه سهم عمده‌ای در غارت اقتصادی کشور و انواع توطئه‌ها و جنایات حاشیه جنگ داشتند. آنها به بهانه ادامه جنگ به آزادی‌های برآمده از انقلاب ۵۷ حمله ور شدند و بزرگترین خیانت‌ها را نسبت به آرمان‌های اساسی انقلاب مرتکب شدند. در پایان تمامی این فجاج بود، که آنها توانستند، بلافاصله پس از مرگ آیت الله خمینی قدرت دولتی را قبضه کرده و بیشتر دولتمردان دهه نخست پیروزی انقلاب را از صحنه حذف کنند.

افشاگری پیرامون روحانیون هم کیش طالبان افغانستان، در جمهوری اسلامی اگر شما به جای من بودید

«محسن سعید زاده»، از جمله روحانیون نسبتاً جوان و مدافع تواندیشی دینی است. در واقع بخشی از روحانیون و مذهبیون، که بنام طیف چپ مذهبی باز شناخته می‌شوند، در بخش سیاسی و فرهنگی، با دیدگاه‌های نو اندیشانه‌ای که نسبت به مسائل دینی و مذهبی مطرح می‌کنند، باز شناخته می‌شوند. حوزه آزادپنجاهی و آزاد اندیشی این طیف، و همچنین دیدگاه‌های اقتصادی-اجتماعی آنها، همان اندازه گسترده و متنوع است، که در لابلای بسیاری از دیدگاه‌هایی که مطرح می‌کنند نامشخص است. بنابراین وقتی از طیف چپ مذهبی و نه بطور مشخص «چپ مذهبی» سخن گفته می‌شود، این نکته مهم باید در نظر گرفته شود. این توضیح ضروری بود، زیرا در هفته‌های اخیر، بارها از راه توده، پیرامون این طیف و ضرورت تقسیم بندی آن سوال و توصیه شده است. مخصوصاً در آن عرصه‌هایی که دیدگاه‌های مطرح شده توسط شخصیت‌های منتسب به این طیف، در عرصه آزادی‌ها و عرصه‌های اقتصادی دارای محدودیت‌هایی است، که فاصله زیاد آنها را با «چپ انقلابی» ایران به نمایش می‌گذارد. این گرایش و این بحث، محدود به سال‌های اخیر و با سال‌های بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ نمی‌شود. در همین شماره از راه توده، و در بخش‌هایی که از کتاب خاطرات محمد علی عموشی نقل کرده‌ام، اشارات بسیار جالبی در همین زمینه وجود دارد. اشاراتی که به سالهای مبارزه مشترک مذهبیون و غیرمذهبیون با رژیم شاه باز می‌گردد و تنوع دیدگاه‌ها و تگرش‌های مذهبیون در برخورد با مسائل کاملاً مشهود بوده است. این تفاوت‌ها در آثار آیت الله مطهری و با علی شریعتی نیز وجود دارد، همچنان که همین امروز نیز در دیدگاه‌های عبدالکریم سروش منعکس است. دیدگاه‌هایی که درعین سبب با خواص ارجاع مذهبی، نزدیکی و قربانی با دیدگاه‌های سوسیالیستی چپ غیر مذهبی و یا «چپ انقلابی» ندارد. چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه طرفداری از آزادی‌ها. همه این توضیحات برای دقت بیشتر پیرامون اصطلاح «طیف چپ مذهبی»، «ارجاع مذهبی» و یا «تواندیشان دینی» است که در راه توده و در برخورد با مذهبیون بکار برده می‌شود.

ضمناً، انتکاس دیدگاه‌ها طیف چپ و تواندیشان مذهبی در راه توده، هرگز به معنی تأیید تام و تمام این دیدگاه‌ها نیست. همچنان که در مقالات متعدد پیرامون برخی نقطه نظرات وابستگی این طیف موضع گیری می‌شود. از جمله در باره آقای «موسی غنی نژاد» که در بسیاری از نشریات متعادل به تواندیشان مذهبی و طیف چپ مذهبی مقاله می‌نویسد، اظهار نظر و مصاحبه می‌کند و از لیبرالیسم اقتصادی دفاع می‌کند! تلاش راه توده، در انعکاس این دیدگاه‌ها، در درجه نخست آگاه ساختن خوانندگان خود از پدیده‌ها و روندهای جاری در کشور و مطلع ساختن این خوانندگان و علاقمندان به مسائل داخل کشور و تفاوت‌های دیدگاهی است که در وابستگی به این طیف، بعنوان متحدان یک «جبهه» در سبب با «ارجاع مذهبی» وجود دارد. اخبار مربوط به مقابله دو دیدگاه ارجاعی و نو اندیشانه نسبت به مسائل دینی و مذهبی نیز به همین انگیزه در راه توده منتشر می‌شود. این آگاهی فهم است، زیرا برخلاف بسیاری از تصورات شکل گرفته در مهاجرت، نیروی مذهبی داخل کشور، و بویژه آن بخش نیروی مذهبی که به آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ وفادار باقی مانده است، در لجهولات کنونی و آینده ایران نقش خواهد داشت و به همین دلیل باید از سیر تکاملی و بنا به اقتضای وابستگی این طیف آگاه بود.

آنچه را در زیر می‌خوانید، مقاله ایست که حجت الاسلام سعید زاده، با نام انتشار آن در روزنامه «جامعه» شماره ۷ خرداد، اکنون چند ماهی است در زندان دادگاه ویژه روحانیت بسر می‌برد. دادگاهی که نقش، دادگاه‌های انگیزاسیون کلیساها، در دوران گرونی وسطی ایفاء می‌کند! حجت الاسلام سعید زاده، که مانند حجت الاسلام پوسفی اشکوری، از جمله وابستگان طیف روحانیون طرفدار تواندیشی دینی می‌باشد (طیفی که پیش از انقلاب ۵۷، امثال حجتی کرمانی بدان وابسته بودند -مراجعه کنید به خاطرات عموشی-)، در مقاله خود و

به رفع مشکلات و تنگناهای اقتصادی- که برای مردم عامی اصل است- بپردازیم و برای موفق شدن در این کار، از بروز هرگونه "تنش"، "تشنج" و "کشمکش" در قلمروهای سیاسی و اجتماعی جلوگیری نماییم تا به روند "رشد اقتصادی" آسیبی وارد نشود و سپس، با رفع "خطر" از اقتصاد و رسیدن جامعه به درجه‌ای از رفاه، اگر مردم "آبادگی" پذیرش آزادی و دموکراسی را پیدا کرده باشند، تا حدی که ما "مصلحت" می‌دانیم، به آزاد سازی جامعه و تاسیس شوراها و احزاب بپردازیم.

سناریوی جدید علیه جنبش جامعه مدنی نیز همین است. می‌توان گفت که تز تقدم و اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی فی نفسه یک تز شکست خورده و انحرافی است.

نهیض آزادی در بخش مربوط به مجلس خبرگان، نتیجه گیری زیر را اعلام داشته است:

۱- التزام به قانون اساسی به این معنی نیست که شهروندان حق تلاش برای تغییر قانون اساسی را از طریق قانونی ندارند. ۲- برای حفظ اصالت رکن جمهوریت نظام و تعمیق حاکمیت ملت، قانون اساسی سال ۶۸ باید از طریق مجلس موسسان منتخب مردم مورد بازنگری مجدد قرارگیرد. ۳- مجلس فعلی خبرگان رهبری گزارش کامل فعالیت‌هایی را که در راستای ایفای وظائف قانونی خود انجام داده است، برای اطلاع عخمومی منتشر سازد. ۴- قانون انتخابات مجلس خبرگان باید به گونه‌ای اصلاح شود که انتخاب شوندگان منحصر به مجتهدان حوزه‌های علمیه و معلمان نباشند و نظارت استصوابی شورای نگهبان لغو شود. ۵- برای حفظ اعتبار نظام، با انجام اقدامات ضروری و فوری، زمینه مشارکت گسترده مردم در انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان رهبری فراهم گردد.

نشریه عصرها در شماره ۲۱ مرداد (۱۰۱)، در این ارتباط می‌نویسد:

تلاش جناح راست برای ایجاد تفرقه در گابینه!

جناح راست سنتی از همان آغاز تلاش وسیعی را برای ایجاد شکاف در جبهه ائتلاف ضد انحصار آغاز کرد. بلافاصله پس از پیروزی خاتمی و در جریان تشکیل کابینه این جناح با ایجاد و دامن زدن به شایعاتی مبنی بر یوزاختلاف میان جناح خط امام و جناح کارگزاران برای انتخاب وزرا، کوشید بین این دو جریان تفرقه بیندازد. بلافاصله پس از استیضاح آقای نوری و برکناری وی، جناح انحصار طلب مجدداً به ایجاد بدبینی و شک و تردید میان جریان خط امام و کارگزاران اقدام کرد. این بار سخن بر سر آن بود که نقش "خط امام" در دولت به ضرر کارگزاران افزایش یافته است، یکی از سران جناح راست سنتی در مجلس به یکی از نمایندگان عضو کارگزاران گفت: شما نتوانستید وزارت کشور را برای خود نگاه دارید و آن را به جناح چپ دادید. در آستانه برگزاری جلسه رای اعتماد مجلس به آقای موسوی لاری نیز جناح راست در ظاهر اغلام کرد به وی رای اعتماد خواهد داد و پس از رای گیری شایع کرد که ۸۹ رای مخالف و مستنح به موسوی لاری از آن نمایندگان وابسته به جناح کارگزاران بوده است!

خوشبختانه تاکنون هوشیاری جبهه ائتلاف موجب شکست اقدامات تفرقه افکنانه جناح راست شده است. در شرایط فعلی با توجه به نفوذ جناح انحصار طلب در مراکز قدرت، بهترین خط مشی، حفظ جبهه ائتلاف ضد انحصار و تقویت و گسترش آن حول حمایت از شعارها و برنامه‌های آقای خاتمی، ضمن تاکید بر هویت مستقل هر یک از گروه‌های عضو این جبهه است، که البته چنین خط مشی‌ای نیازمند هشیاری و ظرافت زیادی است. به گمان ما، مسئله شهرداری دو همین چارچوب قابل ارزیابی است. درواقع حمایت از کرباسچی از سوی گروه‌های خط امام به معنای تایید غیر مشروط کلیه عملکردهای شهرداری تهران نیست، بلکه صرفاً بدان معناست که از نظر خط امام آنچه تحت عنوان فساد و اختلاس و ثروتهای باد آورده در مورد شهرداری تهران مطرح شده، صرفاً یک سناریوی سیاسی چند منظوره است: تضعیف خاتمی، ضربه زدن به کارگزاران و فروپاشی ائتلاف نیروهای ضد انحصار.

* ام حمید نزد پیامبر آمد و گفت من دوست دارم با شما نماز بخوانم، حضرت فرمود من می‌دانم که دوست داری با من نماز بخوانی، ولی نماز تو در اتاق خوابت بهتر از نماز تو در خانه توست و نماز تو در خانه‌ات بهتر از نماز تو در منزل توست و نماز تو در منزلت بهتر از نماز تو در مسجد قبیله است و نماز در مسجد قبیله بهتر از نماز در مسجد من است! برای این خانم در تاریکخانه منزلش مسجدی ساختند که در آنجا نماز بخواند، جایی که پائین‌ترین و نزدیک‌ترین نقطه خانه بود! و از پیامبر روایت کرده‌اند که بهترین مسجد زنان قعر خانه‌هاست!

* ابو داود که از تلوین گران یکی از شش مجموعه حدیث اهل سنت است، روایت کرده که پیامبر فرمود: زن عورت است. اگر از خانه خارج شود، شیطان سراغش می‌آید. زن‌ها وقتی در قعر خانه باشند به خدا نزدیک ترند.

* ابوسعید خدری از پیامبر نقل کرده که فرمود:

از زنان دوری و پرهیز کنید که نخستین فتنه در بنی اسرائیل از جانب زنان بود!

* امام صادق از حضرت علی نقل کرده است که گفته است:

مردان از خاک آفریده شده‌اند و همت (تمام توجه و حواس او) آنان به خاک معطوف است و زنان از مردان آفریده شده‌اند، همت آنان متوجه مردان است، پس ای مردان زنان را حبس کنید.

* امام صادق فرمود:

خدا هوا را از آدم آفرید و تمام هم زنان متوجه مردان است، بنابراین زنان را در خانه حفظ کنید.

* ابوسعید گفته است:

پیامبر بیرون از مسجد بودند، به زنان گفتند بایستید و از وسط کوچه راه نروید، کنار راه متعلق به شماست. برخی از زنان چنان تنه خود را به کنار دیوار چسباندند که جامه آنان به دیوار می‌خورد.

* پسر عمرو بن العاص از پیامبر روایت کرده است:

شما به زودی سرزمین‌های عجم را فتح می‌کنید و در آنجا حمام هست که مردان نباید بدون لنگ وارد شوند و زنان را منع کنید، مگر زن مریض یا نفسا (زنی که به تازگی زایمان کرده) را.

* و باز در همین مورد آمده است:

حضرت محمد زنان و مردان را از حمام رفتن منع کردند و بعد به مردان اجازه دادند.

نقل همه احادیث مورد نظر و احادیثی که به گمان نگارنده، مبنای قانون انطباق امور اداری و فنی پزشکی با موازین شرع مقدس بوده است، به درازا می‌کشد، پس به همین اندازه اکتفا کرده و باز هم تاکید دارم، بر مبنای این روایات (صرف نظر از صحت و سقم است و همچنین خدشه در دلالت آنها) قانون فوق الذکر از میزان شرعی بهره داشته است!

شرع اگر به معنای روایات و فتاوی موجود در متون باشد و مجموعه روایات و نظریه‌های تفسیری را شامل شود، باید قبول کنیم که دارای میزان‌های متنوع و متفاوت (حتی متضاد) است. هر کس با هر نوع سلیقه می‌تواند میزان از شرع برای خودش ارائه دهد. من هم قادرم دقیقاً آمیزه‌هایی بر ضد موازین مقدس مورد نظر قانونگذار به دست دهم و برای آن، مدارک و منابع قابل قبولی عرضه کنم. به نظر می‌رسد، بنیادگرایی (بازگشت به اصول و متون موجود) در حد این قانون متوقف نمی‌شود و روند کار همچنان ادامه خواهد داشت. بنیادگرایان از اساس با اندیشه‌های انسانی مورد قبول و عمل مردم مخالفند. از این رو جا دارد که مبنای اصولی و اساسی اندیشه‌های بنیاد گرایان نقد شود!

بیانیه نهضت آزادی ایران پیرامون

توسعه سیاسی و انتخابات مجلس خبرگان!

نهضت آزادی ایران، با صدور اطلاعیه‌ای به تاریخ ۶ مرداد، که نسخه‌ای از آن به دفتر راه توده ارسال شده، نقطه نظرات خود را در باره مجلس خبرگان رهبری و انتخاباتی که در این زمینه در پیش است تشریح کرد. در این اطلاعیه، شیوه تعیین رهبری، اختیارات رهبری، نحوه انتخاب خبرگان رهبری، نظارت خبرگان رهبری و انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان مورد بررسی قرار گرفته است. در بخشی از این اطلاعیه، پیرامون جنجال و توطئه جدید جبهه آرتجاع-بازار، پیرامون اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی، از جمله آمده است:

«... همه قدرتمداران و اقتدار طلبانی که برای مشارکت مردم-بعنوان شهروندان صاحب حق- ارزشی قائل نیستند، برای توجیه و استمرار خودکامگی چنین استدلال می‌کنند که: ما باید نخست، با برنامه ریزی متمرکز و مقتدرانه،

خاطرات نورالدین کیانوری "گفتگو با تاریخ"، بزودی به بازار می آید. استقبال وسیع از این دو کتاب توجه افکار عمومی را نسبت به حزب توده ایران می رساند!

* در برخی محافل وابسته به ماهنامه ها و هفته نامه ها گفته می شود، که تیراژ نشریات تخصصی و فرهنگی در ماه های اخیر بشدت کاهش پیدا کرده است. این نشریات عمدتاً در دوران اختناق که مصطفی میرسلیم از طریق وزارت ارشاد برقرار کرده بود رشد کرده بودند. همزمان با کاهش تیراژ این نشریات، تیراژ روزنامه ها و نشریات سیاسی، مانند "راه نو" رشد کرده است.

* کتابی به نام "جامعه شناسی نخبه کشی" به قلم "علی رضا قلی" انتشار یافته، که در عرض یک ماه به چاپ پنجم رسیده است. روی جلد این کتاب عکس های مصدق، امیر کبیر و قائم مقام دیده می شود. هر سه این شخصیت ها به نوعی کشته شدند و یا از صحنه سیاسی ایران حذف شدند. گفته می شود تیراژ کتاب عمدتاً ناشی از تلقی عمومی از احتمال هم سرنوشت شدن خاتمی با این سه شخصیت است! البته نویسنده کتاب نیز در مصاحبه با نشریه "راه نو" تلویحاً این امر را تأیید کرده است. او گفت: «... در نوشتن این سطور بی آنکه بخواهم به عمق بروم، آقای خاتمی در برابر نظر من بود که گرچه با "سید میرزا ابوالقاسم قائم مقام" از یک شجره طایفه هستند، اما امینوار هم سرنوشت نشوند. فروش این کتاب می تواند به خوس حساسیت مردم را نشان دهد و هشدار باشد به آنها که هر چه بیشتر با این سید بزرگوار در می پیچند، بیشتر مورد قیض مردم قرار می گیرند و بهتر است آنها هم از این تجربیات پند بگیرند و از موضع "سرهنگی" به موضع "خدمتگزاری مردم" نزول اجلال کنند.»

* گفته می شود در برخی محافل مذهبی، مانند مجالس ختم، دعای کبیر و... شرکت کنندگان، بعد از آنکه طبق معمول به رهبر دعا می شود، خواستار دعا برای خاتمی هم می شوند. سخنرانان این مجالس زنانه و مردانه که از جناح راست فرستاده می شوند، تحت عنوان اینکه نمی خواهند وارد سیاست شوند، در برابر دعای مردم مقاومت می کنند اما توضیح مردم دانستی است: «خاتمی سید است، این سیاست نیست.»

رفیق "رضا متقی"، در تهران چشم از جهان فرو بست!

با تأسف و اندوه بسیار، خبر درگذشت رفیق "رضا متقی"، یکی از یاران صديق و قدیمی حزب توده ایران را دریافت داشتیم. "رضامتقی" یکی از کارگر قدیمی عضو حزب توده ایران بود. او مکانیکی ماهر بود و تا آخرین هفته های حیاتش بدین کار اشتغال داشت. رضا متقی، که از جوانی به حزب توده ایران پیوسته بود، در سال های پس از یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، یار و غمخوار بسیاری از خانواده های توده ای بود و در روزهای بسیار دشوار نیز در کنار توده ای ها قرار داشت. حضور سه ساله در آرامگاه روزبه و "محمد علی جعفریان"، از جمله نشانه های پیمان گسست ناپذیر او با آرمان هایش بود.

رضا متقی، که در سال های اخیر گرفتار بیماری قلبی شده بود، دو سال پیش برای درمان سفر کوتاهی به خارج از کشور کرد. اکنون، همراه با خبر درگذشت وی، به ما اطلاع داده شده است، که دو سال پیش، او در بازگشت از اروپا به ایران، دو شماره "رادتوده" را به نشانه ادامه حیات فعال حزب توده ایران، با خود سوغات آورده و میان بسیاری دست به دست می گشت!

راه توده ضمن اعلام خبر درگذشت رفیق متقی در تهران، از همه توده ای ها انتظار دارد، در هر جمع و محفلی که دارند، یاد او را گرامی داشته و به پاس ایمان خلل ناپذیر او به حزب توده ایران و آرمان های والای آن، یک دقیقه سکوت کنند!

در صفحات روزنامه ها و در

محافل سیاسی داخل کشور

* گفته می شود، "علی لاریجانی"، خواهر زاده آیت الله جوادی آملی، تلویزیون جمهوری اسلامی را ترک خواهد کرد، تا برای شرکت در انتخابات آینده ریاست جمهوری، آماده شود. این وعده ایست، که در جریان تغییرات اساسی در مدیریت تلویزیون به لاریجانی و آیت الله جوادی آملی داده شده است. البته جناح راست قرار است از نامزدی او برای ریاست جمهوری حمایت کند!

در تلویزیون جمهوری اسلامی از افراد متعددی برای جانشینی علی لاریجانی نام برده می شود، که از آن جمله است "علی اکبر ولایتی"!

* حملات برخی نشریات به هاشمی رفسنجانی، بعنوان معمار سیاست های اقتصادی ۸ ساله گذشته که بحران کنونی اقتصادی را در جامعه موجب شده، تشدید شده است. گفته می شود این حملات پیش از آنکه انتقاد از سیاست های اقتصادی ۸ ساله باشد، حملاتی است برای خنثی سازی برخی تصمیمات در مجلس خبرگان رهبری. البته در این میان برخی نشریات تازه انتشار وابسته به جریانات چپ مذهبی حملاتی صریح تر به هاشمی رفسنجانی دارند. از جمله نشریه "مبین"، که صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن مهندس "غریبانی" استاندار آذربایجان غربی است نوشت: «در طول انقلاب، چرخش های فاحش ایشان از یک طرز تفکر به تفکری کاملاً متعارض و متضاد با تفکر قبلی را همگان شاهدند.» نشریه "راه نو" نیز مطلبی با همین مضمون دارد. همچنین نشریه "گوناگون" که پروپیمان چپ مذهبی است، هاشمی رفسنجانی را رهبر "خانواده هاشمی و بعنوان یکی دیگر از خاندان قدرت نظام جمهوری اسلامی" معرفی کرده است و اینکه او در واقع رهبر حزبی است "برای همه فصول" بنام کارگزاران. البته در این گیرودار باید گفت که افکار عمومی از سکوت هاشمی رفسنجانی در باره محاکمه کرباسچی، بعنوان شهردار دوران ریاست جمهوری او راضی نیست.

* روزنامه جدیدی منتشر شده است بنام "عصر آزادگان". این روزنامه نیز خبر داده است که رفسنجانی از دخترش خواسته، تا افراد روشنفکر و معاند را از روزنامه "زن" براند و برای همین هم روزنامه زن تا این حد بی محتواست! روزنامه زن از چند روز پیش انتشار مرتب خود را شروع کرده است.

* مطبوعات از قول آیت الله موسوی تبریزی، که از افراد مرکزیت مجمع روحانیون است، نوشتند، که روحانیت مبارز و جناح راست، برای انتخابات مجلس خبرگان به مجمع روحانیون پیشنهاد ائتلاف داده و با لیست دو نفر از روحانیت و یک نفر از روحانیون موافقت خود را اعلام کرده و تأکید کرده که در اینصورت نظارت استصوابی شامل حال مجمع روحانیون نمی شود!

* توس خبر داد که آیت الله منتظری کتاب تازه ای در دو جلد، درباره قانون اساسی و ولایت فقیه نوشته و انتشار داده است. ضمناً نشریه "راه نو" نیز عکس های بزرگ آیت الله منتظری را منتشر کرده است. همین نشریه خبر داد، که آقای عمادالدین باقی، از مذهبیون نو اندیش، در اصفهان و درباره ریشه یابی فعالیت علیه آیت الله منتظری سخنرانی کرده است. نشریه "آبان" خلاصه این سخنرانی را چاپ کرد و از قول عمادالدین باقی نوشت که ریشه های اختلاف و مبارزه با آیت الله منتظری باز می گردد به ولایتی های حجتیه در سالهای پیش از انقلاب!

* نشریات می نویسند که ایرانیان مقیم خارج در سطح وسیعی به ایران می آیند و باز می گردند. از جمله از نوروز تا بهال ۵۰ درصد ایرانیان مقیم سوئد به ایران آمده و بازگشته اند!

* خبرگزاری ژاپنی "پرتیولدشیمو" در ایران دست به نظرسنجی زده و اعلام کرده است که محبوبیت خاتمی از ۷۵ درصد زمان انتخابات به ۸۵ درصد رسیده است.

* کتاب خاطرات عموتی، تا آنجا که کتابفروشی های می گزینند جزو ۱۰ کتاب پرفروش است. همچنین انتشاراتی ها خبر می دهند که چاپ دوم کتاب

سکته "اسدا" به بادامچیان

اسدا لله بادامچیان، دبیر اجرایی جمعیت موتلفه اسلامی، قضایه و مدیر مسئول نشریه "شما" ارگان مرکزی موتلفه اسلامی، از یک محاکمه مطبوعاتی و محکوم شدن در این دادگاه سخته قلبی.

در جلسه دوازدهم، بدنبال شکایت دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت ایران از نشریه "شما"، بدلیل چند مورد اتهام تشکیل شد و در پایان، اسدا لله بادامچیان را که به عنوان مدیرمسئول این نشریه در دادگاه حاضر شده بود، محکوم به جریمه نقدی کرد.

پس از این محکومیت وی دچار سخته قلبی شد و در بیمارستان ساسان تهران بست. شد. از جمله کسانی که در بیمارستان بادامچیان بست، دکتر ابراهیم یزدی.

نشریه "شما" در بسته سرریخته، نه فاعله ابتدائی ترین اصول روزنامه نگاری، در سطحی نازل و سراپا تحریف و اتهام نسبت به همه نشریات، سازمانها و شخصیت های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی است که با موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز همسوئی ندارند. ستیز آشکار با محمد خاتمی، در این نشریه، با کم اهمیت جلوه دادن اخبار مربوط به ریاست جمهوری جلوه گراست. از جمله اتهامات دیگری که براساس آن بادامچیان در برابر دادگاه قرار گرفت، چاپ عکس چند دختر و زن، در جریان سالگرد ۲ خرداد، در دانشگاه تهران بود، که ظاهرا حجاب خود را مراعات نکرده بودند. نشریه "شما" با چاپ این عکسها، اینگونه تبلیغ کرده بود، که طرفداران خاتمی و حاضران در مراسم دوم خرداد، بی حجاب ها و... هستند!

دادگاه، شکایت این خانم ها از نشریه شما را، به این دلیل که مدتی از زمان انتشار عکسها گذشته بود، مشمول عفو تشخیص داد. دختران و زنانی که عکس آنها در "شما" چاپ شده بود، از جمله عنوان کرده بودند که عکاس نشریه "شما" مدت های طولانی آنها را زیر نظر داشته و در یک لحظه هیجانی چنین عکسی را گرفته است. این درحالی است که عکاس مرد بوده و علی القاعده چشم دوختن به دختران و زنان مردم و دنبال کردن آنها جزو منکرات باید باشد. ضمنا صاحبان عکس مدعی شده بودند که به حیثیت آنها، بدین ترتیب لطمه وارد شده است.

اسدا لله بادامچیان، که علاوه بر همه مسئولیت هایش در جمهوری اسلامی، عضو کمیسیون ماده ۱۰ احزاب نیز می باشد و نقش بسیار مهمی در جلوگیری از صدور مجوز فعالیت برای احزاب سیاسی دارد، برای نخستین بار به محاکمه کشیده شد و ظاهرا این محاکمه برای او آفتدر سنگین بوده، که دچار عارضه قلبی شده است!

یک پیشنهاد ساده!

مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه "رسالت"، نماینده مجلس و قائم مقام جامعه اسلامی مهندسين (موسوم به تشکل های همسو با موتلفه اسلامی)، طی سخنانی در همایش دو سالانه جامعه اسلامی مهندسان گفت: احزاب دارای مضراتی هستند که تضعیف همبستگی ملی، ایجاد انحصار و محدودیت در امور سیاسی و اجتماعی و مشارکت مردم و افراط در سیاسی نگری به مسائل و مناقات با آزادی فردی، از جمله آنهاست.

البته، این نظری نویست، همه رهبران جمعیت موتلفه اسلامی، که خود یک حزب سراسری و حاکم در جمهوری اسلامی است، همین نظر را دارند. نه تنها دارای این نظرند، بلکه آنها، در تمام مراکز تصمیم گیری که در اختیار آنهاست، درباره همه احزاب شناخته شده ایران و تقاضای تأسیس احزاب جدید اجرا نیز می کنند! تسلط آنها بر کمیسیون ماده ۱۰ احزاب و کمیسیون احزاب در مجلس اسلامی، اکنون یکی از گلوگاههای ایجاد موانع قانونی برای حضور احزاب در جامعه است.

بدنبال این سخنان، نشریه "راه نو" طی یادداشتی در تفسیر این سخنان مرتضی نبوی نوشت: «... آقای نبوی منظورشان اینست که اوضاع باید به دوران قاجاریه و صفویه که از حزب و تحزب خبری نبود، برگردد. برای آنکه مردم دریابند آقای مرتضی نبوی، مرگ را فقط برای همسایه ننی خواهد، بهتر است ابتدا از خودشان و دوستان شوع کرده و تقاضای انحلال جمعیت موتلفه اسلامی را بکنند!

دیدار و مذاکرات شورای ائتلاف نیروهای خط امام و شورای رهبری کارگزاران سازندگی با محمد خاتمی

بدنه اجرائی دولت و برنامه های دولت!

به گزارش روزنامه سلام، اعضای شورای ائتلاف نیروهای خط امام، که ظاهرا ترکیبی است از مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و احتمالا نمایندگانی از مجمع روحانین مبارز و مجمع تازه تأسیس مدرسین حوزه علمیه قم، با محمد خاتمی دیدار و گفتگو کرده اند. خبر این دیدار و گفتگو در تاریخ ۱۵ مرداد، در روزنامه سلام انتشار یافته است.

براساس گزارش روزنامه سلام، محمدخاتمی در این دیدار و در اشاره به تجربه مشروطیت گفته است: «در کشور ما تجربه مشروطیت پیش روی ماست. در آن زمان یک عده ای بنام دین با حق حاکمیت مردم بر سر نوشت خود و آزادی مردم مبارزه کردند و یک عده بنام آزادی با دین مردم مبارزه کردند و آن که محروم و منزوی ماند، دینداران آزاده بودند و از دل مشروطیت ما رضا خان درآمد که هم دین و هم آزادی را کوید...»

محمد خاتمی در اشاره به سخنان آیت الله مهدوی کنی، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری همگان را از تکرار مشروطه ترسانده و خواهان به ریاست جمهوری رساندن ناطق نوری شده بود، گفت:

«...اتفاقاتی نگرانی از تکرار مشروطیت بحث خوبی است، اما اگر به دقت و با بررسی ریشه های قضیه به آن بپردازیم... از یاد ببریم که وقتی ما از حکومت سازگار با دین و نظام دینی سخن می گوئیم، در صورتی که از دین دفاع کرده ایم که نه فقط در شعار، بلکه در عمل باشد. دهم که دین با حرمت انسان، آزادی مشروع و معقول انسان و حق حاکمیت انسان بر سر نوشت خود مخالف نیست. و نشان دهیم که هم می گوئید انسان تیم نمی خواهد، گرچه راحتما و مربی می خواهد.»

در این دیدار، آقای محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ضمن اشاره به مواضع رئیس جمهوری در خصوص مسائل داخلی و خارجی کشور، موفقیت های دولت را مورد تأکید و تقدیر قرار داد. محمد سلامتی سپس در ادامه سخنان خود بر لزوم هماهنگی بیشتر در حرکت های بروهای منافع مواضع رئیس جمهور در داخل و خارج دولت تأکید کرده و مادگی خود را برای ایجاد ارتباط مداوم با دولت اعلام داشت و افزود: برای نامه ها و اطلاعیه ها، رئیس جمهوری لازم است نیروهای متناسب با آن برنامه ها و اهداف در بدنه اجرائی به کار گرفته شوند.

سلامتی نوشت: همچنین چند تن از اعضای شورای ائتلاف و های خط امام، ضمن اشاره به تئوری برپا شده های دولت در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نظر این سه مجلس بر ارائه اطلاعات به مردم را بر تأکید قرار دادند.

دیدار با رهبری حزب کارگزاران سازندگی

همزمان با این دیدار، مطبوعات داخل کشور، خبر رسید که یکی از اعضای رهبری حزب کارگزاران سازندگی با محمد خاتمی منتشر کردند.

سرپرستی دیدار کنندگان را غلامحسین کرباسچی، شهردار تهران داشت، که اکنون دبیرکل، حزب کارگزاران سازندگی است. در این دیدار طه نظرات کارگزاران و متقابلا نقطه نظرات محمد خاتمی پیرامون مسائل کشور مطرح شد. از جمله انگیزه های محاکمه شهردار تهران، علاوه بر کردن وی از حضور در کابینه محمد خاتمی، جلوگیری از دبیرکلی او در کارگزاران سازندگی نیز هست، زیرا مطابق قانون، رهبر یک حزب سیاسی سابقه گیری داشته باشد!

گزارش ویژه نشریه "ایران فردا"، در آستانه سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

آنکه گفت "آری"،

آنکه گفت "نه"

با توجه به اینکه، انتشار گزارش ۹ صفحه‌ای «ایران فردا» برای راه توده ناممکن است، ضمن توصیه به همگان برای بدست آوردن و خواندن این گزارش، چند قسمت از آن را در زیر می‌آوریم. بویژه آن قسمت‌هایی که تاکید می‌کند بر تمام افشاگری‌های حزب توده ایران، پیرامون شکنجه‌های روانی رهبران حزب توده ایران و اعترافات زیر شکنجه. در گزارش ایران فردا، به شکنجه غیر قابل تحمل ناشی از بی‌خوابی زندانی سیاسی اشاره شده است. ما اطلاع داریم که در فاصله بین دو یورش به حزب توده ایران، برخی از رهبران حزب توده ایران را بر روی چهارپایه‌های بلند نشاند و با نورافکن و شکوک الکتریکی مانع خواب آنها می‌شدند. حتی در چند نمونه این شکنجه طاقت فرسا که روانشناسان شرکت کننده در میزگرد نشریه ایران فردا، چهار روز را برای درهم شکستن مقاومت زندانی کافی دانسته‌اند، برای برخی رهبران حزب توده ایران تا ۱۳ شبانه روز ادامه داشته است!

ایران فردا، سخنان شرکندگان میزگرد را اینچنین منعکس می‌کند:

«... دکتر نجیل رحیم: اجازه دهید نکته‌ای که به نظرم خیلی جالب است برایشان بگویم. درست است که در شکنجه‌های جسمانی جای کابل، سوختگی، بریدگی را در روی پوست یا بدن زندانی می‌بینید، ولی اعترافی که در تلویزیون نمایش داده می‌شود نیز بزرگترین مدرکی است که می‌شود ارائه داد. یعنی چیزی را که شکنجه‌گراهای جدید نمی‌دانند این است که چطور کسی که تا دیروز تفکرش چیز دیگری بوده، وقتی امروز به تلویزیون می‌آید، می‌بینیم اصلاً ۱۸۰ درجه به این طرف کشیده شده است! خود این بزرگترین گواه برای شکنجه است. این برای ما مثل روز روشن است که افرادی که عمری پایبند یک ایدئولوژی بوده‌اند، بر اثر شکنجه بعد از چند هفته پشت تلویزیون بیایند بگویند اصلاً تمام آن چیزی که ما از اول تا آخر عمرمان فکر می‌کردیم اشتباه بوده است! خوب، یک آدم عاقل حتماً شک می‌کند که این‌ها نمی‌توانند واقعیت داشته باشند. در زندان چه اتفاقی می‌افتد که یک دفعه پسرده ظلمتی که چهل، پنجاه سال جلوی این شخص بوده است در ظرف دو سه هفته عقب زده می‌شود!

... در زندانی اغتشاش بوجود می‌آید، چرا که می‌خواهند مرزهایی را که تا حالا در مغزش شکل گرفته درهم بشکنند. یعنی آن معنایی را که مرز بد و خوب قبلاً داشته، ندارد. یکی از مثالهایی که زدم همین است که مثلاً کسی را که به او قبلاً اعتماد داشته - مثلاً یک رهبر سیاسی - را مقابلش می‌آورند یا فیلم او را در تلویزیون نشان می‌دهند و می‌گویند به گناهانش اعتراف کرده، تو دیگر چه می‌گویی؟ ناگهان زندانی را در حالتی قرار می‌دهند که تمام آن سیستم اعتقادی که در او شکل گرفته زیر سؤال می‌رود. اینجاست که آن اضطراب را در او ایجاد می‌کنند برای اینکه در سیستمی که سالها در وجودش شکل گرفته، اغتشاش بوجود آورند. کدام بد است؟ کدام خوب است؟ کدام راه را باید رفت؟ کدام کار را باید کرد؟ تمام اینها در هم می‌شکنند.

... در انفرادی کاری که با زندانی می‌شود این است که تماسش را از نظر حسی با بیرون قطع می‌کنند؛ چشمپاشی را می‌بندند که هیچ‌جا را نبیند، او را در سلولی می‌اندازند که تاریک است؛ تماسهای حسی عجیب و غریب به او می‌دهند که توهمات عجیب و غریب در او ایجاد کنند. بعد از مدتی که فرد در یک چنین تنگناهایی قرار می‌گیرد، در او حس‌هایی به وجود می‌آید که خود فرد نمی‌تواند به آنها اعتماد کند، به خاطر اینکه می‌داند ساخته شده و تصنعی است و از بیرون به او تحمیل می‌شود. به این ترتیب زندانی احساس می‌کند در محیط بیگانه‌ای است که هیچ نوع آشنایی و شناختی که قبلاً در درون سیستم عصبی‌اش رشد کرده، با این تحریکاتی که گاه‌گاهی به او داده می‌شود، ندارد. ناگهان صداهای عجیبی به گوشش می‌آید. متوحش می‌شود و بعد معلوم می‌شود این صدا ارزش این همه واکنش را نداشته است... ما شواهد زیادی داریم که اعترافات - حتی در زمینه تجاوز جنسی - همه ساختگی بوده و تلقین‌هایی بوده که به دنبال اختلال سیستم شناختی زندانی حاصل شده است. در ارتباط با محرومیت حسی باید به محرومیت کرداری و رفتاری نیز توجه کرد. تماس و ارتباطات زندانی را با بیرون قطع می‌کنند، نه تنها نمی‌گذارند حس به او برسد، بلکه نمی‌گذارند در مقابل آن حس عمل و رفتار انجام دهد. من از چندین زندانی که مدتها زندان بودند شنیدم که می‌گفتند، تصویری داشتند که سرگ خودشان را خودشان شاهد بودند. این را من بارها دیدم، که تکرار می‌کردند. جالب است که من از من جدا می‌شود. یعنی منی را جلو من از بین می‌برند. مثلاً یکی می‌گفت: «دیدم من را در کیسه کرده و گذاشته روی کولش برده در یک بیابان یا یک دشت، از سربلانی مرا به پائین سر داده است. من شاهد بودم جسد من در کیسه داشته غلت می‌خورد...» می‌بیند تا چه حد زندانی دچار هذیان و توهم می‌شود که حتی خودش از خودش جدا می‌شود.

نشریه «ایران فردا»، در شماره ۴۳ خود، با تکیه بر افشای شکنجه شهرداران نواحی تهران هنگام بازداشت در بازداشتگاه‌های اختصاصی دادگستری تهران، میزگردی با شرکت چند روانشناس تشکیل داده و برای نخستین بار گزارشی افشاگرانه پیرامون شکنجه‌های روانی و جسمی منتشر ساخت. در این میزگرد، مستقیماً اشاره به شکنجه‌های روانی در زندانهای جمهوری اسلامی و پس از اعترافات دیکت شده زندانیان به زندانیان شده است. در همین میزگرد، روان‌شناسان و استادان روانشناسی مستقیماً از تزریق داروهای ویژه به زندانیان و درهم شکستن تعادل روانی آنها صحبت کرده‌اند. تمامی آنچه که در این گزارش تکمیل‌کننده منتشر شده است، شرحی است از گوشه‌هایی که در زندانهای جمهوری اسلامی، در حق زندانیان توده‌ای و بویژه رهبران حزب توده ایران اعمال شد. جنایاتی که نه تنها شهرداران دستگیر شده شهرداری تهران، بلکه بسیاری از زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی، در طول ۱۹ سال گذشته با آن مواجه نبوده‌اند. در حقیقت آنچه که اکنون و از زبان شهرداران شهرداری تهران افشا شده، گوشه‌ناچیزی است از آنچه که در زندانهای جمهوری اسلامی در حق زندانیان سیاسی و بویژه توده‌ای‌ها اعمال شد. جنایاتی که علیرغم آگاهی بسیاری از شخصیت‌ها و سازمانهای سیاسی مذهبی از عمق و کیفیت آن، تا پایان فاجعه و قتل عام زندانیان سیاسی با سکوت همراه شد!

انتشار گزارش مورد بحث در نشریه «ایران فردا»، در آستانه سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، آتم در داخل کشور، باید یک گام شجاعانه و ارزنده از سوی مدیر مسئول این نشریه «مهندس عزت‌الله سحابی» ارزیابی شود، که خود نیز از جمله زندانیان سیاسی هر دو رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی بوده است. باید امیدوار بود، دیگر نشریات داخل کشور نیز، با استفاده از فضائی که برای تنفس مطبوعات و افشای گوشه‌های بسیار اندکی از واقعیات پشت پرده فراهم شده، در این ارتباط دست به افشاگری زده و با پشت سر گذاشت مرز شکنجه شهرداران و اصولاً شکنجه روحانیون دگر اندیش و یا برخی چهره‌های شاخص چپ مذهبی، به عمق این جنایات در جمهوری اسلامی پرداخته و عاملین مستقیم و غیر مستقیم شکنجه در شکنجه‌گاههای جمهوری اسلامی را با نام و مشخصات افشا کنند.

نشریه ایران فردا، در مقدمه گزارش خود، پیرامون شکنجه شهرداران تهران، که بهانه میزگرد یاد شده می‌باشد، می‌نویسد:

«... راجع به وضعیت زندانها، پس از انقلاب گزارشهای متعددی در خارج از کشور منتشر و سخنان زیادی بر زبانها رانده شد. اما این مطالب در مطبوعات و رسانه‌های داخل کمتر مورد بحث قرار گرفته‌اند، زیرا این موضوع همیشه به عنوان یکی از خطوط قرمز مطبوعات محسوب شده است. شاید اولین انعکاس مطبوعاتی وضعیت زندانها و رفتار زندانیان با زندانیان پس از بازداشت گروهی شهرداران مناطق تهران بود. به دنبال برگزاری جلسه علنی دادگاه شهرداری منطقه ۱۶ «هاشم مهمنی»، ایشان به فشارهای روانی طی چند ماه حبس در زندان انفرادی اعتراض نمود. * بدنبال این واقعه ریاست جمهوری به هیاتی ماموریت داد تا به بررسی موضوع و تهیه گزارشی از رفتار بنا شهرداران بازداشت شده بپردازند، پس از آن بود که قوه قضائیه و خصوصاً آقای «رازینی»، رئیس کل دادگستری تهران در معرض سئوالات جدی مردم و مطبوعات قرار گرفت. حاصل این موضوع برگزاری مصاحبه مطبوعاتی آقای رازینی بود که حبس شهرداران در زندانهای انفرادی را به صراحت تأیید کرد. *...»

گذشتند: «مساله مهمی نیست و به مرور زمان فراموش خواهد شد.» فرد بازداشت شده انحرافات داشته و خودی هم نبوده پس همدلی خاصی بر نمی‌انگیخت. این بی‌اعتنایان نیز بعدا بهای بی‌اعتنائی خویش را پرداختند. به هر حال اول انقلاب بود، انقلاب عوارضی داشت و حوادث و هیاهوی واقعه‌ها به سرعت یکی‌جانشین دیگر می‌شد و هر روز خود حکایتی خاص داشت. این واقعه نیز به زمان سپرده شد و قدرت طلبی‌ها، هرج و مرج‌ها و خشونت گرانی‌های جناح مقابل نیز خود توجیه و موییدی شد بر همان نگاه "حذفی" که با "فقط" گفتن‌ها شروع شده بود... بدین ترتیب بولنوزر خشونت و حذف که از چپ‌ها شروع کرده بود، روشنفکران مذهبی، اکتفاطلبی و غیر مذهبی را پشت سر گذاشت، از ملیون گذشت و به نیروها و مقامات داخلی رسید، در برابر "فقیه عالیقدر" نیز توقف نکرد و به نیروهای موسوم به چپ در مجلس چهارم رسید و...

دوم خرداد "پرچم ایستی" بود در مقابل این بولنوزر. دوم خرداد گفت: می‌توان "نگاه" دیگری داشت، به شیوه دیگری رفتار نمود و جامعه را به گونه‌ای دیگر اداره کرد: عدم خشونت و عدم حذف! ما ایرانیان همه اعضای یک خانواده بزرگ هستیم. در این خانواده اقوام مختلف، عقاید گوناگون، گرایشهای متنوع و سلیقه‌ها و منافع متفاوتی وجود دارد. مشکلات کشور مشکلات همه است. مواهب آن نیز، قدرت و ثروت و اطلاعات باید توزیعی مجدد و عادلانه شود. چا برای هیچ کس تنگ نیست و هیچ کس هم از دیگری ایرانی تر نمی‌باشد.

اما بولنوزر یاد شده در برابر این "پرچم ایست" توقف نکرد، و اینک نیز تفکرات، افراد و نیروهای هستند که تاویل دارند در بر پاشنه سابق بچرخد. آنها برای خود حق و تو قائل‌اند. به دیگر انسانها به دید شهروند درجه دو می‌نگرند. بر تفکر و رفتارشان نوعی تبعیض نژادی حاکم است. خودی‌ها که اینک تعداد و طیف‌هایشان بسیار محدود و کم شده است، انسان برترند و بقیه درجه دوم می‌باشند. آنها حق خاصی ندارند، اگر هم حقوقی داده شود از روی لطف است یا برای تبلیغ و پز دادن در برابر خارجی‌ها و گر نه "مدت" این ضرورت "تأویبه" که تمام بشود باید آنها را هم منکوب کرد. نمونه این نگاه و روش را در چند صاف "حیر" در عملکرد قوه قضائیه (بویژه برخی طیف‌ها و باندهای درونی آن) و برخی عملکردهای نیروی انتظامی مشاهده کردیم. همسویی نیروی انتظامی با گروه‌های فشار خشونت گرا و حذف اندیشه و برخورد قوه قضائیه با شهرداران دستگیر شده، آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد...

طرفدار گنجاندن "شکنجه" در قانون اساسی

در همین شماره ایران فردا، شرح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، پیرامون بند ممنوعیت شکنجه در جمهوری اسلامی نیز درج شده است. در این شرح، عکس از مجلس خبرگان اول که آیت الله منتظری ریاست آنرا برعهده داشت چاپ شده است. در این عکس آیت الله منتظری بر کرسی ریاست مجلس تنوین قانون اساسی قرار دارد و آیت الله بهشتی در کنارش. مطابق این سند، آیت الله منتظری آشکارا تا پایان تصویب بند ممنوعیت شکنجه به هر نحو و شکل در جمهوری اسلامی، قاطعانه در برابر نظرات امثال آیت الله خزعلی ایستاده و مانع گنجاندن جمله‌ای در این بند قانون اساسی می‌شود، که آنها اصرار داشتند با گنجاندن آن در قانون اساسی اعمال امروز خود را مطابق قانون اساسی جلوه دهند!

آیت الله منتظری در برابر سخنان آیت الله خزعلی که در اصرار برای گنجاندن بند شکنجه در قانون اساسی استل می‌کند، چند سبیلی به متهم مسلح بازداشت شده برای گرفتن اطلاعات و نجات جان دیگرانی که ممکن است کشته شوند، جایز است، می‌گوید: اگر یک گناهکار آزاد شود بهتر از آنست که ما سندی تصویب کنیم که بعدها ده بی‌گناه را به شکنجه‌گاه ببرد!

آگاهی میلیونی مردم، از "شکنجه"

ماجرای دستگیری، شکنجه، اعتراف و محاکمه شهرداران تهران، برای نخستین بار، موجب افشای وسیع شکنجه در جمهوری اسلامی شد. وقتی از افشای وسیع شکنجه صحبت می‌شود، منظور شناخت و آگاهی میلیونها مردم ایران است. از این نظر، همانگونه که از ابتدا بر آن تاکید کردیم، محاکمه شهرداران تهران و شهردار تهران، یک پیروزی بزرگ برای جنبش انقلابی ایران و ضربه‌ای جبران ناپذیر به عاملین، مجریان و طرفداران و سازماندهندگان شکنجه در حاکمیت جمهوری اسلامی بود. گوشه‌ای از افشاگرهای مربوط به این حادثه را به نقل از روزنامه "توس" بخوانید: «... در جریان دادگاه کریاسچی موضوع بدرفتاری با شهرداران بازداشت شده و شکنجه روانی و جسمی آنان توسط برخی نهادهای نامرئی امنیتی و وجود ساختمان‌های مخفی در خیابان وصال و... تهران افشا شد. این موضوع امروزه از سوی

اما نکته دیگر استفاده از دارو برای کاستن از مقاومت زندانی است. یکی از چیزهایی که می‌گویند خیلی استفاده می‌شود دارویی است مثل آسکوپولامین که شخص بر اثر استعمال آن احساس مرگ و خفگی شدید می‌کند، به طوری که اصلا نمی‌تواند نفس بکشد و انگار که تمام وجودش از او دارد خارج می‌شود...

دکتر باطنی: بنده فکر می‌کنم یکی از اهرم‌های خیلی مهم محرومیت از خواب است. یک فرد معمولی را با زحمت بسیار می‌شود چهار شبانه روز بی‌خواب نگه داشت به شرط اینکه مرتب مواظبت باشیم که به خواب نرود. جالب این است که همان طور که آقای دکتر عشار گفتند باز بودن چشمها کافی نیست. چون وقتی از این شخص نوار مغزی می‌گیرند خواب را نشان می‌دهد، ولی با وجود این حرف هم می‌زند. حرکت هم می‌کند. عواقبی که بدنبال این رخ می‌دهد خستگی مفرط و توهم است. آدمی را که شش شبانه روز خواب نرفته است، حالا با نور یا با پاشیدن آب به اتاق بازجویی می‌برند و یک پرسشنامه صد صفحه‌ای جلویش می‌گذارند و می‌گویند پر کن. پرسشنامه‌ای که دهها بار نظیرش را پر کرده است. این شخص آماده است. حکم اعدام خودش را امضا کند تا بگذارند بخواهد. می‌گوید هر چی می‌خواهید بگویند تا بنویسم. بنابراین محرومیت از خواب اهرم بسیار نیرومندی در دست بازجوست.

دکتر قاسم زاده: معلق نگه داشتن زندانی یک از عوامل جدی فروپاشی اوست!

● راه توده یگانه نشریه خارج از کشور بود، که پیش از آغاز محاکمه شهرداران نواحی تهران، ماجرای شکنجه هاشم میهنی را افشا کرد و نوشت که وی را در حال مرگ از شکنجه‌گاه به بیمارستان منتقل کرده‌اند. خبری که نه آن زمان و نه بعدها مورد توجه دیگر مطبوعات خارج از کشور قرار نگرفت. و این در حالی است که راه توده تاکید کرد: با گسترش دامنه شکنجه تا مرز کار بلستان حکومتی، فرصتی ویژه برای سازمانهای سیاسی چپ ایران که بزرگترین قربانیان شکنجه‌گاهها بودند؛ آمد، است، تا با افشاکگری پیرامون شکنجه در ایران، این آگاهی را توده‌ای و مردمی کنند! ● حجت الاسلام ابراهیم رازینی، یکی از سه مامور قتل عام زندانیان سیاسی ایران است، که راه توده، دو سال پیش و در آستانه سانگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران، سمت و مسئولیت او را در قوه قضائیه افشا کرد و از همه نیروها و سازمانهای سیاسی ایران خواست تا با تشکیل یک ستاد پیگیری قضائی عاملین قتل عام زندانیان سیاسی، نه تنها به افشای موقعیت حکومتی این جنایتکاران بپردازند، بلکه از مجامع حقوقی بین‌المللی خواهان پیگیری قضائی این افراد شوند. راه توده در همان فراخوان اعلام داشت که غیر از ابراهیم رازینی که رئیس کل دادگستری تهران است، دو حجت الاسلام دیگر که همکار مستقیم وی در قتل عام‌ها بوده‌اند، یعنی "تیری" و "رئیس" نیز در جمهوری اسلامی، یکی سرپرست کمیته امداد امام (و اکنون عضو هیات منصفه مطبوعات از طرف قوه قضائیه) و دیگری، یعنی رئیسی، رئیس کل بازرسی کل کشور می‌باشد.

بولدوزر شکنجه

در همین شماره ایران فردا "سرمقاله‌ای با عنوان "خطرات طالبانگری و صدام گری" منتشر شده است، که این نیز عمدتاً به مسئله شکنجه در جمهوری اسلامی اختصاص دارد.

در این سرمقاله نیز می‌خوانید: «(مروم طالقانی اولین فردی بود که پس از انقلاب به زیر پا گذاشتن و بازی کردن با حقوق انسانها، با بازداشت و زندانی کردن خودسرانه و غیر مسئولانه آنها اعتراض کرد. یکی از فرزندان ایشان مفقود شد. فرزند که توسط یکی از کمیته‌ها بازداشت شده بود، برای پدر از بازداشتگاه و افراد بازداشت شده و قضای حاکم بر آن حکایت کرد. طالقانی که عمری را در مبارزه و زندان به سر برده بود تا به جامعه‌ای توحینی و عاری از استبداد، در هر ظاهر و لباسی برسد، دیگر تاب نیاورد. به قهر تهران را ترک گفت. این اخم و قهر، نخستین اعتراض درون جبهه انقلاب، به خودسری و بدرفتاری سیاسی با مردمان بود... در همان هنگام با قهر طالقانی برخوردهای متفاوتی شد. عده‌ای نزدیک بینانه فکر می‌کردند که طالقانی با این عملش آب به آسیاب دشمنان ریخته و به تضعیف انقلاب و رهبر آن پرداخته است؟ نمی‌دانستند که این پیر پر تجربه در پشت این پیش و روش و در وای این خودسری‌ها و خشونت‌ها چه آینده‌ای را پیش بینی می‌کرد. عده‌ای هم که شعار "حزب فقط حزب الله" را سر داده و با ترویج نگاه "حذفی" تازه بولنوزرشان را برای صاف کردن مسیر راه انداخته بودند؛ این عمل طالقانی را دفاع از منحرفانی دانستند که تمامی آنها بایستی از طریق کمیته‌ها و حزب الله هر چه زودتر منکوب شوند. آنها بازداشت و برخورد صورت گرفته را عمل حقی می‌دانستند که جانی هم برای اعتراض ندارد. اما بولنوزر راه افشاده توقیفی نداشت و بعدها عده‌ای از رانندگان و پیاده نظام پشت خویش را هم زیر گرفت. عده‌ای نیز از کنار این واقعه‌ها بی‌اعتنا

ترین میهن دوستان ایران به حساس ترین مقامات قضائی، مقننه و مجریه دست یافته و اکنون در دفاع از همه آنچه که بدست آورده اند، در برابر جنبش نوین مردم ایران ایستاده اند.

دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، تحت تسلط شکنجه گران، حاکمان شرع زندانها و جنایتکارانی قرار دارد، که مراحل و مدارج مختلفی را برای بالا رفتن از پلکان ترقی در جمهوری اسلامی طی کرده اند. اکثر آنها، در توطئه برکناری آیت الله منتظری از قیام مقامی رهبری دست داشته اند، در دادگاه ویژه روحانیت نقش ایفا کرده اند، سربازجو و بازجوی توده ایها بوده اند، دستشان مستقیماً در اعدام ها آلوده است و...

وقتی از بازسازی و تصفیه قوه قضائیه صحبت می شود، ضرورت دارد، از عمق فساد و تباهی و جنایت لایه کرده در این قوه نیز یاد شود، تا دشواری انکار ناپذیر و اهمیت تاریخی خانه تکانی در قوه قضائیه درک شود.

این درحالی است، که مشاوران و داور مختلف اداری قوه قضائیه نیز در اختیار روحانیون و مکلاهای عضو رهبری جمعیت موقوفه اسلامی و حجتیه است! آنها طی ۱۰ سال گذشته، تمام پیکر این قوه را در اختیار گرفتند.

مشاور قوه قضائیه، اسدالله بادامچیان، دبیر اجرایی موقوفه اسلامی و مدیر مسئول ارگان این جمعیت "شما" ست. رئیس ثبت اسناد، که یکی از مهمترین و پر درآمد ترین ادارات کل وابسته به قوه قضائیه است، در اختیار سید رضا زواره ای، عضو رهبری موقوفه اسلامی است. حجت الاسلامی بنام فردوسی پور، که همگان از وابستگی او به حجتیه اطلاع دارند، مشاور دیگر قوه قضائیه است!

مجمع قضائی تهران، که اکنون با محاکمه شهردار تهران، نقش و عملکردش برای میلیون ها ایرانی آشکار شده، درواقع یک مجمع قضائی - اطلاعاتی - امنیتی است.

راه توده، پیش از انتخابات ریاست جمهوری، گزارشی خواننده در این باره این مجمع منتشر کرد، که شاید در آن زمان، چندان که باید درک نشد، اما اکنون، با ماجرای شکنجه شهرداران تهران و محاکمه شهردار تهران احتمالاً بیشتر درک می شود.

مجمع قضائی تهران، که تا ماجرای دستگیری شهردار تهران، ریاست مستقیم آن با حجت الاسلام "علی رازینی" بود، درواقع همان دادستانی انقلاب مستقر در زندان اوین است، که با این نام به حیات خود ادامه می دهد. پس از انشای شکنجه شهرداران تهران، تنها ریاست این مجمع از رازینی گرفته شد و در اختیار "محسنی اژه ای" قرار گرفت، که شهردار تهران را بعنوان حاکم شرع محاکمه کرد. این درحالی است که این مجمع همچنان یکی از زیر ساخت های دادگستری تهران است و زیر نظارت رئیس دادگستری تهران، یعنی علی رازینی فعالیت می کند.

مجمع قضائی، با تمام امکانات اطلاعاتی و امنیتی که دادستانی انقلاب در زندان اوین داشت، به فعالیت خود ادامه می دهد. به همین دلیل، این مجمع زندان اوین را در اختیار دارد و علاوه بر آن، بازداشتگاه های مخفی امنیتی دارد. بازداشتگاه های نظیر بازداشتگاه خیابان وصال، که به "خانه وصال" شهرت دارد. این خانه، خانه ارتشبد فردوست، چشم و گوش شاه، در زمان سلطنت محمد رضا، در خیابان وصال تهران (روبروی انجمن فرهنگی سابق ایران و شوروی) است! شکنجه گاه ها و زندان های اختصاصی آن، در زمان شاه مورد استفاده ارتشبد فردوست بود، و اکنون مورد استفاده مجمع قضائی!

حفاظت نیروی انتظامی، یعنی ضد اطلاعات این نیرو، در اختیار مجمع قضائی است و بسیاری از شکنجه گران زندان های ایران با درجات سردار و سرتیپ در آن کار می کنند. سردار و سرتیپ هایی که زیر دست لاجوردی، رازینی و... تربیت شده اند. سرتیپ نقدی، رئیس حفاظت نیروهای انتظامی که شکنجه شهرداران تهران زیر نظر مستقیم او انجام شد، از جمله این دست پروردگان است.

دو سال پیش، در جریان سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، راه توده، به همه سازمان های سیاسی اپوزیسیون انشای نام، مشخصات و موقعیت جنایتکاران و بویژه عاملین مستقیم قتل عام زندانیان سیاسی ایران را یک وظیفه تاخیر ناپذیر اعلام داشت و پیگیری قضائی آنها را تا سطح مجامع قضائی مجامع بین المللی ممکن دانست. ما، باردیگر این توصیه را تکرار می کنیم! پیگیری قتل عام زندانیان سیاسی، نباید و نمی تواند در حد یادآوری و مراسم سالگردهای این جنایت خلاصه شود!

۶۰ میلیون بیننده تلویزیون شنیده شد و ابهامات و دغدغه های فراوانی در افکار عمومی ایجاد کرده است. شلاق، بی خوابی اجباری و سلول های انفرادی برای اخذ اقرار از متهمانی که با شیوه های خجالت آور و غیر قانونی بازداشت شدند، در صورت صحت غیر قابل اغماض است. سکوت در قبال این پدیده خطرناک و عدم رسیدگی به آن، در سطوح مختلف و بی اطلاع گذاشتن افکار عمومی از کم و کیف و مباشران و معاونان و مسئولان و دستور دهندگان آن، معنایی جز تأیید این پدیده ضد بشری ندارد.

شکنجه گران شهرداران تهران در پناه قوه قضائیه!

فرید فرخزادی، قاضی شعبه ۲۷ مجتمع قضائی ویژه و اسماعیلی دادرس این شعبه، که از جمله بازجوها و شکنجه گران شهرداران تهران بوده اند، بر اساس مندرجات پرونده تحقیقی دفتر ریاست جمهوری که در اختیار قوه قضائیه گذاشته شده است، از کنار برکنار شدند. در حقیقت این تصمیم قوه قضائیه برای دور کردن آنها از دسترس و دور کردنشان از مقابل چشم ها بوده است. نکته جالب آنکه فرخزادی، بلافاصله پس از برکناری از پست خویش، به کمیته امداد امام به سرپرستی حجت الاسلام نیری منتقل شد. ریاست عالی به این کمیته با عسکراولادی، دبیرکل موقوفه اسلامی است و نیری از جمله سه مجری قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۶۷ است! بدین ترتیب شبکه شکنجه گران، در جمهوری اسلامی، هر گاه افشا می شوند، از پستی به پستی دیگر منتقل می شوند، تا به کارشان ادامه دهند! و یا شاید هم سرانجام به دست خودشان، به سرنوشت لاجوردی دچار شوند، که شاهدهی از پرونده قطور جنایات در ج.ا حذف شود!

عاملین قتل عام زندانیان سیاسی در قوه قضائیه!

حجت الاسلام "نیری"، یکی از عاملین مستقیم قتل عام زندانیان سیاسی، درآستانه سالگرد این جنایت تاریخی، به عضویت هیات منصفه مطبوعات برگمار شد!

نیری، به نمایندگی از سوی قوه قضائیه و به حکم مستقیم رئیس قوه قضائیه به این سمت دست یافت. "نیری" تاکنون سرپرستی بنیاد مالی پرتیوت کمیته امداد امام خمینی را برعهده داشت، که ریاست آن با حجت الله عسکراولادی، دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی است. او این سمت را نیز همچنان حفظ کرده است.

حجت الاسلام رئیسی، یکی دیگر از اعضای گروه سه نفره صورت احکام قتل عام زندانیان سیاسی، که اکنون ریاست کل بازرسی کشور را در قوه قضائیه برعهده دارد، در هفته های اخیر بر فعالیت مستقیم خود افزوده و در نخستین بازرسی خود، در خبرگزاری جمهوری اسلامی، حقوق آندسته از کارکنان این خبرگزاری را که در روزنامه "ایران" نیز کار می کرده اند قطع کرده است! روزنامه ایران وابسته به خبرگزاری جمهوری اسلامی است و تا حدودی استقلال خود را در برابر جبهه ارتجاع بازار حفظ می کند! انتشار مصاحبه اخیر حجت الاسلام عبدا لله نوری در این روزنامه، خشم جبهه ارتجاع بازار را نسبت به آن تشدید کرده است. عبدا لله نوری در این مصاحبه و در ارتباط با انتخابات پیش روی مجلس خبرگان رهبری، هینج منافی برای کاندیدایی استادان دانشگاه ها، زنان و حتی نظامیان برای مجلس خبرگان ندیده و نسبت به نظارت استصوابی انتقاداتی را مطرح کرده است.

حجت الاسلام علی رازینی، سومین حاکم شرعی است که احکام قتل عام زندانیان سیاسی را صادر کرده. او رئیس دادگستری تهران است. انشای تکانه های اختلاس ۳۵ میلیارد ریالی او از حساب دولتی، گوشه پرده فساد مالی جنایتکارانی را بالا برد، که به قیمت خون پاک ترین انقلابیون و شریف

آنها به جرم دفاع از انقلاب قتل عام شدند!

سرهنک "افرائی"

راست قامتی از خطه گیلان

حدود یکسال پس از دستگیری، که بطور معسول با چشم بند در راهروها، سلول‌های انفرادی و گاه در سلول‌های چند نفری، همراه با شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روحی طی شد، سرانجام دوران بازجویی بسر رسید. از همانجا یگراست، دسته دسته، ما را به بیدارگاه‌های نظامی بردند و پس از دادگاه، به زندان جمشیدیه منتقل شدیم.

وقتی به زندان جمشیدیه رسیدیم، تمام اعضای تشکیلات نظامی حزب، جز ناخدا انضلی، سرهنک کبیری و سرهنک عطاریان، که هنوز در انفرادی بودند، بقیه را به بند منتقل کرده بودند. همه چیز یادآور دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دستگیری نظامیان طرفدار حزب توده ایران بود. ماموری که ما را از کمیته مشترک به "جمشیدیه" منتقل کرده بود و گویا "گرمی" نام داشت، گفته بود که خیلی شانس آورده‌ایم، زیرا تا شهریور مباح قرار بوده همه نظامیان اعدام شوند. این مسئله را دو سه بازجو نیز قبلاً به ما گفته بودند و گمان ما بر آن بود، که هنوز نیروهائی در حاکمیت هستند که مخالف اعدام‌ها و قتل عام‌ها هستند. برخی از نظامیان بزرگترین خدمات را به انقلاب و مهم‌ترین نقش را در سال‌های پس از پیروزی انقلاب و پیروژه جنگ با عراق و بیرون راندن ارتش آن کشور کرده بودند. شاید مجموعه همین دلایل هنوز مانع اجرای نقشه آتشی بود که سر توده‌ای‌ها را بالای دار و سینه آنها را در مقابل گلوله می‌خواستند و زندان و دادگاه و بازجویی‌ها در اختیارشان بود. آنطور که بعدها به گوشمان رسید، تا آن زمان دو سه بار تصمیم در باره اعدام نظامیان حزب تغییر کرده بود و در آخرین جلسه تصمیم‌گیری، اعدام ۱۰ تن از نظامیان را از تصویب و تأیید گذرانده بودند. چه کسانی در آن پشت این تصمیمات را می‌گرفتند، هنوز پندرتی معلوم نیست، اما در این نیز تردید نیست که بدون اجازه و قانع کردن آیت الله خمینی چنین اعدام‌هائی ممکن نبود. دیگر رفقای نظامی نیز نمی‌دانستند، این تغییر عقیده‌ها از کجا و به چه علت روی داده بود. یک نکته در بند نظامیان کاملاً محسوس بود و آن ایمان آنها به حزب و پایداری بر سر عقایدشان و احترام به رهبری حزب، علیرغم همه شوهای تلویزیونی بود که ترتیب داده بودند. یکی از انگیزه‌های قتل عام زندانیان توده‌ای، که ۵ سال بعد دست‌بند زدن، همین پایداری و ایمان توده‌ای‌ها به حزب و انگشت شمار بودن توابعین توده‌ای در زندان‌هائی بود که مملو از توابعین دیگر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی بود.

شهریور، همیشه یادآور حماسه قهرمانی‌های همه شهیدان سیاسی است، و برای من پیروزه یادآور رفیق شهید سرهنک "ابوالقاسم افرائی" است. او اولین چهره‌ای بود که به محض ورود به زندان جمشیدیه نظم را به خود جلب کرد. او به همراه سرهنک "حسن آذرنگ" و سروان دکتر غیاثوند از جمله رفقای بودند که در دادگاه، بخاطر دفاع از حزب و عقایدشان احترام خاصی را نسبت به خود، در میان همگان بوجود آورده بودند. بلافاصله پس از ورود آنها به بند، به دیدارشان رفتم. دومین روز ورودم به "جمشیدیه" بود که نخستین برخورد سرهنک افرائی را با رئیس زندان دیدم.

رئیس زندان که ستوانی جوان بود و ریش "آنگارد" کرده‌ای نیز داشت، دستور صادر کرده بود، تا به محض ورود به بند همه از جای خودشان بلند شوند، و این در حالی بود که همه نظامیان حاضر در بند از او ارشدتر بودند. در همان دیدار و بازدید نخست، افرائی جا، مقام و درجه آن ستوان جوان را بیادش آورد و با چنان متانت و تحکم نظامی با او صحبت کرد، که ستوان جوان از آن پس مناسباتش را با افراد آن بند، همانگونه کرد که باید می‌بود!

سرهنک افرائی، از جمله انسان‌هائی بود که هیچ نوع دغل کاری را تحمل نمی‌کرد. او که زمانی رئیس راهمناسی و راندگی شهر شیراز و زمان انقلاب رئیس شهرنای مسجد سلیمان بود، در دوران حکومت نظامی، با جسارت تمام در کنار مردم قرار گرفت و بارها با پذیرش خطر جانی برای خویش، مانع کشتار مردم شده و به پاس همین نقش انقلابی‌اش، در نخستین ساعات پیروزی انقلاب روی شانه‌های مردم شهر مسجد سلیمان قرار گرفت.

وقتی در بیدارگاه جمهوری اسلامی، سرهنک امیرتابکی (دادستان وقت ارتش) کلمه خیانت را در باره او بکار برد، افرائی در مقابل چشمان حیرت زده همه حاضران در دادگاه فریاد کشید:

«آقای سرهنک! من با سری افراشته در این جا حاضر شده‌ام، ولی مطمئن باشید که روزی خانتین به انقلاب، سرشکسته در اینجا حاضر خواهند شد.» در این بیدارگاه، او به جرم دفاع از انقلاب و دفاع از حزب توده ایران و آرمان‌های آن، به حبس ابد محکوم شد. پس از محکومیت، این جمله همیشگی او درباره "حبس ابد" بود: «زندان ابد مثل چک سفید است، هر رقمی بخواهی می‌توانی در آن بنویسی»

اما درخیمان، اجازه ندادن او خود رقمش را بنویسد و یا جنبش مردم برای بیرون آوردن امثال او از زندان این رقم را بنویسند. ۶ سال در زندان‌های قزل حصار، گوهر دشت و اوین، جانیانی مانند حاج داوود رحمانی، "حاج داوود لشگری" و "لاجوردی" جلاد چشم انتظار لحظه‌ای بودند که امثال او را تیرباران کنند و یا بدار بکشند. سرانجام این لحظه شوم فرا رسید و در همان هفته نخست قتل عام زندانیان سیاسی، در شهریور سال ۶۷، بدستور حجت الاسلام "تیری"، که اکنون سرپرست کمیته امداد امام است، به جوخه اعدام سپرده شد. سرهنک افرائی، همانگونه که همه انتظار داشتیم در برابر سئوالات "تیری" از آرمانش دفاع کرد و گفت که او یکبار محاکمه شده و به حبس ابد نیز محکوم شده است، بنابراین هیچ دلیلی برای تجدید محاکمه خود نمی‌بیند.

سرهنک افرائی، زاده "صومعه سرا" بود. خودش برای ما در زندان تعریف کرد، که وقتی نوجوانی ۱۵ ساله بود، دل به حزب توده ایران بسته بود و در همین سال‌ها، همیشه در متینگ‌های حزب در گیلان شرکت میکرد. پس از اعدام افسران حزب، توسط کودتایچیان ۲۸ مرداد، تصمیم گرفت جای خالی آنها را پر کند و به همین دلیل وارد دانشکده افسری شهرنای شد.

در گیلان، درختان "افرا" به راست قامتی و زیبایی شیره‌اند و سرهنک افرائی "راست قامتی از خطه گیلان بود!"

یادش گرامی باد و راهش پر رهرو "بابک"

بدستور لاجوردی، توابعین، توابعین ها، به تن افسران توده ای سوزن فرو می کردند

بنیال ترور اسدا، لاجوردی، چند پیام تلفنی و فاکس، از جانب علاقمندان به راه توده دریافت شد. پاره‌ای از این پیام‌ها طرح نقطه نظرات مشورتی و موضع‌گیری در باره این رویداد بود و برخی از فاکسهای دریافتی، اطلاعات و مشاهدات برخی توده‌ایهای از بند رسته بود، بعنوان مشاهدات خویش از جنایت‌های وی در زندان اوین. از آنجا که فرصتی و امکانی برای چاپ اطلاعات دریافت شده وجود نداشت، ضمن سپاس از این رفقا و علاقمندان نشریه، به اطلاع آنها می‌رسانیم که از همه آنها در شماره‌های آینده استفاده خواهد شد. در این زمینه، پیروزه از اطلاعاتی که "دره‌یاب" در اختیار ما راه توده گذاشته در این فرصت استفاده خواهد شد. ایشان که شاهد صحنه‌هائی از روایتی توده‌ایها در آستانه اعدام با لاجوردی بوده، از جمله در فاکس خود می‌نویسد: «...شب اعدام نخستین گروه افسران حزبی، او به تعدادی توابع سوزن داده بود تا در مسیر انتقال این قهرمانان به حسینیه اوین، در بین آنها فرو کنند. لاجوردی، با لذت این صحنه را تماشا می‌کرد و از شادی در پوست خود نمی‌گنجید. پس از این مراسم و پایان حکم اعدام، او با لذت گفت: "می‌دانم توده‌ایها، شب سختی را سر کردند"»

حجری به لاجوردی: خجالت نمی‌کشی؟

یکی دیگر از توده‌ایها، طی فاکسی برای ما، نقل قولی را معتقد به گفته‌های یکی از کادرهای رهبری حزب بازگو کرده‌است: در یکی از دوران‌های بسیار سخت زیر شکنجه، ما را به بهدای منتقل کردند. بسیار از آنها که با دست و پای خوین، سرشکسته، باهای ور کرده، چشمان کبود و به خواب رفته، تکیه و پریشان حال به بهداری منتقل شده بودند، زندانیانی بودند که زندانهای شاه را هم پشت سر گذاشته بودند. چند نفری از اعضای رهبری حزب و پیروزه افسران قدیمی حزب، شاره از دستبند قپانی پائین خلاص شده بودند. رفیق حجری در میان زندانیان بود. اسدا، الله لاجوردی مثل فاعل وارد بهداری شد و شروع به امر و نهی کرد. رفیق حجری از میان زندانیان بیرون آمد و با اشاره به سرو وضع خودش و زندانیان لت و پار شده، خطاب به لاجوردی گفت: "تو خجالت نمی‌کشی، این چه وضعی است؟ تو که زندانی شاه هم بودی!"

از کتاب خاطرات محمد علی عموئی، تحت عنوان "دورد زمانه" (۲)

از "کودتای ۲۸ مرداد" تا "خیزش" دهه ۴۰

مذهبیونی که در آغاز دهه ۴۰ به زندان افتاده بودند، چه آینده ای را در مناسبات خود با توده ای ها و مارکسیست ها وعده می دادند؟

پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب نیروهای انقلابی، افزون بر دکتر مصدق و همکاران نزدیکش، شمار قابل توجهی از نیروهای وابسته به جبهه ملی و حزب توده ایران بازداشت شدند. آرامش پس از توفان سبب شد تا اکثر بازداشت شدگان، به ویژه افراد وابسته به ملیون، پس از چند ماه از زندان آزاد شوند و کارشان به دادگاه های نظامی کشیده نشود. در طول دهه ۳۰، به جز اعضا و مسئولین حزب توده ایران و انصار توده ای، که آماج شدیدترین خسرونت و بیشترین تلفات بودند، و نیز به جز اعدام دکتر فاطمی و در شعله سوزاندن گرم پور شیرازی، و اعدام ۵ تن از سران جمعیت فدائیان اسلامی در سال ۳۵، محکومیت های نسبتاً سبکی نصیب معلودی از سران جنبش ملی شد. بازداشت ها، اغلب موقتی بود و کار بازداشتیان در همان زندان قتل قلع، که در آن زمان بازداشتگاه بود، ظرف چند هفته و چند ماه فیصله می یافت.

از اینسو، بازار گرم بازجوها و فشار شکنجه های جانفرسا، در شکنجه گاه های قتل قلع و حمام زرمی به اوج می رسید. سرهنگ زیبایی، سیاحتگر، زمانی، عمید، سوداگر سرپرستی بازجوشی ها را عهده دار بودند. تنها شکنجه شدگان قادرند تلخی روزهای بازجوشی را حس کنند. بعدها بود که به جای پشت، شلاق را بر کف پاها فرود آوردند و توانستند بر تعداد ضربات و دفعات شلاق زدن بیافزایند. استعمال بطری آب گرم و تخم مرغ داغ و یا ماساژ بیضه ها دردناک ترین و خطرناک ترین شکنجه ها بود. سوزاندن با آتش سیگار یکی دیگر از هنرمانی های بازجوها بود. اثرات سوختگی در زیر چشمان درشت و مردانه سرگرد و کیلی، نشانه ای بود از شب سختی که پشت سر گذارده بود...

در زمستان ۳۶ خسرو روزه در نتیجه خیانت همکاران نابکار و به دنبال یک درگیری مسلحانه دستگیر شد. او در حین دستگیری، عظیم عسگری را عامل خیانت و لو دهنده خود معرفی کرد. در بهار ۳۷ شاهد تیرباران خسرو روزه، قهرمان به نام حزب توده ایران و سمبل مبارزه و استقامت در بیست و یکم اردیبهشت، مهندس علوی در خرداد و آرسن آوانسیان در ۲ اردیبهشت بودیم. آنها در زندان قتل قلع بودند و از همانجا به میدان اعدام گسیل شدند. قتل قلع ای که امروز دیگر اثری از بنای موحش و نفرت انگیزش نیست. این روزها، برای عابری که از این محل آباد و پر خون می گذرد، حتی تصور چگونگی ریختن خون های پاک که در آن قلع نظامی، که شکنجه گاه آزاد مردانش کرده بودند، دشوار است. اما نام قتل قلع نیز، همچون نامه های حمام لشکر ۲ زرمی، اوین و کمیته مشترک نامه های شوم و نفرین شده اند و برای همیشه یادآور شقاوت و قساوت از یکسو و از خود گذشتگی و فداکاری قهرمانانه از سوی دیگر است.

نوروز سال ۴۰... اینکه که تجدید حیات جبهه ملی و امکان حضورش در عرصه فعالیت سیاسی در کشور مطرح شده بود، و همزمان، روی کار آمدن کابینه امینی و شروع برنامه اصلاحات دولتی پیش کشیده شده بود، بحث ها جاندارتر و با بهره گیری از تجربیات یک دهه قبل، متکی بر واقعیات ملموس تر بود. انتقاد منصفانه از سیاست حزب در گذشته، و منظور داشتن سهم نیروهای ملی در شکست دهه قبل به صورت راهنمایی برای درک شرایط موجود و بازشناسی راه های همکاری نیروهای انقلابی درآمده بود. یکسو نگرها، که حزب و یا ملیون را مقصر شکست و پیروزی کودتا معرفی می کردند، اغلب از جمله کسانی از آب درآمدند که محکوم کردن این و آن را توجیهی برای ترک میدان کردند و با سرخوردگی و دل زدگی از سیاست، مبارزه را ترک گفتند.

هشت نفر از وابستگاه به واقعه ۱۵ خرداد، که در تبعیدگاه بندرعباس بودند، به شماره ۴ منتقل یافته اند. آنها همه در میدان تره بار دست به کار قیانداری، بافروشی و انواع خدمات میدان میوه و تره بار و از همکاران و شاگردان اسمعیل و طیب حاج رضائی بودند. خود طیب، پیش از دهه چهل، از میدانی ها و چاقوکشهای معروف بود. در کودتای ۲۸ مرداد، در زمره اوپاشی بود که به ضد حکومت مصدق، به طرفداری از شاه، به خیابان ها ریختند و به همین جهت مورد توجه دربار قرار گرفت. اطرافیانش لقب تاج بخش به او داده بودند. آنها در پی شرکت در تظاهرات ۱۵ خرداد مورد غضب رژیم قرار گرفتند. طیب و اسمعیل حاج رضائی اعدام شدند و بقیه، پس از ۶-۵ سال تبعید، اینک به تهران باز گردانده شده اند. همه تنومند، بلند قامت، عضلانی و از قیانداران طیب بودند. زندان ابد را چگونه تحمل خواهند کرد؟ نمی دانم، اما حدس می زدم، امیدوارم پیش از اینکه تحمل آنها پایان یابد از زندان آزاد شوند، در غیر اینصورت دردسری خواهند بود، برای خود و دیگران. از وابستگاه به هیات های مرتلفه اسلامی و عناصر بازاری نیز تک تک و چند نفری به زندان می آیند. آنها در ارتباط با پخش اعلامیه یا تظاهرات در مساجد بازداشت و به زندان های نسبتاً سبک محکوم شده اند. توکلی، خلیلی، مولائی، پوراستاد، لاجوردی، بنکدار، لشگری، عدالت منش از این قبیل اند. افزایش تعداد روحانیون در زندان نشانه ایست از گسترش مبارزه در صفوف این قشر از مردم ما. کسانی چون آقایان مروارید، کلانتری، حجازی، ناطق نوری و... که عسر زندانشان بسی کوتاه است. به سال، سهل است، بعضی به ماه هم نمی کشد. پیش از این، سید محمود طالقانی، به هنگام قدم زدن و عبور از حاشیه زمین والیبال، توپ را می گرفت و سرویس را اجرا می کرد. اما، تنها همان بود، نه پیش. اینک روحانیونی داریم که در زمین والیبال جولان می دهند و جست و خیزی در خور ورزشکاران اراده می دهند! آقای منتظری و سپس ربانی شیرازی به دنبالشان محمد منتظری هم از قتل قلع به قصر منتقل می شوند. وصف منتظری را پیش از آن از خاوری شنیده بودم. آنها در قتل قلع، در سلول های مجاور هم بوده اند. خاوری شاهد شکنجه هایی بوده است که بر منتظری پدر روا داشته بودند. این مرد روحانی با آنکه از نظر مقام علمی-فقهی برتر از دیگران می نمود، بی تکلف تر از دیگر روحانیون بود. بسیار خوش مشرب و به دور از خودبینی و تظاهر!! با تمامی زندانیان برخوردی دوستانه داشت و ایام زندان را با روحیه ای خوب و سرگرم با کتاب و کتابت سر می کرد... به این جمع، بعدها شماری تازه وارد مذهبی نیز افزوده شد. اینان از محکومین پرونده ترور حسنعلی منصور بودند. در واقع، نخستین گروه از هیات های مرتلفه اسلامی که پس از آن اقدام، بازداشت و به زندان های سنگین محکوم شدند. مهدی عراقی، حاج آمانی، عسکراولادی و انواری. جز آقای انواری (محی الدین) که روحانی است، بقیه، همه بازاری هستند. هر چند اعضای کمون همسایه همگی مذهبی اند، تفاوت های چشمگیری در دیدگاه های سیاسی آنها، سهل است، که در نگرش به اسلام و برداشت از احکام دینی به چشم می خورد... روزی به هنگام صرف صبحانه، از میان جمع همسایگان مذهبی، ناگهان صدایی غیر عادی برخاست. مهدی عراقی را دیدیم که خاقانی، یکی از وابستگان به جنبش ۱۵ خرداد را بغل کرده، سعی در آرام کردنش دارد. او مردی است کوتاه، عضلانی، با هیكلی درشت و چشمانی از دهنه درآمده. در سر سفزه صبحانه. خاقانی بی مقدمه سیلی محکمی بر بناگوش جحشی می نوازد و حاج عراقی مانع گسترش درگیری می شود. مقایسه خاقانی، با آن هیكل درشت و عضلانی با جحشی نحیف و لاغر که گویی تنها پوستی است کشیده بر استخوان ها، بسیار تکان دهنده بود. گفته می شد که جحشی، سیلی را نه از خاقانی، که از ربانی خورده است. جز، وابستگان به جریان ۱۵ خرداد فردی بود معروف به حسین کاردی. مردی لاغر و بلند قامت، با خالکوبی مفصل بر سینه و بازوها. نازنازگار، یکبار برای یکی از رفقای غیر نظامی ما چاقو کشیده بود، که با مداخله دوستانش وضع عادی شد. اختلاف نظر و سلیقه در زندان وجود داشت. اما سیلی و کتک کاری هرگز! آنها سابقه بدی را بی ریختند.

... با دوستان نهضتی، در هفت ماهی که با همدیگر در تبعید گاه برازجان بودیم، آشنائی خوبی یافته ایم. در شماره چهار، افزون بر آنان، دکتر سامی، دکتر پیمان و جوانان حزب ملل اسلامی آشنایان تازه ای هستند که در زمانی اندک به دوستانی صمیمی مبدل می شوند. جحشی کرمانی، در عرصه بحث و مذاکره همراهی می کرد. چه روزها، و هر وعده، چه ساعت ها که در حیاط قدم زدیم و بحث کردیم. با آن جته نحیف، لاجرم خسته می شد. در گوشه حیاط می ایستادیم، نفسی تازه می کردیم، اما از گفتن و شنیدن باز نمی ماندیم. حدود بحث متقابلاً رعایت می شد. یکدیگر را می شناختیم و در صدد تبلیغ معتقدات ایدئولوژیک خود و حذف طرف مقابل بر نمی آمدیم. من می دانستم که او مسلمانی است با ایمان، و او نیز مرا توده ای سابقه داری می دانست که به سوسیالیسم ایمان دارد. تحلیل شرایط سیاسی موجود، ضرورت دگرگونی

افسران ارتش که پست‌های فرماندهی مهمی را در ارتش و حتی در دولت مصدق داشتند، بهره بردند، بلکه ماموریت سنگین پیام کودتا را که بایستی به شاه در تهران رسانده می‌شد، به عهده خواهر وی «آشرف» گذاشتند.

«آشرف» خواهر شاه که در این زمینه در فرانسه و در تبعید بود، در خاطرات خود موضوع ملاقاتش را با آقای «ب» که ایرانی بوده و رابط سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس، در دیدارها آشرف بوده را شرح می‌دهد، او هنوز هم بعد از سرنگونی سلطنت پهلوی نام این رابط ایرانی خود را فاش نمی‌کند!

آشرف، سپس به تفصیل توضیح می‌دهد که وی در دیدار با ۲ نماینده دولت چرچیل (از انگلستان) و آیزنهاور (از آمریکا) قرار شد تا خبر کودتا را به اطلاع برادرش در تهران برساند. آشرف با نام جعلی و دریافت یک پاسپورت ایرانی و با محافظت ماموران اطلاعاتی (یا به قول خودش ماموران محافظت از پاکت حاوی پیام) با هواپیمای وارد تهران می‌شود و پاکت حاوی پیام کودتا را به طریقی به دست شاه می‌رساند. اهمیت این نامه از آنجا درک می‌شود که هنوز هم آشرف پهلوی حاضر به افشای محتوای آن نیست و تنها از آن به عنوان «پاکت سرنوشت ساز» نام می‌برد!

کشف بابک امیرخسروی

از جمله کسانی که درباره سفر آشرف به تهران، در ماه‌های قبل از کودتا مطالبی نوشته‌اند، می‌توان از بابک امیرخسروی نام برد، که در کتاب خود تحت عنوان «نظری از درون به حزب توده ایران» چنین می‌نویسد:

«...آشرف پهلوی بر اثر واکنش شدید دکتر مصدق، بدون موفقیت کامل در انجام ماموریت، از تهران اخراج می‌گردد. ص ۲۲۸»

امیر خسروی نمی‌نویسد که اگر هدف از ماموریت آشرف دادن خبر کودتا بوده است و وی حامل پیامی بوده است، چرا باید ماموریت آشرف را «بدون موفقیت کامل» قلمداد کرد؟

نکته جالب آنست که هیچگاه آشرف در کتاب خاطرات خود، از شکست ماموریت خود نام نمی‌برد. در تحلیل امیرخسروی که صفحات زیادی را به نقش کیانوری در روزهای کودتا اختصاص داده است، تلاش فراوان می‌شود تا خاطرات «کرمیت روزولت» مامور اطلاعاتی سازمان سیا که رهبری کودتا را بر عهده داشت «لاف زنی و گزافه گویی و مبالغه» توصیف شود، ماموریت آشرف شکست خورده معرفی شود و در عوض نقش کیانوری در عدم استفاده از نیروهای حزبی برای مقابله با کودتایان برجسته شود. به همین ترتیب تلاش می‌شود تا تماس‌های حزب، از طریق کیانوری، با مصدق ادعای دروغین قلمداد شده و نقش دیگر اعضای هیأت اجراییه وقت نیز بی‌اهمیت جلوه داده شود، اهمیت سازمان افسری حزب بسیار برجسته و نقش مصدق و اشتباهات وی اساساً مطرح نشود. البته در این میان از خیانت همکاران و دولتمردان نظامی و غیر نظامی مصدق نیز حرفی مطرح نمی‌شود. سرانجام، به این سؤال نیز پاسخ داده نمی‌شود که اگر کودتا شکست می‌خورد (یعنی شاه نمی‌توانست به کشور بازگردد) آیا مصدق که سوگند وفاداری به شاه خورده بود، می‌توانست دربرکناری شاه گام‌های قاطعی بردارد؟ امیر خسروی به این مسائل کاری ندارد و با طرح این ادعای گزاف که «بررسی دقیق رویدادهای آن چند روز سرنوشت ساز نشان می‌دهد که مصدق هوشیارانه متوجه خطر بود.» تلاش دارد تا گناه شکست جنبش مردم و پیروزی کودتا را به گردن حزب توده ایران و گناه حزب توده ایران را به گردن یک نفر، یعنی کیانوری بیاندازد و به این ترتیب تاریخ و تاریخ نویسی را در محدوده برخوردها و اختلافات شخصی خلاصه می‌کند.

واقعیت آنست که مصدق خود چه در دادگاه نظامی و چه در کتاب «خاطرات و تالمان» که بعدها بوسیله فرزندش دکتر غلامحسین مصدق انتشار یافت، بارها و بارها نشان می‌دهد که هرگز به ذهنش خطور نمی‌کرده است که شاه با همکاری بیگانگان، نخست وزیر قانونی کشور را از طریق کودتا برکنار سازد. مصدق سعی داشت تا با اجرای قانون بتدریج شاه را وادار به «سلطنت و نه حکومت» کند. چیزی که نه امریکاییان قبول می‌کردند و نه شاه!

مسعود بهنود، روزنامه نگار ایرانی، در کتاب خود، تحت عنوان «آز سید ضیاء تا بختیار»، درباره این دوران، برخلاف امیر خسروی می‌نویسد: «... مریم و کیانوری، مصدق را از دیگران جدا می‌دانستند... ابتدا چندان تحلیل روشنی نداشتند و هرچه زمان جلوتر می‌رفت بیشتر به سوی مصدق متمایل شدند... سازمان افسری حزب توده (ایران) تمام امکانات خود را بسیج کرده بود که مواظب تحریرات و تحرکات مخالفان مصدق در ارتش باشد. تحلیل این بود که از آن نقطه مصدق در خطر است، در حالیکه خطر در جای دیگری نهان بود. اعضای پرواوزه جبهه ملی روز به روز از مصدق فاصله می‌گرفتند و به شاه - که بدون آشرف، ضعیف و مظلوم شده بود - مایل می‌شدند... مصدق برخلاف آنچه

بنیادین، چگونگی نظام جانشین، با توجه به نیروهای مبارز موجود، اساس مباحثات ما را تشکیل می‌داد. اینکه در صبح پیروزی، مناسبات نیروهای انقلابی چگونه می‌تواند باشد؟ و آیا همدلی‌ها و همکاری‌های روزهای سخت مبارزه با نظام موجود می‌تواند در فردای انقلاب هم تداوم یابد؟ هر یک از ما پاسخ را از زاویه نظرگاه خود مثبت می‌یافتیم. انقلابی که در پیش بود محتوانی خلقی و دموکراتیک داشت. پیروزی آن وابسته بود به بسیج و شرکت بیشترین لایه‌های مردم زحمتکش و آزادخواهان، چه در پیکار به ضد رژیم پهلوی، چه در فردای پیروزی انقلاب و دوران سازندگی ویرانی‌ها رژیم پیشین. حجتی قویا بر ضرورت همکاری کلیه نیروهای مبارز تکیه می‌کرد. داشتن سه صدر و تحمل دگراندیشان ترجیح بند اظهاراتش بود. شنیدن چنان نظرانی از یک روحانی جوان و روشنفکر تشویق آمیز و امیدوار کننده بود. حکایت از تحولی می‌کرد در میان نیروهای مذهبی، آن هم قشر روحانی آن...

فراز و فرود جنبش چریکی (در شماره آینده)

درس‌های جنبش ملی ۱۳۳۰-۱۳۳۲

و کودتای ۲۸ مرداد

تعطل‌های مصدق

عزم کودتایان

توریدهای حزب توده ایران

م. امید

بیش از چهار دهه از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، که منجر به برکناری دولت دکتر محمد مصدق شد، می‌گذرد. این کودتا، در واقع پاتخ دولت‌های آمریکا و انگلیس به خواست مردم ایران برای استقلال کشور بود، که در جنبش ملی شدن صنعت نفت کشور متبلور شده بود.

در ماه‌های قبل از کودتا، چرچیل در انگلستان و آیزنهاور در آمریکا دولت را در دست گرفتند. برادران دالس در آمریکا که یکی از آنان مسئولیت سازمان جاسوسی سیا را به عهده داشت، بسیار سریع در تماس با «هندرسن»، سفیر آمریکا در تهران تدارک کودتا را دیدند. اگرچه محمد مصدق در پاسخگویی به خواست استقلال طلبانه مردم ایران مصمم بود، ولی بدلیل بینشی که داشت از گسترش پایگاه دولتش پرهیز کرد. محنویت‌ها علیه فعالیت‌های حزب توده ایران نیز در این دوران ادامه یافت و همین امر، یکی از دلایل عدم تحرک لازم حزب برای مقابله با کودتایان شد.

رهبری حزب توده ایران نتوانست ارزیابی دقیقی از رویدادهای آستانه کودتا بدست دهد و خود را آماده مقابله کند. شکاف در صفوف طرفداران مصدق نیز، موهبت بزرگی بود که نصیب کودتایان شد.

نقشه کودتا با طراحی افرادی مانند ژنرال شوارتسکف که سال‌ها در ایران ریاست ژاندارمری را بر عهده داشت و نیز کرمیت روزولت عضو برجسته سیا صورت گرفت.

در مورد اهمیت این کودتا و مخفی نگه داشتن اسرار آن، همین بس که هنوز دولت آمریکا از انتشار اطلاعات آن خودداری می‌ورزد و سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا، سال‌گذاشته اعلام کرد که پرونده‌های این کودتا در مرکز این سازمان ناپدید شده‌اند! این اسناد همانگونه گم شده‌اند، که نقش و مسئولیت طرفداران مصدق و دولتمردان وی برای بسیج مردم، سازمان دادن مردم، افشای توطئه‌ها، خنثی سازی عملیات کودتائی و مقابله با کودتایان و حامیان خارجی آنها گم شده است.

آنچه درباره این کودتا می‌توان گفت آنست که آمریکا و انگلیس از ماه‌ها قبل از وقوع کودتا، به این نتیجه رسیده بودند که باید از رشد جنبش عمومی مردم جلوگیری کرده و برای متوقف ساختن آن، دولت مصدق را سرنگون و تمام اختیارات حکومتی را به دربار شاهنشاهی واگذار کنند. آنها نه تنها از

پیرامون سفر علینقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی ایران
به مصر، جهت شرکت در هشتمین نشست سران گروه ۱۵

با گروه ۱۵ آشنا شویم

در سال ۱۹۸۹ به ابتکار و با حمایت صندوق بین المللی پول، گروه ۱۵ متشکل از ۱۵ کشور در حال توسعه تشکیل شد. هدف از تشکیل این گروه ایجاد شکاف در جنبش غیر متعهدها و "گروه ۷۷" و گسترش همکاری بین بلوکی از کشورها بود که تا آن زمان آمادگی خود را برای پذیرش کامل برنامه‌های تعدیل اقتصادی مورد نظر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی اعلام کرده بودند.

هشتمین نشست این گروه، با شرکت سران کشورهای عضو، یعنی الجزایر، آرژانتین، برزیل، شیلی، مصر، هندوستان، اندونزی، جامائیکا، نیجریه، مالزی، مکزیک، پرو، سنگال، ونزوئلا، زیمبابوه و عضو جدید گروه، یعنی کنیا از ۱۱ تا ۱۳ ماه مه ۱۹۹۸ در قاهره برگزار شد.

در سال ۱۹۹۶، کشورهای عضو این گروه با اینکه ۲۰ درصد جمعیت جهان و ۳۶ درصد از کل تولید ناخالص ملی همه کشورهای در حال توسعه را داشتند، فقط ۴۸ میلیارد دلار، یعنی ۱۳٫۸ درصد از مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان را به خود اختصاص دادند. در همان سال، از ۸۰۰ میلیارد دلار تجارت خارجی این کشورها، تنها ۹ درصد آن ناشی از مبادلات تجاری بین اعضای گروه بود. دو دلیل اصلی - توانی اقتصادی این گروه در افزایش مبادلات تجاری بین کشورهای عضو عبارتند از وابستگی اقتصادی آنها به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و واگذاری امر گسترش مبادلات تجاری به بخش خصوصی.

واقعیت این است که بخش خصوصی در پی کسب بیشترین سود، در کمترین زمان بوده و کوچکترین تعهدی در جهت افزایش مبادلات تجاری بین این کشورها احساس نمی‌کند. نشست قاهره یکبار دیگر بر اهمیت نقش همه جانبه بخش خصوصی در اقتصاد این کشورها تاکید کرده و نقش دولت را چنین تعریف کرد: «نقش اصلی دولت یعنی حمایت از رشد بخش خصوصی و تسهیل شرکت همه جانبه آن در روند توسعه. نقش دولت باید محدود باشد به تعیین چارچوب کلی که در آن شعب مختلف بخش خصوصی کشورهای عضو می‌توانند با هم مبادله کنند».

این سیاست با هدف اعلام شده این گروه، یعنی گسترش تجارت بین آنها در تضاد بوده و تشکیل این گروه و سیاست‌های آن از پیدایش بلوک مدافع منافع کشورهای جهان سوم در درون سازمان تجارت جهانی جلوگیری می‌کند.

قطعه‌نامه پایانی نشست قاهره، ابعاد بحران مالی آسیا، گسترش تجارت بین اعضای گروه مقابل به تروریسم بین المللی و مقابله با ابعاد اجتماعی سیاست‌های تعدیل اقتصادی را مورد بررسی قرار داد. از دیگر تصمیمات این نشست پذیرش کشور "سریلانکا"، بعنوان عضو هفدهم گروه، انتخاب جامائیکا بعنوان محل نشست آتی گروه و تشکیل فدراسیون اتاق‌های بازرگانی کشورهای عضو که مقر دائمی آن در قاهره است را می‌توان نام برد.

در پی این نشست، هیاتی از تجار ایران به سرپرستی علینقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی ایران و عضو شورای رهبری جمعیت مولفه اسلامی، به قاهره سفر کرد و ظاهراً مذاکراتی را با بازرگانان مصری در جهت افزایش مبادلات بین دو کشور انجام داد. از جزئیات مذاکرات خاموشی هنوز اطلاع زیادی در دست نیست. با توجه به کوشش‌هایی که از زمان برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران، به ابتکار محمد خاتمی، در جهت بهبود روابط بین ایران و مصر شده است، کوشش‌هایی که پیوسته با کارشناسی مخالفان نزدیکی ایران و مصر در هر دو کشور روبرو بوده، حدس زده می‌شود، که دولت خاتمی برای جلوگیری از کارشناسی‌های مولفه اسلامی در گسترش این روابط بجای وزارت بازرگانی، اتاق بازرگانی و یکی از رهبران جمعیت مولفه اسلامی را بطور مستقیم وارد مذاکرات در عرصه اقتصادی و بازرگانی بین ایران و مصر کرده است. عرصه‌ای که ظاهراً باید راهگشای مناسبات سیاسی بشود.

آنچه که در اینجا باید از آن مطلع بود، آنست که مناسبات اتاق بازرگانی با وزارت بازرگانی چگونه است و نظارت دولت بر بازرگانی خارجی و اتاق بازرگانی از چه تضمین‌هایی برخوردار است؛ چرا که مطابق قانون اساسی، بازرگانی خارجی زیر نظر مستقیم دولت باید قرار داشته باشد.

می‌پندارند، در ضعیف‌ترین دوران نخست وزیری خود قرار دارد. تمام آنها که با وی بوده‌اند و از دیدگاه حزب توده (ایران) مرتجع، نوکر امریکا و نماینده امپریالیسم به حساب می‌آمدند، اینک از او جدا شده‌اند... عوامل دیگری که عوامل توطئه و کودتا در اختیار دارند، ارتباط با شخص دکتر مصدق است که در آن لحظه، در غیاب شاه و مجلس، تنها مقام تصمیم گیرنده مسئول و قانونی است، حزب توده (ایران) فقط مریم را دارد و تلفن خصوصی دکتر مصدق را، از این طریق آنها صبح ۲۸ مرداد به دکتر مصدق خبر داده‌اند که کودتایی دیگر در کار است و وضع شهر به هم ریخته است و به طور محسوسی نگران کننده است. دکتر مصدق جواب می‌دهد: «خبری نیست. پانیک نکنید، همه چیز تحت کنترل است...» سه نفری از سران حزب توده (ایران) ماموریت یافته‌اند، تا به دیدار مصدق بروند و رسماً از او بپرسند که آیا حاضر است رهبری یک ماموریت توده‌ای را در دست بگیرد و با اطمینان به حمایت اتحاد جماهیر شوروی، امریکائی‌ها و مستشارانشان و ماموران اصل چهار و نوکران استعمار انگلیس را بیرون بریزد... مصدق حاضر نشده بود با پیشنهاد قنوه موافقت کند که یکی از واحدهای نظامی و مقدار کمی اسلحه در اختیار مردم قرار دهد، تا حزب مسلحانه علیه کودتا وارد عمل شود... یک تلفن دیگر... مریم گوشی را به دست کیانوری می‌دهد، خودش و سرهنگ مبشری گوشی می‌ایستند. این بار صدای لرزان جنتلمن پیری می‌گوید: «آقا همه به من خیانت کردند، شما اگر کاری از دستتان بر می‌آید بکنید. شما به وظیفه ملی خودتان هر طور می‌دانید عمل کنید.» کیانوری می‌گوید آقا لطفاً پیامی برای مردم بدید. کمک بخواهید، ولی تلفن قطع شده است... (این سه زن، مسعود بشود صفحات ۳۸۶-۴۲۱)

این نقل قول نسبتاً طولانی از آن جهت آورده شد تا بخشی دیگر از واقعیات روزهای کودتا از قلم یک روزنامه نگار غیر توده‌ای مطرح گردد.

تجربه باقی مانده از کودتای ۲۸ مرداد نشان می‌دهد که برکنار شدن از این و یا آن عرصه و ارگان حکومتی، تا زمانی که آنها و متحدانشان همچنان دارای نفوذ در ارگان‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی هستند، به هیچوجه دواطلبانه قدرت را از دست نخواهند داد و تسلیم نخواهند شد. این رویداد تاریخی نشان داد که طیف طرفداران یک جریان مترقی، در روند مبارزه و با آمدن روزهای دشوار و در شرایط تعمیق جنبش می‌تواند به سرعت تجزیه گردد. دوستان سابق می‌توانند به صف مخالفان بپیوندند و درنهایت با آنان برای انحراف و سرکوب قطعی جنبش عهد و پیمان ببندند. نبود آزادی‌های دموکراتیک، علنی و آجازه فعالیت ندادن به سازمانهای مترقی و پیشرو و مخفی بودن آنان، عملاً زمینه‌های مادی را برای انحراف، تجزیه و سپس سرکوب قطعی جنبش ملی و استقلال طلبانه را که در جنبش ملی شدن نفت تبلور یافته بود فراهم کرد.

پس از پیروزی کودتاچیان، اختناق ۲۵ ساله بر کشور سایه افکن شد، کشور و سرمایه ملی صحنه غارت و چپاول شرکت‌های نفتی قرار گرفت و خانواده هزار فامیل توانستند با زدن چوب حراج بر ثروت ملی، جیب‌های خود را پر کرده و عملاً دست بیگانگان و در رأس آنها، امریکائی‌ها را برای غارت کشور باز بگذارند.

نه نهضت مشروطه و نه جنبش ملی شدن نفت، نتوانست به آماج و اهداف خود دست یابد. انقلاب بهمن ۵۷ نیز که با امید دستیابی به آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی رژیم سلطنتی را سرنگون کرد، پس از مدتی با یورش خزنده نیروهای ارتجاعی و راست ترین جناح حکومتی و بورژوازی تجاری روبرو شد و بتدریج به جناح غالب در حاکمیت تبدیل شد. جناحی که هنوز حاکمیت مطلق خویش را نتوانسته بر ایران تحمیل کند و همچنان زیر فشار شعارهای انقلاب بهمن و نیروهای طرفدار آرمان‌های واقعی این انقلاب قرار دارد. از جمله انگیزه‌های این جناح در سر دادن شعار "ولایت مطلقه"، برقرار حاکمیت مطلق خویش است. همچنان که انتخابات دوم خرداد، نشانه آشکار عزم ملی برای دناغ از آرمان‌های واقعی انقلاب بهمن، یعنی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بود. این دو نیرو اکنون در یک صف آراشی بسیار مهم، در برابر هم قرار گرفته‌اند و حاصل این نبرد، سرانجام قطعی انقلاب بهمن ۵۷ را رقم خواهد زد.

دکتر پیمان:

دو راه در برابر جمهوری اسلامی!

محدودیت‌ها برای فعالیت و سرمایه‌گذاری در ایران هستند. آیا نباید شرایط عمل و مشارکت و مطامع آنها و پی آمدهای کوتاه مدت و دراز مدت این فعالیت‌ها برای مردم روشن شود؟

بحران اخیر در کشورهای جنوب شرقی آسیا باید باعث تأمل بیشتر کسانی شود که بر مطلوبیت الگوی توسعه نسخه صنوق بین المللی پول و بانک جهانی پافشاری می‌کردند و هنوز هم به معجزه سرمایه‌گذاری خارجی باور دارند. آن کاخ عظیم ولی پریشان اقتصادی با یک تکان کوچک در رکن اساسی آن، یعنی سرمایه خارجی که توسط اربابان اقتصاد جهانی سرمایه‌داری صورت گرفت، درهم فرو ریخت و دچار فلج شده‌است.

درباره نهادینه شدن توسعه سیاسی

ما از انقلاب مشروطه و انقلاب سال ۵۷ تجربیاتی داریم. گذشته نشان می‌دهد، که وقتی تحولات شدت می‌گیرد و پیش از آنکه دگرگونی‌های فکری و فرهنگی باندازه کافی انجام بگیرد و آرمان‌های نو در جامعه تعقیب یافته و فهمیده بشود و مردم در سطح هیجانات باقی می‌مانند، این امکان وجود دارد که پیروزی سیاسی بدست آید، قدرت‌هایی جا بجا شوند، اما اینها پایدار نمانند. مشروطیت به رغم آن همه فداکاری پیشگامان آن نهادینه نشد و بعد هم حکومت‌های دیکتاتوری جانشین آن شدند و مشکلات زیادی را برای مملکت ما بوجود آوردند. حتی کوشش‌های شخصیتی نظیر دکتر مصدق هم اگر نتوانست آب را به مسیر واقعی خودش برگرداند، بدلیل همین عدم تعمیق شعارهای جدید، نگاه‌های جدید نسبت به مسائل بوده‌است. حالا هم هر نوع انتظار موفقیت‌های زود رس، تکرار همان تجربیات تلخ گذشته‌است. بنظر می‌رسد اگر این روند بدون خشونت و آرام ادامه پیدا کند، اینبار ما دست‌آورد هائی خواهیم داشت که پایداری بیشتری هم خواهد داشت. بنابراین، روی دادهای اخیر و مقاومت‌ها و کارشکنی‌ها در کار دولت آقای خاتمی دو وجه دارد، یک وجه منفی و یک وجه مثبت. وجه منفی آن که معلوم است، اما نباید از وجه مثبت آن غافل شویم و این همان تعقیب آگاهی‌هاست. الان آگاهی مردم نسبت به مسائل خیلی وسیع‌تر و عمیق‌تر از گذشته‌است. البته خطری که اکنون وجود دارد آنست که برخورد‌های خشن و هیجان‌های تند فرصت‌ها را برای تعمیق تحولات فکری جامعه از ما بگیرد. این بیشترین خطر است. بنابراین، اگر مخالفان آزادی و حکومت مردم تلاش دارند کار را به خشونت بکشند، آزادی خواهان نباید متقابلاً کار را با خشونت متقابل تشدید کنند. نباید اجازه داد، این فرصتی که ایجاد شده و می‌تواند دوام هم بیاورد، متوقف شود.

کارشکنی قانونی!

البته، اکنون مخالفان تحولات سعی می‌کنند پشت قانون و با استفاده از قانون جلوی پیشرفت این روند را بگیرند. خوب، این البته با گذشته که اینها کمترین اعتنائی به قانون نداشتند و خودکامگی مسئولان یک امر بسیار عادی بود، یک گام به پیش است. آنها مجبورند حالا متکی شوند به قانون، قانون تهیه کنند، قانون تصویب کنند و پرونده به سمت جلب آرای مردم، خوب، اینها همگی کمک بزرگی است به رشد آگاهی مردم و آماده شدن برای ورود به مرحله بالاتر.

پایگاه طبقاتی مخالفان تحولات

نبردی که اکنون در مجسوعه ایران جریان دارد، دو گونه‌است. یکی نبردی است که در درون نیروی حاکمه است که هر کدام از آنها گرایش‌های فکری، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی خودشان را دارند. یکی برای تسلط کامل بر قدرت تلاش می‌کند و حذف کامل دیگری را می‌خواهد و آن دیگری هم مقاومت می‌کند و سهم خودش را نمی‌خواهد از دست بدهد. این کشاکش وجود دارد. البته در این کشاکش انعکاسی از خواست‌های مردم و تضاد مردم با مجموعه حاکمیتی که در این سال‌ها قدرت را در دست داشته نیز منعکس است. در واقع کشاکش دوم بین مردم است و مجموعه این آقایان. طبعاً همه آن کشاکشی که بین این دو بخش حاکمیت جریان دارد، همه آن خواست‌ها و انتظاراتی نیست که مردم انتظار دارند. از آنجا که این دو جریان خود را نیروهای خودی می‌نامند و می‌شناسند، آزادی‌ها را نیز در محبوسه خود می‌خواهند. این مسئله در عرصه مطبوعات و آزادی مطبوعات اکنون خوب دیده می‌شود. به همین دلیل است که تلاش برای آزادی‌ها شامل نیروهای باصطلاح خودشان غیر خودی، یعنی دگر اندیش و خارج از حاکمیت نمی‌شود. به همین دلیل نیز هیچ انعکاسی از محدودیت‌هایی که شامل دگر اندیشان در سراسر ایران می‌شود را، در مطبوعات این دو بخش حاکمیت نمی‌بینید. البته، تردید نیست که همین جدال بر سر آزادی، بین دو بخش حاکمیت تأثیر خود را بر جامعه دارد، گرچه نباید فراموش کرد، که خواست مردم آزادی برای همه است نه آزادی برای نیروهای خودی و احرابی که روزگاری در قدرت بودند و یا هنوز هم سهمی در قدرت دارند.

هواداران "جنبش مسلمانان مبارز ایران" در خارج از کشور، اخیر متن مصاحبه‌ای از دکتر حبیب الله پیمان، رهبر این جنبش را منتشر کرده‌اند. مصاحبه مورد بحث و همچنین سرمقاله آخرین کاهنامه جنبش مسلمانان مبارز، که به دفتر راه توده رسیده‌است، عمدتاً پیرامون روی دادهای اخیر ایران و بویژه توطئه‌های طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری و مقاومت جبهه ارتجاع-بازار در برابر تحولات و برنامه‌های دولت محمد خاتمی است. بخشی هائیک از این گفتگو را در تلفیق با سرمقاله کاهنامه تیر ماه، بویژه در آن عرصه که به پایگاه طبقاتی طیف توطئه‌کنندگان در برابر تحولات باز می‌گردد، در زیر می‌خوانید:

«مقاومتی که در برابر برنامه‌های دولت آقای خاتمی، و اصولاً نقطه نظرات آقای خاتمی، طی یکسال و نیم گذشته صورت گرفته، چندان غیر مترقبه نبوده‌است. ما انتظار چنین مقاومتی را داشتیم. این ساد، انگاری است، که تصور کنیم این برنامه‌ها و نظرات بدون هیچ نوع مقاومت و کارشکنی تحقق پیدا خواهد کرد. البته، ما انتظار تغییر ساختاری نظام را هم از ایشان نداشتیم. زیرا با توجه به بافت و ساخت قدرت در ایران و وضعیت نیروهای که قدرت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در اختیار دارند، تحول به سود یک شرایط مطلوب و آزادتر و دموکراتیک بسیار طولانی و با شیب و فرازهای بسیاری همراه خواهد بود. انتظار ما در این مرحله، از برنامه‌های آقای خاتمی این بود که فضائی را برای گشتن جدید در جامعه مطرح کند که خوشبختانه چنین نیز شده‌است. همین نکته آخر، در دوران اخیر موجب تغییرات در نوع برخورد مردم با مسائل، شکستن بسیاری از دگم‌ها و باورهای پیشین را مستززل کرده‌است. به لحاظ فرهنگی راه برای تحولات مهمی در آینده در حال هموار شدن است. بنابراین، انتظار مقاومت از طرف نیروهای که می‌خواهند وضعیت گذشته را حفظ کنند و یا به گذشته برگردانند، در برابر این تحولات می‌رنت. از سوی همان کسانی که موقعیت سیاسی و اقتصادی دارند و نمی‌خواهند آن را از دست بدهند. این کاملاً طبیعی است و مردم نباید چنین انتظار داشته باشند که این مقاومت‌ها نباید روی می‌داد و یا اگر روی می‌دهد، آقای خاتمی باید معجزه کند و آنچه را که طی سالها نشده، یک شبه انجام بدهند. مقاومت‌هایی که طی این مدت شده و ضرباتی که به کادرها دولت و برنامه‌های آقای خاتمی زده شده، خواه و ناخواه ضرباتی آشکار است، اما همین ضربات، حوادث و مقاومت‌ها، در اعتلا سطح آگاهی جامعه بسیار موثر بوده‌است.

به رغم آنکه آقای خاتمی بر اصول یک اقتصاد ملی و درونزا و همراه با عدالت اجتماعی تأکید نموده‌است، اما ابتکار برنامه ریزی و هدایت اقتصاد کشور همچنان در دست‌های کسانی است که در گذشته کارگزار اینگونه امور بوده‌اند. آنان همچنان برخلاف روح سیاست‌های اعلام شده، عمل می‌کنند. به جای در اختیار گرفتن آن ۶۰ درصد ثروت و سرمایه متعلق به جامعه که هم اکنون خارج از کنترل دولت در اختیار نهادها و بنیادهای ویژه‌است، بجای کنترل نقدینگی عظیم که اقلیت اشرافی از غارت ثروت عمومی گرد آوردند و در دلالی بکار می‌اندازند، یا از کشور خارج می‌سازند، یا در حال ذخیره نگاهداشته‌اند و به جای اخذ مالیات از دلالان، بر فشار خود بر قشرهای مولد و صنعتگر که حساب و کتاب کارشان روشن است و راه گریز از پرداخت مالیات ندارند و یا بر فشار به مزدبگیران و زحمتکشان می‌افزایند و با افزایش قیمت هزینه‌های خدمات دولتی و سوخت و برق و آب و تلفن، توده مردم را در میان گازانبر فقر و بیکاری می‌نشارند. از سوی دیگر دولت را در وضعیت اضطراب و بحران نگاه داشته، ناگزیر از پذیرش هر شرطی می‌کنند که برای جلب سرمایه خارجی لازم تشخیص می‌دهند.

آیا رسانه‌های رسمی و یا وابسته به حکومت، تاکنون به بحث و نقد قراردادهای اخیر با شرکت‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری در نفت و گاز پرداخته‌اند؟ آیا کم و کیف این معاهده‌ها و میزان سود و زیان حقیقی آن برای ملت روشن شده‌است؟ و آیا کسی پرسیده‌است که چرا کمپانی‌های بزرگ فرا ملتی از همه جا برای عقد قرار داد در این زمینه بر یکدیگر سبقت می‌گیرند؟ صحبت این است که دولت‌ها و شرکتهای سرمایه‌داری در حال برداشتن

در اینصورت ملت ایران نشان داده است که حاضر است فداکاری کند و بحران‌ها را پشت سر بگذارد. اگر این امنیت اجتماعی و قضائی، به شکل آرامی همین اکنون انجام بگیرد، با تغییراتی که برای آنها خیلی تلخ است همراه نخواهد بود. یعنی، در حال حاضر کسی از نیروهای دگراندیش، از ملت ایران الان درصدد براندازی نظام و قبضه قدرت نیست. ملت ایران آزادی را می‌خواهد، قانون اساسی را می‌خواهد، فضای امن می‌خواهد. اگر اینطور نشود، حتی اگر بحران‌ها به زور هم برای مدتی کنترل شود، بزودی به نوع و شکل دیگری بروز خواهد کرد، سر بلند خواهد کرد و اقتدار حکومت ضعیف‌تر خواهد شد.

استاندار کردستان:

کردها کسی را از خودشان ایرانی تر نمی‌دانند!

از جمله اتهامات وزیر کشور برکنار شده، تغییر استانداران و بیرون آوردن استانداری‌ها از چنگ وابستگان مولفیه اسلامی و بازاری‌های هر استان بوده است. از جمله این استان‌ها، استان کردستان است. دکتر عبدالله خطباتی، از جمله استانداران دولت جدید است، که در استان کردستان استاندار شده است. او دکترای علوم سیاسی از دانشگاه "لوون" بلژیک دارد و چند سالی مسئولیت‌های مختلفی در وزارت کشور داشته است. استاندار سابق کردستان از وابستگان به طرد شدگان انتخابات بود، که کارشکنی‌ها و تقلب‌های بسیاری نیز در جریان انتخابات ریاست جمهوری کرد. او و ملا حنی امام جمعه سنجند، انتخابات و اساساً جمهوری و این نوع مسائل را قبول ندارند و نداشتند. به همین دلیل آگاهی از برخی نقطه نظرات استاندار جدید که به نقل از نشریه "راه نو" در زیرآورده شده اهمیت دارد:

در کردستان هیچ خبر خاصی که این استان را از سایر نقاط کشور متمایز کند وجود ندارد. اکنون استان کردستان از لحاظ امنیت سیاسی و اجتماعی از بسیاری از استان‌های مرکزی کشور هم امن‌تر است. مردم کردستان با حضور گسترده در انتخابات دوم خرداد نشان دادند که نگرانی‌های آنان نسبت به اوضاع کشور دقیقاً مانند مردم سایر نقاط ایران است و جهت‌گیری‌های سیاسی آنان نیز علیرغم فشارهای سنگینی که وجود داشت، همسوا با همه مردم ایران است. همگنی آرای مردم کردستان با سایر نقاط کشور، دلیلی واضح بر این امر است و حتی در نقاطی از استان مانند شهرستان سقر که یکی از مراکز فرهنگی استان است، بیش از ۸۸ درصد رای دهندگان به آقای خاتمی رای دادند. البته اگر به فشارهای سنگین مسئولان وقت استان در آن هنگام توجه شود، این مسئله مشخص خواهد شد که مردم کردستان تا چه اندازه وفادار به کشور و علاقمند به سرنوشت آن هستند.

اینکه گفته می‌شود نیروهای ملی نگران وضعیت کردستان هستند، باید بگویم که این مطلب برای خود من بعنوان یک کرد ایرانی و اکثریت قاطع مردم همزبان من بسیار جای تعجب است. به تعبیر آقای رئیس‌جمهور، ما کسی را از خود ایرانی‌تر نمی‌دانیم، تا به او اجازه دهیم بیش از ما نگران سرنوشت کشور باشد. اما از این گلابه داریم که در بحث مشارکت توجه شایسته در گذشته به کردها نشده است.

درباره تخلفات در انتخابات ریاست جمهوری نیز باید اطلاع بدهم. که این تخلفات در استان کردستان از ناحیه افرادی وجود داشته است که در خصوص برخی از آنها از طریق ستاد جناب آقای خاتمی، یکی از نمایندگان محترم مجلس و برخی از معتمدین به دادگاه شکایت شده است. حسب اطلاع ما، در دادگاه استان احکامی نیز برای مجازات متخلفین صادر شده است، اما طبق شایعات، پرونده امر اکنون در تهران است و با توجه به همکاری نزدیک برخی از متهمان پرونده با استاندار سابق استان و انتصاب ایشان در قوه قضائیه، در این باره جو نامناسبی در استان به وجود آمده است. اطلاع ما در همین حد است.

اما نکته بسیار مهم دیگر اینست، که پشت سر این نیروی که در برابر تحولات و آزادی مقاومت می‌کند، یک طبقه اجتماعی، یک طبقه اقتصادی وجود دارد، که در سالهای بعد از انقلاب رشد کرده و خلاء قدرت سرمایه داری صنعتی زمان شاه را پر کرده است.

پس از انقلاب، قدرت از این سرمایه داری حاکم گرفته شد و صنایع و کارخانه‌های رها شده آنها در اختیار کسانی قرار گرفت که اکنون در حاکمیت قرار دارند. بخشی از اینها، همان تجار بازار هستند و بخشی هم همانها هستند که در این ۱۸ سال برخوردار از دولت سالاری و دست‌بازی که داشتند ثروت و نفوذ و اقتدار زیادی بلست آوردند و اکنون منافع زیادی دارند. روی هم رفته یک طبقه اشرافی و یک هزار فامیل، که یاد آور هزار فامیل گذشته است، بوجود آمده که دست در دست هم و خویشاوند هم، اکثر این مالکیت‌های صنعتی، تجاری، مالی و موسسات فرهنگی، انتشاراتی، تبلیغاتی و یا نهادهای دیگر نظامی و انتظامی را در اختیار دارند. چنین طبقه، با چنین قدرتی، که از پشتیبانی احساسات و حساسیت‌های دینی و شیکه سراسری نهادهای مذهبی در کشور، که فوق‌العاده در این سالها گسترده‌تر از پیش شده، سود می‌برد، به این آسانی تسلیم نمی‌شود. این یک حزب کوچک و یا یک گروهی مرکب از چند نفر نیست که با یک معارضه ساده منافع خودش را رها کنند و حاضر شوند در برابر قانون، خواست‌های اساسی مردم، قانون اساسی و حقوقی که برای ملت تصویب شده صیمنانه تسلیم شوند. بنابراین واکنش‌هایی که شاهدیم، به این دلیل است که اینها حس می‌زنند این منافع ممکن است به خطر بیفتد. آنها نگرانند، که جریان مقابل که تمایل به نوع دیگری از حاکمیت اقتصادی و سیاسی دارد و برای آنها به نحوی یادآور بازگشت سرمایه داری صنعتی منمن است، فضائی را برای طرفداران نیروهای سنت‌گرا و فعالیت‌های اقتصادی آنها در عرصه اقتصاد نوین باقی نگذارد. آنها احساس می‌کنند که اگر یک قدم عقب نشینی کنند کار از دستشان در خواهد آمد و یک گام به عقب، گام‌هایی بعدی را بدنبال می‌آورد. بنسین دلیل فکر می‌کنند از همان ابتدا باید مقاومت کنند و کوتاه نیایند. البته آنجا که کل موجودیت نظام به خطر نیافته، در آنجا قطعاً مصالحه‌هایی می‌شود. از این طریق است، که می‌بینیم امتیازهایی می‌دهند و امتیازهایی می‌گیرند، تا خطر از سر کل موجودیت نظام رفع شود.

این گفت‌وگو‌هایی که اکنون در جامعه جریان دارد، راهش را میان مردم باز کرده است و آنچه موجب نگرانی جریان مقاوم در برابر تحولات شده، همین امر است و اینکه مردم و نیروهای اجتماعی مستقل از حاکمیت هم فرصت پیدا کنند که وارد این بحث‌ها و کشاکش‌ها شوند، پیوندها برقرار شود و پایگاهی در میان مردم پیدا کنند و قدرت‌های اجتماعی جدید سر بلند کنند. و حالا که این کشاکش‌ها به بیرون از دایره باصلاح خودی‌ها کشیده شده و میان مردم آمده و خیلی از نیروهای مستقل توانسته‌اند در این یکسال عرض وجود کنند و حرف‌هایشان را تا حدی مطرح کنند، شدت جلوی این را دارند می‌گیرند. می‌بینیم که به رغم اینهمه امتیازی که به نشریات داده شده، به وابستگی رقیب و غیر رقیب خودشان داده شده است، شما نمی‌بینید که یک امکان جدید به نیروهای دگراندیش داده شده باشد. یک امتیاز نشریه به ما داده نشده، اجازه حضور در مجامع و ارتباط با نسل جوان داده نمی‌شود.

البته، دو جریان حاکمیت تلاش خواهند کرد، که این تعارض به میان مردم نرود و جنبه‌های حادثه به خود نگیرد، اما بنظر من، بحران عمیق اقتصادی-اجتماعی این سدها را پشت سر خواهد گذاشت. آنچه که در مطبوعات کنونی جایز خالیست عوارض و نشانه‌های این بحران عمومی است. بیکاری، فقر غیرقابل توصیفی که گریبان مردم را گرفته، بیکاری تحصیلکرده‌ها، گسترش فساد، اعتیاد، ناامیدی در میان جوانان، پاشیدگی‌های خانوادگی که نتیجه فقر و نابسانمائی‌های اجتماعی است، هنوز در مطبوعات انعکاس ندارد. ریشه‌های عمیق ناراضی در اینجاست و آقای خاتمی هم مقصر چنین وضعی نیست، بلکه مجموعه جناح‌های حاکمیت خودشان را در خطر این بحران اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می‌بینند. بنابراین، هر تعادلی هم که بین جناح‌های حکومتی بوجود بیاید، بدلیل وجود این بحران‌ها ناپایدار است و باز هم شدت سر بلند می‌کند. مگر اینکه راه چاره‌ای اساسی اندیشیده شود، و آن هم موکول به فرصت دادن به همه توانمندی‌های فکری و اجتماعی است که به ملت ایران فرصت بدهند که دست به دست هم همکاری کنند، خردشان را بکار ببندازند و با فداکاری و ریاضت اقتصادی بتوانند تولید کنند و بر این بحران‌ها فائق بیایند. و این بدون مشارکت سیاسی، بدون امنیت اجتماعی و آزادی امکان‌ناپذیر است. بنابراین حاکمیت، صرف نظر از تعارض‌های درونی خودش، در مجموع در معرض دو راه بیشتر نیست، یکی اینکه این بحران را با کنترل از بالا و بعد هم کمک گرفتن از بیرون و خارج و چند قرض جدید تزریق کنند به این اقتصاد ضعیف و بیمار، این یک راه حل است که به جانی نخواهد انجامید و گذشته ۸ سال پیش هم تجربه نشان داد. راه اساسی دیگر، ایجاد یک امنیت اجتماعی، تأمین آزادی‌ها، قبول و اجرای قانون اساسی، که حداقل همه مردم ایران و همه نیروهای دگراندیش حاضر شده‌اند بپذیرند و در چارچوب همین قانون وفای و همکاری داشته باشند. در حال حاضر بر محور این قانون می‌تواند مشارکتی بوجود بیاید و تردیها همه از بین برود.

یورش به مطبوعات، از حمله به "کیهان" در سال ۵۸ آغاز شد!

چهارشنبه خاکستری!

* مقاله ای که در ایران و بدنبال حمله به روزنامه "توس"، بعنوان شرح ماجرای نخستین یورش به مطبوعات، در جمهوری اسلامی انتشار یافته است!

مطلبی که در زیر و به نقل از روزنامه "توس" شماره ۲۵ مرداد و به قلم خانم "نوشابه امیری" می خوانید، اشاره به اسامی و سوابقی دارد، که قطعاً بنا بر محدودیت های جاری در مطبوعات کنونی چاپ داخل کشور، گرفتار تیغ سانسور نیز شده است. به همین جهت، این توضیح مختصر اهمیت انتشار این مقاله را در داخل کشور بیشتر نشان می دهد: حمله گروه های فشار به روزنامه "توس" (همان جامعه سابق) و به زیر مشت و لگد رفتن سردبیر آن "شمس الواعظین" را، سید "ابراهیم نبوی"، روزنامه نویسی و طنزپرداز این روزنامه، در مطلبی تحت عنوان "چهارشنبه خاکستری" شرح داد. سید ابراهیم نبوی، از روزنامه نویسان و طنزپردازان نواندیش مذهبی است، که سالها پس از انقلاب ۵۷ به مطبوعات پیوسته است. ستون ثابت او در روزنامه "جامعه" پر خواننده ترین ستون روزنامه جامعه بود و اکنون نیز در روزنامه "توس" همینگونه است. او اکنون عضو شورای سردبیر روزنامه تازه تاسیس "زن" است، که امتیاز و مدیریت آن با "فائزه هاشمی" دختر هاشمی رفسنجانی و نماینده مجلس اسلامی است. ابراهیم نبوی، در ستون طنز خود، در جامعه و اکنون در توس، برای روزنامه های مشهور وابسته به جناح های فکری حاکمیت اسامی ویژه ای انتخاب کرده است. برای مثال نام روزنامه "کیهان" را، بدلیل پد طولانی که در پرونده سازی و شلیک گلوله های فحش و ناسزا دارد، گذاشته "روزنامه توپخانه"؛ که البته اشاره به محل ساختمان روزنامه کیهان نیز دارد، که نزدیک میدان توپخانه تهران واقع است! ابراهیم نبوی، در شرح ماجرای حمله گروه های فشار به روزنامه توس و کتک خوردن سردبیر آن "شمس" می نویسد، که به حال این ماجرا گریستم. و روزحمله را یکروز خاکستری توصیف کرده است!

نویسنده مقاله ۲۵ مرداد، که آنرا در زیر می خوانید، خطابش به سید ابراهیم نبوی است و به یاد او می آورد که در ابتدای پیروزی انقلاب همگان در برابر حمله گروه های فشار به مطبوعات و از جمله روزنامه کیهان، در ابتدای پیروزی انقلاب سکوت کردند و شاهد ماجرا شدند.

نویسنده مقاله، چند اشاره دیگر هم در مقاله خود می کند که توضیح آنها کمک دیگری است به مرور دقیق تر تاریخ.

شمس الواعظین، که اکنون سردبیر روزنامه "توس" و قبلاً "جامعه" بوده و هست، پس از حمله گروه های فشار به روزنامه کیهان و سپس تصفیه شورای سردبیری و کادرهای اصلی آن، برای مدتی، بعنوان سردبیر روزنامه کیهان، از سوی همانها که گروههای فشار را راهی روزنامه کیهان کرده بودند، سردبیر "کیهان" شد!

از جمله کادرهای برجسته و تصفیه شده روزنامه کیهان، "رحمان هاشمی"، سردبیر دوران انقلاب روزنامه کیهان بود، که در سال ۶۲ و در همان دوران اولیه شکنجه های دستگیر شدگان یورش دوم به حزب توده ایران، زیر شکنجه به شهادت رسید. او را در حزب توده ایران، با نام "حیدر مهرگان" می شناختند! در مقاله زیر، آنجا که اشاره به "شمس ما" می شود، منظور همان "رحمان هاشمی" سردبیر روزنامه کیهان است، که گفتمان او با شاپور بختیار، پیوسته به عنوان سندی در تاریخ مطبوعات ایران ثبت است!

در این مقاله، از "فیروز گوران" نیز نام برده می شود. فیروز گوران، در دوران انقلاب و پس از انقلاب سردبیر غیر رسمی و سپس رسمی روزنامه "آیندگان" بود. در سال های اخیر، او نشریه وزین "جامعه سالم" را سردبیری و اداره می کند. فیروز گوران از کادرهای رهبری سازمان "ساکا" بود، که در سال ۶۰ توسط ساواک دستگیر و به ۴ سال زندان محکوم شد. محمد علی عموشی، در شرح خاطرات دوران زندان خود در "عادل آباد" شیراز به نیکی از سلوک و برخورد و تحمل دشواری های زندان او یاد می کند.

یورش به روزنامه "کیهان" در ابتدای سال ۵۸ و سپس تصفیه کادرهای آن، بعدها به شیوه ای متداول، در بیمار از عرصه های فرهنگی، در جمهوری اسلامی تبدیل شد. و حالا مقاله منتشره در روزنامه "توس":

سید ابراهیم!

آهای نبوی!

درست ساعت پنج بعد از ظهر نوشته ات را خواندیم و گریستیم. ما همیشه با نوشته های تو خندیده بودیم، اما این بار گریستیم، و گریستن ما عمدتی دیگر داشت. آخر این بار، تو و شما هم با ما می گریستید!

و ما، این بار اول نبود که می گریستیم، این بار به ویرانی جهان تو می گریستیم و آن روزها به ویرانی جهان خود. و اول بار چه تلخ گریستیم. آن روز که آغاز ماجرائی بود که این روزها به جامعه و توس رسیده است.

در همان روزهایی که حمله به "جامعه" شروع شد و من چهره غمزه و پریشان "شمس تو" و یاران دیگر تو را دیدم، گوشتی در تماشای دوباره و چند باره فیلمی غمین و سگناک باز هم گریسته بودم.

می خواستم بنویسم تا همه بدانند، در هر جناح که هستند، در هر کجا که هستند، بدانند که تاریخ همواره خواندنی و همواره آموختنی است.

و ما دیگر بیست و چندسالی هست که تاریخ را زندگی می کنیم و از آن می آموزیم. آنچه تو بر آن گریستی، روزگاری به گونه ای دیگر بر ما رفت، روزگاری که نمی دانم تو کجا بودی، اما ما در قلب انقلاب بودیم. درست در قلب انقلاب. انقلابی که از مطبوعات آغاز شد. روزنامه ای که ما در آن بودیم، و اگر هنوز هم همان بود، تو اسش را روزنامه توپخانه نمی گذاشتی. البته در توپخانه بود، لیک در واقع توپخانه انقلاب بود.

بیست سال پیش نبود، همین دیروز بود، هنوز هم که هنوز است، روزهای انقلاب، تیرهای اولش را بزرگ می کنند و در سراسر ایران، مثل

برچم های پیروزی در یاد بهمن به اهتزاز درمی آورند. ما هم "شمس" داشتیم که همین "چاق و چله" ها که نوشته ای، او را به شب سپردند. اگر شمس، سردبیر شاست، او خورشید ما و شمس ما بود، که در سینه یک مثنوی عشق داشت. عشق به میهن. و هیچکس در این شهر آشفته حال نیست که بداند هم او بود که اول بار "امام" را با فونت ۸۴ نوشت و چاپ کرد. شاه هنوز بود. ساواک بود. ارتش قدر قدرت بود...

سال ۵۶ تو کجا بودی نبوی؟ می خندیدی یا می گریستی؟

روزها رفت، و رفت. انقلاب بود که می آمد و ما در قلب روزنامه ای بودیم که روزی "گلرخی" آن بر پهنه ایران عطر انقلاب افشانند. او گفت: «من یک مارکسیستم، اما به آزادی حسین ابن علی احترام می گذارم». می دانی که نامش را بر یک پارک کوچکی هم تاب نیاوردند. شنیدی و به روی خود نیاوردی و یا نشنیدی؟

چهاردهم دیماه ۱۳۵۷ شاپور بختیار خواسته بود اعضای شورای سردبیری روزنامه ها را ببینند. رابط علیرضا نوری زاده بود. اعضای شورای سردبیری روزنامه ها هم رفتند، با شمس ما و دیگران و ما ملتبه و نگران در روزنامه چشم به راه ماندیم، تا آن ها بیایند و آمدند و چنین گفتند: «تا رسیدیم نوری زاده دوان دوان آمد و عکس بزرگی از مرحوم مصدق را پشت بختیار گذاشت. بختیار گفت: با ژنرال آزهای توافق شده که روزنامه ها منتشر شوند. او می خواست روزنامه ها با دولت او همراهی کنند. شمس ما برخاست. موهایی همیشه آشفته اش را به کناری زد و با آن نگاه همیشه پرآب، گفت: نه آقای نخست وزیر! ما با مردم همراهی می کنیم.

این مقاله عنوان ندارد!

نوشته دکتر علی حصوری (نقل از آخرین شماره نشریه

"جامعه سالم")

«... اصولی مثل برادری، برابری و حکومت عدل که همه از شعارهای اسلام است، در شعارهای انقلاب وجود داشت و هنوز هم وجود دارد. براساس معلومات ما از تحولات جهانی، می‌بایست این شعارها طی یک نسل یا می‌گرفت و نتایج آن را همه به چشم می‌دیدند... مخصوصاً که شکل حکومت با یک رای نود و نه در صدی تعیین شد. هیچکس در دنیا یک در صد را به حساب نمی‌آورد و اگر تغییری در این میزان صورت گرفته به گردن خودمان است...»

از فردای انقلاب روشن شد که نه تنها تصور روشنی از سیاست، اقتصاد، جامعه، جمعیت، ازدیاد نسل، صادرات نفت و امثال آن وجود ندارد، بلکه حتی انقلاب نمی‌دانسته‌است که کارها را به دست چه کسانی بسپارد. به همین دلیل تقریباً تمام کسانی که امور کشور را به دست گرفتند، کم‌کم ضد انقلاب یا ناهماهنگ با آن شناخته شدند و تدریجاً یا از دور خارج شدند. یا فرار کردند و یا حتی اعدام شدند، به طوری که هنوز هم ایراد اتهام در مورد آنها ادامه دارد...

بلافاصله پس از انقلاب بحث در "اقتصاد اسلامی" بسیار گرایشی به "اسلامی" و دیگر مسائل اجتماعی آغاز شد، اما یکی از مهم‌ترین نظریه پردازان اقتصاد اسلامی، یعنی ابوالحسن بنی‌صدر، منافق و ضد انقلاب از کار درآمد و ظاهراً خودش "اما نه نظریه‌اش" از دور کار خارج و در جای امنی نگه داری شد. اقتصاد اسلامی - حتی با وجود کتاب او - دقیقاً تعریف نشد... مجموع این کارها برای عده‌ای از اهل تحقیق و حتی توده مردم روشن کرده‌است که اگر کاری به دست مسلمان صورت گیرد و در بیان آن اصطلاحات اسلامی به کار رود، آن کار اسلامی است و گرنه حتی ممکن است کفرآمیز باشد. این حکم را می‌توان به همه شئون زندگی تسری داد، مثلاً از بین بردن آزادی‌های فردی و اجتماعی اگر توسط مسلمان صورت گیرد، نباید در آن سخن گفت، اما مثلاً اگر به دست شاه صورت می‌گرفت - که کافر مادرزاد بود - البته کار بسیار بدی بود!

باری، همه این اوضاع به آنجا انجامید که آخرین نخست‌وزیر مسلمان انقلابی نظام اسلامی، که بعدها هم به صورت یکی از کارگردانان یا دست‌کم، مشاوران نظام باقی ماند، در آخرین سال‌های کارش اعتراف کرد که در اواخر جنگ فاصله طبقاتی در ایران بین فقیر و غنی نسبت به سالهای پیش از انقلاب دو برابر شده بود و بی‌شک امروزه که درآمدها و سوء استفاده‌های میلیاردی و هدیه‌های میلیونی فاش می‌شود، چند برابر شده‌است.

در طول سفرهای مکرر و دور و دراز تحقیقی خود در ده دوازده سال گذشته در سراسر ایران، شاهد اشتغال بیشتر کودکان، محرومیت از تحصیل، فقر شدید عده‌ای از روستاهای ایران (آذربایجان، کردستان، خراسان، سیستان و...) بوده‌ام. صدها روستا را در حال ویران شدن دیده‌ام و کمتر خانه‌ای است که ویران و از نو ساخته شود. مهاجرت از روستاها به شهرها، پس از انقلاب شتاب و شدت بیشتری یافته‌است، اصطلاحات حرفه‌های روستایی، مثل فرش بافی، جاجیم یا چوخا یا شال‌بافی، آهنگری، نجاری و امثال آن، کاملاً روشن و وابستگی به شهر بیشتر شده‌است، به حدی که بسیاری از روستاها یا آرد سهمیه دارند یا نان خود را از شهر تهیه می‌کنند.

در وجوه فرهنگی هم چنین است. با آن که پس از انقلاب عمده کوشش دولت‌ها بر تغییر الگوهای رفتارهای فردی و اجتماعی و تهذیب مذهبی قرار داشته، نه تنها پیشرفتی در هیچ جایی نشده‌است، بلکه پس از بیست سال هنوز اشخاصی را داریم که بسم الله را غلط تلفظ می‌کنند و مثلاً گویند تلویریونی هستند که در زمینه مذهب حتی سخت‌گیری می‌کند. استادی داریم که والسلام علی من اتبع الهدی والسلام علی من التبع... می‌نویسد. تظاهر به اسلام و تجاهر به دروغ و فساد و درعین حال قدرت‌فرزونی و اساساً شکل جدیدی گرفته‌است. همه چیز وسیله شده و مدارس مذهبی و کانون‌های تبلیغات اسلامی به تجارت و حتی مثلاً ایجاد رستوران روی آورده‌اند. اساس کارها بر بازرگانی، دلالی، قاچاق و ارتشاء است و تظاهر به صلاح و تقوی.

باریدن آگهی‌های تجارتنی از در و دیوار و اتوبوس در مورد انواع کالاهای و تاسیس یا ساخت مجتمع‌های تجاری فراوان به چشم می‌خورد. بسیاری

بختیار پرسید: آنها چه می‌خواهند؟ پاسخش این بود: پنجره‌ها را باز کنید، صدای آنها را می‌شنوید! بختیار گفت: لوموند درآورید! او جواب داد: در ظاهر شاید، اما در باطن روزنامه‌های ما صدای مردم خواهند بود، صدای انقلاب مردم!

بختیار سکوت کرد، اندکی با تردید گفت: آن وقت ژنرال دوباره می‌آید! فیروز گوزان که اکنون پسر مردیست و نمی‌دانم چرا هنوز فحش می‌خورد و روزنامه دیروز ما و توپخانه امروز تو به او لقب سلطنت طلب می‌دهد و نمی‌رود پرونده‌های زندان طولانی او را در عادل آباد شیراز ورق بزند و بداند ضد چه بوده‌است، دستش را بلند. جوان بود فیروز هنوز، گفت: «آن وقت ما هم با کمک مردم بیرونش می‌کنیم...»

دو روز بعد روزنامه‌ها باز شد، روزنامه ما هم مثل روزنامه شما همه طور آدمی داشت، چپ چپ، راست راست، میانه، چپ‌نما، راست‌نما، میانه‌نما و... امام آمد. روزنامه می‌تازید. با همان طیف که گفتم و با همان حال و هوا که می‌دانی. حداقل امروز می‌دانی، و روزی کسانی درهای روزنامه ما را به روی ما بستند. به روی کسانی بستند که هرچه بودند، همان‌ها بودند که عکس میدان ژاله را چاپ کردند، همان‌ها بودند که عکس بیعت پرسنل نیروی هوایی را با امام خمینی چاپ کردند. همان‌ها که وقتی خاطرات قره باغی را بخوانی، می‌بینی کمر دولت نظامی را شکستند.

آری، آن روز کسانی در حیاط روزنامه ما جمع شدند، فضا همین بود که تو نوشته‌ای. در میانشان آدم‌های دلسوخته فراوان بود، اما از این "چاق و چله‌ها" هم که تو می‌گویی بودند...

و حالا بعد از بیست سال، رأس ساعت پنج گریستم، حتی به روزهای آبی تو می‌گریستم، روزها آبی نمی‌ماند، می‌مانند؟ چرا نمی‌مانند؟ آن روز در آن عصر تلخ بیست سال پیش تو کجا بودی سید ابراهیم؟ شمس شما کجا بود؟ در آن روز حتماً فکر نکردید که با ما برگردید. فکر کردید؟ خبر را که شنیدی، سکوت کردی؟ خندیدی؟ یا شاید دست زدی؟ هان؟

آخر روزنامه ما - که تو امروز روزنامه توپخانه‌اش می‌نامی - داشت سرنوشت جامعه و توس را تجربه می‌کرد. تازه بسته هم نشد، بدتر شد، سر چشمه شد، عادت شد!

ما - حدود ده نفر - یک شبه ضد انقلاب شدیم. حسین. کسی نگفت: نه. کسی نگفت: چرا؟ همین آقای دکتر ابراهیم یزدی هم که آن روزها دست اندر کار بود، پرسید: چرا؟ نگفت: چرا؟

شمس شما هم که بعد از شمس ما - که دیگر در این جهان تلخ نیست - آمد، پرسید: چرا؟ نگفت: چرا؟

نه تو، و نه شمس تو فکر نکردید که اگر سبلی چنین به راه افتد، به دیگران نیز می‌رسد، توپخانه که راه افتاد، دیگر راه افتاده‌است. لابد آن روز فکر می‌کردی آن سبیل و آن توپخانه فقط ما و ما را می‌برد. نمی‌دانستی سنگر به سنگر می‌گیرند؟

سید ابراهیم! امروز خسته‌تر و آزاده‌تر از آنم که بخواهیم "گله‌گذاری" کنیم. کار از این حرف‌ها گذشته‌است. اما دلم می‌خواهد یک چیز را به تو و به شمس تو، به همه بگویم:

روزها آبی نمی‌ماند، اگر در زمین خوردن دیگران، روی خود را به آن سو کنیم. روزها آبی نمی‌ماند، اگر احوالات افتادگانی را - که به ناسحق افتاده‌اند - ببینیم و سکوت کنیم. اگر این اصل را نپذیریم، فردا نوبت همه‌است. همه که ببازند، چاق و چله‌ها می‌برند. چاق و چله‌ها که ببرند، همه باخته‌ایم، ما که هیچ، ایران ما باخته‌است!

اگر در بازی حذف شرکت کنیم، روزها برای همه خاکستری خواهد شد... سید ابراهیم! می‌دانم که خشم را فرو می‌خوری و لبخند می‌زنی، اما آیا در دلت باور داری که واقعیت چنین است: ایران هم تو را دارد، هم ما را، هم شمس را، هم ده‌سکی را، هم یزدی را، هم بادامچیان را، هم سحابی را، هم هادی غفاری را...

و این واقعیت جامعه مدنی ماست. ما لازم و ملزوم یکدیگریم بی آنکه لازم باشد یکدیگر را ببینیم یا دوست داشته باشیم. بی کیهان، توس معنی ندارد، بی عصرما، شما.

ابراهیم! آهای پسر! بیست سال است زخم‌هایت را می‌بینم. تو هم زخم‌های ما را می‌بینی؟ می‌رسد روزی که همه رنج‌های یکدیگر را ببینند و ببیزند که بنی آدم اعضای یک پیگرد؟ می‌رسد روزی که دیگر برای هیچکس چهارشنبه خاکستری نیاید؟ می‌رسد؟

(بقیه حزب ما به وظیفه ... از ص ۲۵)

با فرسایشی شدن جنگ، سیر تهرانی انقلاب تشدید شد. در همین رابطه، "راه توده" در شماره ۲۵ خود، به تاریخ مهر ماه ۱۳۷۳ و در جمع‌بندی سیر رویدادهای ایران از زمان یورش به حزب تا سال ۷۳، طی تحلیلی تحت عنوان "سخنی با همه توده‌ای‌ها" نوشت:

«... در همین دوران بود که برای وایسکرایان تردیدی باقی نماند، تا آن هنگام که آیت الله خمینی در کنار توده‌های محروم و انقلابی ایستاده باشد، آرزوی شکست انقلاب و قدرقدرتی آنها رویانی است، که تحقق آن بسیار دشوار خواهد بود. متکی بر این اندیشه، ارتجاع پایه‌های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت جمهوری اسلامی و به اسارت درآوردن او در جنگال خود قرارداد و از جمله با این هدف مجموعه امپریالیسم و نیروهای راستگرا توطئه جنایت کارانه طولانی ساختن جنگ و کشاندن رهبری انقلاب به این راه بی بازگشت را سازمان دادند و متأسفانه با موفقیت به پیش بردند. بنابر محاسبات راستگرایان هر قدر جنگ بیشتر ادامه یافت، آیت الله خمینی بیشتر از آرمان‌های توده‌های مردم دور شده و بیشتر به گروگان آنها در خواهد آمد. به این ترتیب نیروهای راست با دمیدن در بوق "جنگ" تا پیروزی "موفق شدند موقعیت خود را هر چه بیشتر در نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی تثبیت کنند...»

اخیرا محسن رضائی، فرمانده پیشین سپاه پاسداران و یکی از طرفداران ادامه جنگ و طراح تصرف بغداد در ظرف ۶ روز، در یک جلسه پرسش و پاسخ با نیروهای بسیجی جنوب تهران شرکت کرد. در این جلسه، که محسن رضائی به قصد توجیه فرار پسر بزرگش به امریکا در آن شرکت کرده بود، با پرسش‌های متعدد بسیجی‌ها پیرامون دلیل ادامه جنگ روبرو شد. بسیجی‌ها مستند به آخرین نامه احمد خمینی، که طی آن مدعی شده بود آیت الله خمینی با ادامه جنگ مخالف بود، از رضائی پرسیدند «چه کس و کسانی مشوق آیت الله خمینی برای ادامه جنگ با عراق بود؟»

محسن رضائی نتوانست به سؤالات بسیجی‌ها بصورت صریح پاسخ بدهد و تنها گفت، که اطرافیان بسیار نزدیک امام در آن روزها چنین استنباط کردند که امام با ادامه جنگ موافق است. او نام این نزدیکان را نیاورد، اما همه می‌دانند که در صدر این نزدیکان، در آن دوران، از جمله هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای بوده‌اند.

جنگ ۸ ساله، بی‌شک نقش تعیین‌کننده در به انحراف کشاندن انقلاب ایران از مسیر واقعی خود ایفاء کرد. علیرغم در خاک خفتن احمد خمینی، بعنوان مطلع‌ترین فرد از آنچه در بیت آیت الله خمینی در تمام دوران رهبری او در جمهوری اسلامی گذشت، اسرار این رویداد نیز، مانند دیگر رویدادهای مهم و جنایتکارانه‌ای نظیر قتل عام زندانیان سیاسی ایران، بهر تقدیر افشاء خواهد شد. مردم ایران سرانجام خواهند دانست که در پشت شعارهای جنگ طلبانه چه مطامعی خوابیده بود و از این جنگ چه کس و کدام طبقه و قشری بیشترین سود را برای کسب قدرت اقتصادی و سیاسی در جمهوری اسلامی برد. حتی همین امروز که مطبوعات ایران، تا حدی زبان گشوده‌اند و به سیر رویدادها می‌پردازند، سؤالات و ابهامات مربوط به این رویدادها را مطرح می‌کنند. در نشست‌هایی نظیر آنچه که اخیرا فرمانده سابق سپاه پاسداران در آن شرکت کرد نیز، همین ابهامات و سؤالات مطرح شد. تردید نیست که با گذشت زمان، تشدید بازهم بیشتر بحران سیاسی-اقتصادی و تعمیق باز هم بیشتر جنبش عمومی مردم ایران، گردانندگان این سیاست‌ها، سرانجام چاره‌ای جز پاسخگویی صریح نسبت به آنچه که گفتند و آنچه که با انقلاب سال ۵۷ مردم ایران کردند، نخواهند داشت. این پرونده‌ایست "ملی-انقلابی" که سرانجام گشوده خواهد شد و متهمان آن در برابر مدعی العموم انقلاب، یعنی مردم ایران خواهند ایستاد!

بر ما توده‌ای‌هاست، که بعنوان میهن‌دستان واقعی ایران و رکنی از ارکان هر جنبش انقلابی در کشورمان، هر گاه که پیرامون رویدادهای ایران - و بویژه انقلاب بهمن ۵۷، که سرهای بلندی از حزب ما بخاطر آن بردار رفت - سخن می‌گوئیم، گذشته را آنگونه که گذشت به یادها آوریم و برگ برگ دفتر خونین انقلاب ۵۷ را با دقت و حوصله، برای نسل نویسی که قدم به عرصه پیکار گذاشته است بخوانیم و بگوئیم و بنویسیم، که بر ما، بر نسل انقلاب و بر انقلاب عظیم و همه خلقی بهمن ۵۷ چه رفت!

از جوایز فرهنگی وسیله ظاهر آرائی و برخی کاملاً مضحک، توخالی و بی معنی شده‌است. فرهنگ، هنر، سیاست، دین و اخلاق شدیداً به تجارت، دلالی و روابط نامشروع گره خورده و کم کم به از بین بردن تولید و سازندگی و تسلط تجارت و دلالی منجر شده‌است.»

(راه توده: نویسنده مقاله، در اینجا، پس استناد به تحقیقی که توسط پژوهشهای بنیادی وزارت ارشاد اسلامی، در زمان وزارت میرسلیم و تسلط مویلتفه اسلامی براین وزارتخانه، از ۷۵۰ جوان انجام شده مقاله خود را ادامه می‌دهد. در این تحقیق همه جوانها از تسلط دروغگوئی، حقه بازی، تقلب، پارتی بازی، روابط به جای ضوابط، رشوه خواری و... بر جامعه شکایت کرده‌اند)

نویسنده ادامه می‌دهد:

«... انصاف آن است که برگردیم و به راهی که طی بیست سال آمده‌ایم صادقانه و بدون تعصب بنگریم. انکار نمی‌کنیم که رژیم را برانداختیم. همچنین انکار نمی‌کنیم که به هنگام نماز از همه رادیوها و تلویزیون‌ها، بلندگوهای مساجد، ادارات، پادگانها و... صدای تکبیر و دعوت به نماز بلند است. تعداد متظاهران به دین به مراتب بیشتر از معتقدان است، این را در ملاقات‌های نزدیک، معاشرت و سفرها در عیسه افراد می‌بینیم... تظاهر نه تنها در میان دست اندرکاران امور، بلکه حتی نوجوانان و کودکان کاملاً عمومی شده‌است، به طوری که عیسه کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی بزرگسالان دست کم دو شخصیتی هستند... داشته‌های خوب اخلاقی و سنتی خود را به باد داده‌ایم، تزویر و ریا را رونق بخشیده‌ایم، روابط اجتماعی و حتی خانوادگی را آلوده‌ایم. نسلی که پس از انقلاب به بار آمده است این را به ما می‌گوید و انکار میانسالان و بزرگسالان هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند. ما استعداد ایجاد جامعه‌ای سالم را نداشته‌ایم و نداریم، جامعه مدنی بر ما حرفی بیش نیست. انقلاب ما ثمر اجتماعی نداشته‌است. تنها شورش به قدرت رسیدن عیسه‌ای است که حقاً باید خود را مسئول تمام این اوضاع بشناسند و دست کم در مقابل مردم پاسخگو باشند.

شواهد فراوانی می‌توان نقل کرد که براساس آنها بسیاری از افراد مسئول به مردم راست نگفته‌اند و این مودبانه‌ترین الفاظی است که در مورد آنان می‌توان به کار برد. تردیدی نداریم که برخی هم اشخاص سالمی بوده‌اند و هستند، اما آنان باید حتی بیش از آبروی خود، واقعا به فکر کشور باشند. این مهم نیست که انسان در طول زندگی چه می‌کشد، مهم این است که وقتی بتواند در سرنوشت ملت خود دخالت کند، واقعا از خود بگذرد و ملت خود را بر خود ترجیح دهد. نمونه چنین افرادی در سراسر جهان کم نیست. در کشور ما هم مردان بزرگی بوده‌اند که خود را فدای ملت خود کرده‌اند و حتی بدنای را - در راه خدمت به میهن خود - به جان خریده‌اند.

پنج سال دیگر، یک نسل، بلکه یک نسل در تاریخ ما عوض می‌شود و تاریخ ما وقتی دیگر می‌خورد. نسلی روی کار می‌آید که انقلاب را تنها از طریق کتاب و روایت می‌تواند بشناسد. او از خود خواهد پرسید که تفاوت این صفحه با صفحه پیشین چیست؟

باید توجه داشت که موعظه و خطابه، نقل روایات، شرح حال بزرگان دین و نقل سخنان خدا وقتی موثر است که تغییری بنیادی در دنیای انسان صورت گرفته باشد. اسلام در آغاز به همان اندازه که دین را تغییر داد، دنیا را هم عوض کرد، و لو این که ثروت از راه چپاول، جنگ و گرفتن غنیمت به دست آمده باشد. مردم خواه ناخواه خواهند پرسید که مقصود واقعی از این همه حرف چیست...؟»

نظرات، دیدگاهها و تحلیل‌های راه توده، پیرامون
رویدادها و تحولات ایران را، از هر طریق ممکن و
مقدور و با در نظر داشتن همه ملاحظات ضروری،
به داخل کشور منتقل کنید.

جهت خواست و نقشه های امریکاست و ایران را گرفتار جنگی فرسایشی و طولانی خواهد کرد. حزب توده ایران نوشت:

«... به نظر ما، در مرحله کنونی امریکا با تمام قوا مخالف پایان جنگ است و با تمام قوا برای تدارک توسعه دادن آتش جنگ در مجموعه منطقه تلاش می کند... بنظر ما این جنگ به سود امپریالیسم است و در آینده هم به سود امپریالیسم خواهد بود...»

حزب توده ایران، در ۱۲ تیرماه ۶۱، در سند دیگری نوشت:

«... نقشه امپریالیسم این است که با ورود ارتش ایران به خاک عراق، با دادن همه نوع کمک و امکانات به عراق... یک جنگ فرسایشی و طولانی را به ما تحمیل نماید...»

با کمال تاسف تمامی این هشدارها و تلاش های حزب توده ایران برای جلوگیری از ورود ایران به مرحله جنگ با عراق ناکام ماند و آنها که منافع خود را در ادامه جنگ ارزیابی کرده بودند، توانستند جنگ فرسایشی را به ملت ایران تحمیل کنند.

آیت الله احمد جنتی، عضو وقت شورای نگهبان قانون اساسی، در فاصله فتح خرمشهر و ورود ارتش ایران به خاک عراق و در اوج کوشش های حزب توده ایران برای جلوگیری از ادامه جنگ در خاک عراق، در سمت خطیب نماز جمعه تهران، شدیدترین حملات را به خاطر این تلاش ها و سیاست ها به حزب توده ایران کرد و با تحریک احساسات نروده و این ادعا که بزودی کریملا فتح خواهد شد و قدس را خواهیم گرفت، گفت: «حزب توده (ایران) که خود را مدافع انقلاب و جمهوری اسلامی معرفی می کند، حالا و از این شرایط که ما در آستانه فتح و پیروزی بزرگ قرار داریم به مخالفت برخاسته است!»

آیت الله جنتی، عملاً در این خطبه تاریخی نماز جمعه تهران، به نیابت از آن بخش از روحانیت ایران و مستحان بازاری آن سخن گفت که در پشت صحنه و در بیت آیت الله خمینی شدت در تلاش بودند، تا نظر مساعد او را برای ادامه جنگ گرفته و با فتوای او مرحله جدید جنگ را آغاز کنند.

سخنانی مشابه همین مضمون، سپس به تئاب در نمازهای جمعه تهران، از سوی هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی عنوان شد و در بسیاری از پایگاه های بسیج و پادگان های سپاه پاسداران و حتی در جبهه های جنگ تحریکات علیه نظر حزب توده ایران، مبنی بر غلط بودن ادامه جنگ شروع شد. در این مراکز نظامی، روحانیون وابسته به طیف بازار و ارتجاع، سنگین ترین حملات تبلیغاتی را متوجه حزب توده ایران ساختند، به ترتیبی که هر مخالف ادامه جنگی را توده ای خطاب کرده و با اصطلاح خودشان باید توده ای های حاضر در جبهه و یا صفوف جنگی را بعنوان ستون پنجم عراق شناخته و به داور ایدئولوژیک سپاه، ارتش و بسیج معرفی کنند.

یورش به حزب توده ایران، با همین زمینه سازی خائنه، تدارک دیده شده و چند ماه بعد، یعنی در بهمن ماه ۶۱ به اجرا گذاشته شد. همه این تدابیر، برای بستن دهان حق گو و مدافع واقعی انقلاب ۵۷ بود.

سیر رویدادهای مرحله جدید جنگ نشان داد که تحلیل و ارزیابی حزب توده ایران در این ارتباط، دقیق ترین تحلیل و ارزیابی بوده است. با ادامه جنگ صدها هزار جوان ایرانی به خاک و خون کشیده شدند، هزاران نفر از میان نیروهای آگاه مدافع انقلاب، با انواع توطئه ها، از جهاد سازندگی، میان دانشجویان پیرو خط امام، انجمن های اسلامی و... شناسائی شده، بیرون کشیده شده، به جبهه ها و روی مین فرستاده شدند و یا در باتلاق های مرزی قربانی شدند. هاشمی رفسنجانی، که در این دوران عنوان "تدارک جنگی" را گرفته بود، بعدها خسارات جنگی را یک هزار میلیارد دلار اعلام داشت و در یک تلم اعلام داشت که ۹ استان ایران ویران شده است. در طول جنگ فرسایشی، با ترغیب شناخته شده امپریالیسم جهانی مبنی بر تحریم تسلیحاتی، بازار سپاه خرید تسلیحات جنگی در جمهوری اسلامی شدت رواج یافت و از قبل آن بورژوازی دلال و نوکیسه ایران با میلیارد ها دلار ثروت سر برون آورد. همین بورژوازی پس از اعلام و قبول آتش بس، مدعی حاکمان و دولتمردان دوران جنگ شد و با توجه به جاسازی کادرهای خود در تمام سطوح حاکمیت، خود را برای قبضه کامل قدرت حکومتی، از هر نظر آماده دید. آن سبزی بی وقته ای که اکنون در جمهوری اسلامی و در جهت مبارزه با دولت محمد خاتمی و توطئه علیه آرام مردم در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری جریان دارد، بخشی از همان نیردی است که در طول جنگ فرسایشی و پس از قبول آتش بس جریان داشته است. (بقیه در ص ۲۴)

توده ای ها وظیفه دارند، برگ، برگ دفتر خونین انقلاب را برای نسل نوینی که قدم به عرصه پیکار گذاشته بخوانند!

نگاهی به رویدادهای تاریخی، در سالگرد جنگ فرسایشی ایران و عراق

حزب ما به وظیفه انقلابی خود عمل کرد!

ع. کلبانک

۳۱ شهریورماه امسال، مصادف است با ۱۸مین سالگرد آغاز جنگ ایران و عراق. جنگی که بی شک یکی از دردناک ترین رویدادهای تاریخ معاصر میهن ماست؛ در عین حال جنگ ایران و عراق در ردیف طولانی ترین جنگهای جهان محسوب می گردد. این جنگ به تحریک امپریالیسم امریکا و بنظر متوقف ساختن روند انقلاب ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و مردمی بهمن ماه سال ۷۵ تدارک دیده شد. اردوگاه امپریالیسم جهانی و مجموعه طیف نیروهای ضد انقلاب در خارج و داخل کشور، تمام تلاش خود را بکار گرفتند، تا انقلاب عظیم سال ۷۵ را از مسیر اصلی خود منحرف سازند و از همین روز تجاوز به خاک ایران توسط ارتش عراق با حیات و هدایت همه سویه آنها روبرو شد. با شروع جنگ کلیه طرح هایی که می توانست به تثبیت انقلاب کمک کند، مانند طرح اصلاحات ارضی و بندهای جیم و دال قانون اساسی و همچنین طرح "قانون کسار" و "بازرگانی خارجی" و غیره، یکی بعد از دیگری متوقف شد و در نتیجه، سرمایه داری تجاری و نمایندگان سیاسی و روحانیت مدافع آنها حرکت هماهنگ خویش را برای بدست گرفتن قدرت انحصاری آغاز کردند. در آغاز این روند، یورش به آزادی های برآمده از دل انقلاب شروع شد و سپس یورش به همه سازمان های مترقی و مردمی مدافع انقلاب سازمان داده شد، که در رأس همه آنها حزب توده ایران قرار داشت.

در این دوران نیروهای ارتجاعی و بازاری، با طرح شعارهای جنگ طلبانه، میدان دار شدند و با گسترش نفوذ خود در نهادها و ارگان های سیاسی- نظامی، تز صنور انقلاب از طریق جنگ را اشاعه دادند. گمراه کننده ترین شعاری که در این دوره در جامعه جا انداخته شد، شعار "فتح کریملا برای فتح قدس" بود. با همین شعار، طرح ضد ملی عبور ایران از مرزهای عراق و آغاز جنگ فرسایشی به اجرا گذاشته شد و این در حالی بود که جنگ با پیروزی نیروهای نظامی ایران در بیرون راندن متجاوز، با فتح خرمشهر و رسیدن ارتش ایران به مرزهای مشترک ایران و عراق می توانست و باید متوقف می شد.

به همین مناسبت، حزب توده ایران، بلافاصله پس از فتح خرمشهر و در حالیکه زمزمه های ادامه جنگ در خاک عراق، در میان حاکمیت و نیروهای نظامی به گوش می رسید، در سندی که ۱۵ خرداد ۶۱ منتشر ساخت، رسماً و علناً با ادامه جنگ مخالفت کرد و علاوه بر انتشار این سند در برلین تحلیل هفته، طی نامه ای به شخص آیت الله خمینی، او را از آغاز این مرحله از جنگ برحذر داشت و تصریح کرد، که ورود ارتش ایران به خاک عراق، عملاً در

مقالات وارده

ضرورت تشکل های صنفی

یوسف ابراهیم (آرام) - آلمان

خوشبختانه، در جریان حوادث تازه‌ای که در ایران رخ داده و بر بستر شناختی که مردم ما از گذشت سال‌های پس از انقلاب بدست آورده‌اند، اکنون روز به روز ضرورت تشکیل انجمن‌های صنفی مستقل زحمتکشان فکری و یبلی بیشتر در مطبوعات ایران منعکس می‌شود. سخن راست، اینست که مردم ما بخاطر غفلت از این نوع تشکل، ضربه پذیری بسیاری یافتند.

تاریخ می‌گوید: دو قاره امروزی، یعنی آسیا و اروپا، و یا خاور و باختر دیروزی، برآمده از یک بستر فرهنگی‌اند، که باختر رو به ساختارهای والا دارد و خاور تا به امروز در عقب افتادگی دست و پا می‌زند. همین تاریخ به ما می‌گوید که یکی از علل مهم در جا زدن ما "ساختار اجتماعی است"، چرا که اگر زندگی اجتماعی قرار دادی است، پس می‌بایستی در عرصه مناسبات تولید کنندگان کل ارزش‌ها و توزیع آن نیز قرار داده‌ها حاکم باشد!

مستافانه در ادبیات اقتصادی-اجتماعی ما که پهنه گسترده‌ایست، این موضوع مهم اغلب چندان که باید با عنایت روبرو نبوده‌است. در حالیکه، در بخشی دیگر از ادبیات ما، که منعکس کننده تاریخی کهن است، مملو از خیزش‌های عدالت خواهانه و جنبش‌های برابر طلبی و ظلم ستیزی است. همین تاریخ می‌گوید که چگونه عدالت خواهان بارها و بارها بطور وحشیانه سرکوب شده‌اند. از آخرین خیزش بزرگ ملت ایران، که طی آن نظام شاه‌رعیتی برانکنده شد تا مبنای عدالت‌خواهان اقتصادی-سیاسی جایگزین آن شود ۲۰ سال می‌گذرد. حتی تاریخ همین ۲۰ سال نیز نشان می‌دهد که چگونه زیر پوشش عدالت‌خواهی بر دستاورد مردم غلبه یافتند و اکنون در دفاع از آنچه که غارت کرده‌اند، وعده برین زبان و جدا کردن سرهای مردم را می‌دهند.

مدتی پیش، و باورمند به نهادهای مدنیت و قانونیت که از درون حکومت برخاسته‌است و مطبوعات جان تازه‌ای گرفته‌اند، طی یادداشتی برای روزنامه "کار و کارگر"، از دست اندرکاران این روزنامه خواستم تا بحث‌های مربوط به جامعه مدنی را از کلیت خود خارج ساخته و در اجزاء تشکل‌های اجتناب ناپذیر چنین جامعه‌ای وارد شوند. استدلال‌هایی نیز در این رابطه داشته‌ام که همه را بر کاغذ آورده‌ام. تا این لحظه که این نامه را برای شما می‌نویسم، صفحه و ستونی در این روزنامه، برای بحث پیرامون چنین ساختارهایی باز نشده‌است. بحث از انجمن‌ها، سندیکاها و تشکل‌های مستقل زحمتکشان فکری و قلمی است و ضرورت آن، بی‌اعتنا به تسایلات و گرایشات سیاسی شرکت کنندگان در این تشکل‌ها!

برای آن روزنامه، که گویا در آینده با پسوند و پیشوندی اسلامی، تبدیل به ارگان مطبوعاتی یک حزب سیاسی، با نام "کار" خواهد شد، بعنوان کوشنده‌ای با کوله بار ۳۷ سال تجربه تشکل‌ها و اتحادیه‌های صنفی، نوشتم و پرسیدم:

۱- آیا، از "پول"، مقله‌ای اقتصادی‌تر داریم؟ این پول فقط در خلاء عمل و حرکت مجرد می‌کند. همین که در جامعه به گردش درآید، در کنار تولید و تولید کنندگان قرار می‌گیرد. بنابراین باید پرسید: نمایندگان تولید کنندگان کجا هستند؟

۲- چرا شوراها، کار، از سازمانها و اتحادیه‌های صنفی زحمتکشان محرومند و به همین دلیل به جنبی می‌مانند که نمی‌توانند تکامل کنند؟ توسعه سیاسی که اینهمه بر سر آن اکنون در جمهوری اسلامی بحث‌است، بدون توسعه نهادهای صنفی تولید کنندگان و توزیع کنندگان هرگز بدست نخواهد آمد و تا این نهادها در جامعه حضور نداشته باشند، امکان کنترل "قدرت سیاسی" وجود ندارد.

تجربه همه کشورهای نظیر ایران، می‌گوید، که با نبود این نهاد مهم اجتماعی، حتی دولتمردانی که اهداف و نیت توسعه سیاسی را هم داشته باشند، در بهترین حالت به نخبگان سیاسی تبدیل خواهند شد و با خروج خودشان از صحنه اثری بنام نهادینه شدن توسعه سیاسی باقی نخواهند گذاشت. تاریخ معاصر ایران، از این نمونه‌ها کم ندارد، چه در کسوت دولتمداری و چه در کسوت کوشندگان سیاسی و خارج از مدار حکومتی.

برای آن روزنامه، همچنین بعنوان پیشنهاد نوشتم، که بحث ضرورت آموزش نهادهای صنفی در مدارس و دانشگاه‌ها را به عرصه مطبوعات بکشاند تا بلکه وزارتخانه‌هایی که مسئولیت آموزشی دارند، برای نهادینه ساختن توسعه

سیاسی، مبحثی از دروس مدارس و دانشگاه‌ها را به این مهم اختصاص دهند، که اگر چنین شود، حتی گامی فراتر از کشورهای اروپایی برداشته شده‌است، زیرا در غرب هم، دانشجویان و دانش آموزان از آموزش تشکل‌های صنفی، بعنوان یکی از دروس محرومند و این در حالی است که باختر با دستاوردهای معنوی انقلاب فرانسه پای به عرصه جدید نهاد. عرصه‌ای که شاید بتوان آنرا حرکت به سمت و عرصه‌ای دانست، که اتحادیه‌های صنفی یکی از نهادها و دستاوردهای آن است. اگر شناخت از نقش این تشکل‌ها، از مدارس ابتدائی شکل می‌گرفت و یا بگیرد، نیروی متشکل در آنها، بسیار فراتر از آن خواهد شد که اکنون هست. از این نقطه نظر، می‌توان گفت، که سرمایه‌داری، هنوز نه تنها در برابر سوسیالیسم جان سختی از خود نشان می‌دهد، بلکه همین سرمایه‌داری هنوز در برابر نهادهای برآمده از دل انقلاب فرانسه هم مقاومت می‌کند و با آن می‌ستیزد.

حاصل این ستیز، آماری است که در زیر برایتان می‌نویسم: «از حدود ۴۰۰ میلیون حقوق بگیر، تنها ۹ میلیون آن عضو سندیکاها می‌باشند. حال آنکه مطابق اساسنامه این نهادها، سندیکاها "وجدان اجتماعی" توصیف شده‌اند. وجدانی در کشور خردمان "ایران"، در تمام ۲۰ سال گذشته با موجودیت آن ستیز کرده‌اند. این وجدان اجتماعی، اگر به قدرت متشکل و آگاه خود دست یابد، آنوقت نظارت بر توزیع مازاد تولید آسان شده و نظارت مردمی بر جامعه حاکم خواهد شد. اتفاقاً، یکی از بحث‌های بسیار مهمی که در سالهای اخیر و در جهت مبارزه با تئولبرالیسم در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری غربی شروع شده، به همین امر عنایت دارد و به همین دلیل بحث پیرامون اتحادیه‌های صنفی و گسترش سندیکاها مستقل صنفی روز به روز بیشتر اوج می‌گیرد.

در ادامه درک همین ضرورت است، که با شعار «تا کارفرماها، در عرصه خصوصی و دولتی وجود دارند، ضرورت اتحادیه‌های صنفی "حقوق بگیران" نیز در جامعه وجود دارد»، برخی اتحادیه‌های صنفی، قرارداد‌هایی را با استادان علوم اقتصادی-سیاسی-اجتماعی دو دانشگاه معروف برلین (HUMBOLT) و دانشگاه آزاد (FU) بسته‌اند، تا پیوند بین مراکز آموزش عالی را با اتحادیه‌ها برقرار کرده و بر وسعت درک ضرورت تشکل‌های صنفی بیافزایند. پیشنهادی که می‌توان آنرا در حد مدارس و دانشگاه‌های ایران نیز آرا دنبال کرد. روزنامه "کار و کارگر" متکثر این بحث خواهد شد؟ شما بنویسید و مسئله را طرح کنید، شاید دست اندرکاران دیگری از میان ایرانیان، آستین‌ها را بالا بزنند و روزنامه‌های داخل کشور را، با نوشته‌ها و استدلال‌های خودشان برای گشایش این بحث تحت فشار بگذارند.

حزب "کار اسلامی" تاسیس شد!

حزب "کار" با پسوند "اسلامی"، سرانجام در جمهوری اسلامی تشکیل شد. هنوز بدستی معلوم نیست که شکل سازمانی این حزب، مناسبات آن با "خانه کارگر"، "شوراهای اسلامی کار"، انجمن‌های اسلامی موجود در کارخانه‌ها و سرانجام فراکسیون کارگری حاضر در مجلس اسلامی چگونه خواهد بود و ترکیب رهبری آن را چه کسانی و با رای و انتخاب کدام اعضا و ارگانهای موجود کارگری انتخاب خواهند شد. این درحالی است که گفته می‌شود، نقش "ابوالقاسم سرحدی زاده"، لیدر فراکسیون کارگری مجلس، وزیر کار سابق و عضو رهبری حزب ملل اسلامی در تشکیل این حزب همان اندازه زیاد است که اعتبار او در میان شوراها و دیگر تشکل‌های کارگری. بنابراین، این احتمال که رهبری حزب را او برعهده بگیرد، کم نیست! سرحدی زاده، در زمان شاه ۱۴ سال در زندان بود و نخستین سرپرست بنیاد تازه تاسیس مستضعفان، در ابتدای پیروزی انقلاب بود! در این دوران، ریاست بنیاد یاد شده در اختیار "علینقی خاموشی" رئیس کنونی اتاق بازرگانی و صنایع و عضو رهبری جمعیت موفقه اسلامی بود.

روزنامه "کار و کارگر"، که اکنون یکی از روزنامه مطرح در جمهوری اسلامی است و بسیاری از اخبار مربوط به اعتراضات، اعتصاب‌ها، پیشنهادات مربوط به قانون کار و شکایات و نظرات کارگران را منعکس می‌کند، خبر تاسیس "حزب کار اسلامی" را منتشر کرده است. اما همین روزنامه نیز از شرح جزئیات امتناع کرده‌است. معلوم نیست، روزنامه "کار و کارگر" نقش ارگان مطبوعاتی حزب جدید را خواهد داشت و یا روزنامه و نشریه دیگری این وظیفه را برعهده خواهد گرفت.

تشکیل این حزب، علیرغم هرانگیزه‌ای که پشت آن می‌تواند جلوگیری از نفوذ حزب توده ایران، بعنوان حزب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران در کارخانه‌ها و در میان کارگران باشد، خود به خود گامی است به جلو، زیرا در عمل به ضرورت حضور حزب مستقل کارگران اعتراف شده است. اعترافی عملی که بدون فشار از پائین ممکن نبود. بی شک، نخستین بحثی که در این حزب شکل خواهد گرفت، ضرورت حضور سندیکاها مستقل صنفی-کارگری، بدون مرزبندیهای مذهبی و غیر مذهبی است.

پیرامون رویدادهای اخیر در کشور افغانستان

نامه "راه توده" به "محمد خاتمی"

جناب آقای "محمد خاتمی" ریاست محترم
جمهوری اسلامی ایران

جناب آقای "ابنلحی" ریاست محترم دفتر ریاست
جمهوری

با سلام و احترام

رویدادهای اخیر افغانستان و دست درازایی مستقیم دولت پاکستان به خاک این کشور، به حق موجب نگرانی همه میهن دستان ایرانی شده است. این نگرانی، در روزهای اخیر با انتقاد از سیاست خارجی ایران طی سالیانی گذشته و ضرورت بازنگری آن در ارتباط با افغانستان ایران می شود. اجازه بفرمایید، بعنوان میهن دوستانی که پیوسته صلاحیت های خود را عنوان ساخته اند، در این ارتباط نیز نقطه نظرات خود را با شما، بعنوان منتخب نزدیک به ۲۱ میلیون مرده ایران در میان بگذاریم.

از نظرها، دولت پاکستان بنوعی اجازه، راهنمایی و توصیه مستقیم آمریکا و موافقت انگلستان، ابتدا به انفجار اتری و قدرت نمایی در منطقه و سپس به این ماجراجویی بزرگ دست نمی زد و کشور افغانستان را در عمل به تصرف خود در نمی آورد.

از سوی دیگر، نشانه های بسیار جدی وجود دارد که دولت اسرائیل نیز در عملیات اخیر نظامی نیروهای مشترک طالبان-پاکستان، نقش تأمین کننده سلاح را برای طالبان افغانی برعهده داشته است. لحن تانید آمیز راهبر اسرائیل نسبت به رویدادهای اخیر افغانستان خود گویای این نقش است. این همکاری و انتقال اسلحه از اسرائیل به افغانستان و طالبان، در جریان باصللاح کسک های اخیر بشردوستانه اسرائیل به مردم جنگ زده، قحطی زده، زلزله زده و سیل زده افغانستان، صورت گرفته است و احتمال گسترش پیوندهای نظامی نیز-نظیر آن روابطی که اکنون با ترکیه وجود دارد- در این رابطه وجود دارد. اگر چنین احتمالی به یقین تبدیل شود، آنگاه دستهای متجاوز اسرائیل در ترکیه، جمهوری آذربایجان، منطقه کردستان عراق و اکنون افغانستان باز شده است!

با توجه به نیاز مبرم ایران به درآمد ناشی از انتقال گاز و نفت جمهوریهای اتحاد شوروی سابق از خاک ایران از یکسو، و نگرانی بسیار جدی آمریکا و متحدان بزرگ اروپایی آن از تحولات اجتماعی خائلیگیر کننده در روسیه، از سوی دیگر از نظرها، حوادث مهم تری در منطقه در پیش است و ضرورت دارد که هرچه سریعتر سیاستی فعال در ارتباط با اوضاع داخلی افغانستان اتخاذ شود.

با افغانستان کنونی، پس از رویدادهای روزهای اخیر، دیگر باید به چشم کشوری نگاه کرد، که توسط یک کشور دیگر، یعنی پاکستان- اشغال شده است.

این موقعیت جدید و نگرانی روز افزونی، که نسبت به ماجراجویی های جدید علیه موجودیت ایران وجود دارد، هرگز به معنی ضرورت اعلام حالت جنگی بین دو کشور ایران و پاکستان و یا اعلام جنگ به ارتش مختلط پاکستان-طالبان در خاک افغانستان نیست و قطعاً نباید باشد. اتخاذ چنین سیاستی عملاً حرکت در همان جهتی است که آمریکا برای تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه در نظر دارد!

بنابراین، موضع گیری های تحریک آمیز روزهای اخیر نشریاتی نظیر کیهان و یا سخنان تحریک آمیز و ماجراجویانه امثال آیت الله فاضل لنکرانی و یا جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران، نه تنها سیاست و عملی

در جهت منافع ملی ایران نیست، بلکه عملاً بر تشنج در منطقه افزوده و بهانه های لازم برای آغاز تحریکات نظامی علیه ایران را در اختیار نیروهای متحد اشغال کننده افغانستان و حامیان آمریکائی-اسرائیلی آن می گذارد.

این تحریکات و سیاست ها، همچنین، بهانه لازم را برای حضور هرچه بیشتر نیروی نظامی آمریکا در منطقه فراهم می آورد و در عین حال کشورهای کوچک منطقه خلیج فارس را از درگیر شدن در یک جنگ وحشتزده کرده و از ایران بازهم دورتر خواهد کرد. در این ارتباط قطعاً اطلاع دارید که دولت های حاکم در این کشورها پیوسته متحد استراتژیک عربستان سعودی بوده اند و در آینده نیز خواهند بود. مناسبات نظامی پاکستان با عربستان سعودی نیز بر کسری کسی پوشیده است. (مناسباتی در حد قراردادهای نظامی پاکستان با عربستان سعودی و حضور نیروهای ویژه نظامی پاکستان در عربستان و بعنوان گارد ویژه سلطنتی)

به مجموعه دلایل ذکر شده در بالا، جنبش مقاومت مردم افغانستان در برابر تجاوزگران پاکستانی، بدنبال رویدادهای اخیر، عملاً در مرحله "مبارزه" رهایی بخش ملی قرار گرفته است و منطقی ترین سیاست، تقویت طرفداران ضرورت تشکیل وسیع ترین جبهه ملی برای رهایی افغانستان از اشغال پاکستان است. ایران، بزرگترین نقشی که در این مرحله می تواند ایفا کند، کمک به تشکیل چنین جبهه ایست!

بزرگترین ممانعی که از سر راه این جبهه و این هدف ایران باید برداشته شود، همان سدی است که در تمام سالیانی اخیر مانع نقش مثبت ایران در ارتباط با جنگ داخلی افغانستان بوده است. یعنی، سیاست نا درپشت تشبیه نیروها به "مذعی" و "غیر مذهبی" و از میان می بیند نیز به "شیعه" و "سنی" و دیگر این سیاست را جمهوری اسلامی در سالیانی گذشته داشته است. حتماً بسیار، افغانستان در شرایط کنونی قرار نمی گرفت و ایران نیز در چنین سدی گرفتار نمی آمد و به توبه همه ترک های برنده سیاست خارجی حریص در برابر پاکستان و آمریکا که از دست نمی داد، همین سده و پیش از این در رویای مذهبی بود، که مانع حمایت جدی جمهوری اسلامی از دولت دکتر نجیب الله، بعنوان یک حکومت آشتی ملی شده، حکومتی که با شرکت نیروهای بیشتری در آن، جنبه انقلابی آن گسترده تر شده و ارتش منظم آن می توانست در برابر تجاوزهای ارتش پاکستان ایستاده و ضمن دفاع از تمامیت ارضی افغانستان، حمایت افکار عمومی جهانی را نیز پشتوانه خود سازد.

از نظرها، اکنون که تصحیح اشتباهات سیاست خارجی جمهوری اسلامی در برابر رویدادهای افغانستان مطرح است، این ابتکار و تصحیح اشتباهات می تواند از همان مقطع اشتباه در برخورد با دولت نجیب الله، بعنوان دولت آشتی ملی و جدیت شتابزده از دولت های آقایان "مجددی" و "مس" ربانی در نفی دولت قانونی نجیب الله شروع شده و گام های بلند برای کمک به تشکیل جبهه وسیع ملی و رهاییبخش افغانستان برداشته شود. جبهه ای که باید شامل همه میهن دستان افغانی- بنوعی مرزبندی مذهبی و سلیقه ای- بشود. طبعاً این سیاست، نتایج فوری و عجولانه نخواهد داشت و اساساً نیازی به سیاست های هیجانی نیست!

بنابراین، تماس و ارتباط با دولتمردان (اعم از نظامی و غیر نظامی) سابق افغانستان، بویژه در دولت نجیب الله، هماهنگی با آنها و استفاده از تجربیات با ارزش آنها در شناخت مطامع پاکستان، آمریکا و عربستان سعودی در افغانستان و آگاهی از دیدگاه های آنها برای تشکیل یک جبهه واقع منس و رهاییبخش بسیار با اهمیت تر و جدی تر از سرمقاله های تحریک آمیز مطبوعات ایران در روزهای اخیر و خلاصه کردن همه فاجعه جدید افغانستان در ماجرای به گروگان در آمدن کارکنان سفارت و یا کنسولگری جمهوری اسلامی در مزار شریف است.

برای تصحیح اشتباهات، نیازی به فتوای جهاد امثال آیت الله ذخیل لنکرانی نیز نیست، زیرا در جبهه ضد طالبان در شمال این کشور، که اکنون متحمل شکست های سنگین شده است، باندازه کافی روحانی و آیت الله برای صدور فتوای جهاد وجود داشته و دارد، همچنان که در میان نیروهای طالبان نیز نیروهای جهادی کم نیستند! اگر جنگ با طالبان، پاکستان و آمریکا با فتوا به پیروزی می رسد، در تمام سالهای گذشته چنین شده بود! مسئله بزرگ تر و جدی تر از این نوع برداشتهاست!

ما، از آن نگرانیم که شکست خوردگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری، با سوء استفاده از رویدادهای اخیر افغانستان، برای بردن کشور به سمت حالت جنگی، با هدف یورش به آزادیهای محنود کنونی مطبوعات و سبیز با رای مردم در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، عملاً همه را همراه خود به لبه مخوف ترین پرتگاه ها ببرند. نباید اجازه داد، رویدادهای جدید افغانستان، پیش از آنکه به تدبیری دراز مدت و منطقی در برابر آن ختم شود، به حربه ای برای سبیز با دولت کنونی، کارشکنی علیه نتیجه انتخابات ریاست جمهوری،

این تلاش و کوشش ایران، از آن جهت نیز دارای اهمیت خواهد بود، که از نظر ما، در حال حاضر منافع امریکا و کشورهای اروپایی ایجاب می کند که از رژیم اشغالگر در افغانستان دفاع کنند.

— با توجه به حضور نزدیک به دو میلیون افغانی مهاجر در ایران، جمهوری اسلامی برای تاثیر گذاری بر حوادث جدید افغانستان، چه نقشی می تواند ایفا کند؟

ج: در حال حاضر بهترین کار جمهوری اسلامی این خواهد بود که اجازه داده شود، صدها هزار جوان افغانی که در مهاجرت و در ایران بسر می برند واقعا از لحاظ سیاسی با حوادث منطقه و کشورشان آشنا شوند و خود مقامات نیز واقعیت ها را آنطور که هست و بدون انگیزه های دینی، تبعیض های گذشته و جنبه های تبلیغاتی در این ارتباط برای آنها تشریح کنند. تشویق احساسات ملی خیلی مهم است. این جوانها واقعا باید بفهمند که امریکا و پاکستان و عربستان در این سالهای ما بین افغانها چه کار تبلیغاتی و سازمانی کرده و کماکان ادامه هم می دهند و نتیجه ای هم برایشان بصورت حکومت طالبها ببار داده، که شاهد آن هستیم.

توطئه علیه انتخابات پیش روی مجلس خبرگان رهبری و مقابله با تحولات اجتماعی اجتناب ناپذیر در جامعه ایران ختم شود. در همین رابطه است که هرچه سریعتر باید از سیاست های خشن، خودسرانه و تحریک آمیز دوران اخیر آیت الله واعظ طبسی سرپرست آستان قدس رضوی در خراسان، تا پیش از تبدیل افغانهای مستقر در این استان به ستون پنجم طالبان و پاکستان جلوگیری کرد! همچنان که باید تحریکات نشریاتی نظیر کیهان و نظرات امثال آیت الله فاضل لنکرانی و فرماندهان سپاه پاسداران را، پیش از آنکه به آتشی در این معرکه تبدیل شود خنثی کرد.

همانگونه که خود به یقین می دانید و در نظر دارید، باید تدبیری واقعی و نو اندیشید و جسارتی نه برای جهاد، بلکه برای تصحیح اشتباهات گذشته و برداشتن نخستین گام های جدید برای استقبال از آینده اتخاذ کرد.

راه توده - ۲۶ مرداد ۱۳۷۷

نظر چند تن از مقامات دولت های ببرک کارمل

و دکتر نجیب الله درباره

نگاهی به پاکستان مجهز به بمب اتمی!

کشور مقروض، فقر زده و گرفتار انواع بحران های سیاسی-مذهبی، که نیروهای نظامی واکنش سریع امریکا، در آبهای آن در دریای خسان، دو پایگاه، عظیم نظامی در اختیار دارد و ارتش آن تحت هدایت مستشاران امریکایی هدایت و کنترل می شود، بدون موافقت امریکا نمی توانست به سلاح اتمی مجهز شده و بدون اجازه آن، دست به آزمایش اتمی و قدرت نمایی در منطقه کند. آزمایشی در نزدیک ترین نقطه مرزی به خاک ایران و در منطقه بلوچستان این کشور. بنابراین، بسیار طبیعی است که کلیه رویدادهای اخیر در پاکستان و افغانستان با هدایت و نظارت مستقیم امریکا و با تدارک اجرای نقشه های جدیدتر در منطقه یکی بعد از دیگری به اجرا گذاشته شده باشد.

برای مرور آگاهی از واقعیت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پاکستان اتمی و ارتش اشغالگر آن در خاک افغانستان، آمار زیر را به نقل از نشریه "زود دویچه سایتونگ" چاپ آلمان بخوانید:

«... بدی های پاکستان بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار است. حدود ۱۲ درصد ساکنان آن زیر خط فقر زندگی می کنند و نرخ بیکاری نیز در این کشور ۶۲ درصد است. رهبران پاکستان، در ابتدای جنگ تبلیغاتی بین هند و پاکستان برسر داشتن سلاح اتمی، مدعی شدند، که مردم پاکستان ترجیح می دهند بجای غذا علف بخورند، اما بمب هسته ای داشته باشند!»

توده مردم پاکستان به علف خوری افتادند تا زمینداران بزرگ، صاحبان صنایع و دولتمردان وابسته به این قشر و طبقه حاکم در پاکستان به سلاح اتمی برای دفاع از منافع خویش مجهز شوند و امریکا نیز با غارت این کشور، آنرا به پایگاهی نظامی-سیاسی برای خویش تبدیل کند!

عملیات نظامی ارتش امریکا در خاک افغانستان

در پی تصرف نواحی شمالی افغانستان توسط ارتش مختلط پاکستان-طالبان، دو انفجار در سفارتخانه های امریکا، در دو کشور آفریقای رومی داد. به فاصله کوتاهی، امریکا، اعلام داشت به مدارکی دست یافته که براساس آنها، این انفجارها از افغانستان و توسط یکی از میلیونرهای عربستان سعودی سازمان داده شده که در خاک افغانستان مستقر است و تحت حمایت طالبان می باشد. به این بهانه، خاک افغانستان مورد تجاوز مستقیم نظامی امریکا قرار گرفت و بر اثر بمباران و موشک باران عده ای کشته شدند. بدین ترتیب حکومتی تروریست و مورد حمایت امریکا و ثروتمندی که پولهایش در شرکتهای امریکایی در گردش است، بهانه لازم را برای دخالت مستقیم نظامی امریکا در منطقه فراهم ساختند. همانگونه که پیش بینی می شد، از جمله وظائف حکومت جنگ طلب طالبان در افغانستان، برافروختن چنان شعله ایست که راه را برای مداخله مستقیم امریکا در منطقه و مرزهای شرقی ایران هموار سازد.

موقعیت جدید افغانستان و نقش ایران برای آینده!

بدنبال سقوط شهر مزارشریف بدست نیروهای مشترک "پاکستان-طالبان"، راه توده با چند تن از مقامات دولتی افغانستان، در دولت های "ببرک کارمل" و دکتر نجیب الله تماس برقرار کرده و نظرات آنها را پیرامون این رویداد و آینده افغانستان جویا شد.

این مقامات، در باره نقش پاکستان در رویدادهای افغانستان گفتند: «در حال حاضر، ملیت های غیر پشتون افغانستان مورد تعرض و بی رحمی قرار گرفته اند و تا آنجا که به ما اطلاع رسیده است، در جریان رویداد اخیر، آنها مورد خشن ترین نوع تجاوز خارجی قرار دارند. ما تصور می کنیم، باید دفاع از حقوق و مواضع ملیت های غیر پشتون به یک کارزار بین المللی تبدیل شود. حتی گزارشاتی از قتل عام های بزرگ در شهرهایی که به تازگی بدست نیروهای طالبان و ارتش پاکستان افتاده است، در اختیار ما قرار گرفته است.»

— ایران و دولت آن، که خود را متحد نیروهای جبهه شمال می دانسته است، اکنون چه کمکی می تواند بکند؟

ج: اکنون، دفاع از مواضع مشترک زبانی و مذهبی مناطق مرکزی و شمالی، در صحبت ها مطرح است. از نظر ما، اولین اقدامات عملی، طرح مسئله در سازمان ملل و شورای امنیت سازمان ملل باید باشد. ایران نه تنها می تواند در این مورد فعال عمل کند، بلکه بدلیل ریاست کنفرانس اسلامی، می تواند جرگه این کشورها را تشکیل داده و این اشغالگری وحشیانه را با جزئیات برای این کشورها توضیح داده و موقعیت کنونی منطقه را برای از آنها تشریح کند.

بسیج کشورهای اسلامی، در دفاع از حقوق انسانی و منافع ملت های افغانستان و تشریح وضعیت رقت انگیز مردم افغانستان اکنون بسیار مهم است، چرا که نظر مشترک این کشورها، در صورت آنکه مسئله در سازمان ملل متحد طرح شود، بسیار با اهمیت خواهد بود. طرح همین مسئله با روسیه و کشورهای آسیای میانه و جلب همکاری بین المللی آنها، گام دیگری است که دولت ایران، به حیث رئیس کنفرانس اسلامی می تواند بردارد. ایران باید بکوشد حمایت این کشورها را نیز از تصمیم واحد کنفرانس اسلامی جلب کرده و با این حمایت وسیع، خواهان طرح مسئله اشغال افغانستان توسط پاکستان و نیروهای وابسته به آن در سازمان ملل متحد شود.

معمولا تصور شده است که با صدور دستور و توسل به شیوه های خشن و غیر انسانی می توان جریان های فکری و سیاسی را که ریشه در واقعیات طبقاتی و اجتماعی جامعه دارند، حذف کرد.

از همین جا، "طرح ساماندهی" راه خود را از "تعدیل اقتصادی" جدا می کند، یعنی آنکه بر خلاف برنامه "تعدیل" که بصورت پنهانی و بعنوان سوغات سفرها و ملاقات های مسئولان وقت، با مقامات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به کشور ما آورده شد، "طرح ساماندهی" از این مزیت اساسی برخوردار است که با استفاده از نظر کارشناسان داخلی و بوسیله آنها تدوین شده است. ضمن اینکه نفس این مسئله که "طرح ساماندهی" با در نظر گرفتن دیدگاه ها و گرایش ها و جریان های فکری مختلف تهیه شده است را باید نقطه عطفی مثبت به حساب آورد، زیرا بطور کلی در کشور ما رسم نبوده است که وجود گرایش ها و جریان های مختلف فکری به رسمیت شناخته و دیدگاه ها و خواست های آنان مورد توجه قرار گیرد و معمولا تصور شده است که با نادیده گرفتن و یا صدور دستور و آئین نامه و غالبا با توسل به شیوه های خشن و غیر انسانی می توان جریان های فکری و سیاسی که ریشه در واقعیت های طبقاتی و اجتماعی ما در نتیجه پایدار جامعه دارند را به کلی حذف نمود.

بنابراین، صرفنظر از محتوای "طرح ساماندهی"، نحوه تدوین آن به خودی خود یک تحول مثبت محسوب می شود، که باید تلاش کرد تا به هر حربه همه طرح ها و برنامه ها گسترش یابند. در عین حال، باید امیدوار بود که پیش نویس راهکارها، پیشنهادات و راه حل های مشخص اجرای این طرح نیز، قبیل از تصویب و اعلام نهایی، برای قضاوت در اختیار جامعه قرار گرفته و امکان یک بحث واقعی دموکراتیک و همه جانبه پیرامون آن فراهم آید و از خواست ها، آمال و دیدگاه های مردمی که قرار است این طرح زندگی اقتصادی و فردی آنها را سامان دهد نیز در وسیع ترین سطح ممکن بهره گرفته شود.

توجه به شرایط مشخص

اما از نظر محتوایی، نخستین، مهمترین و عمده ترین نکته مثبتی که در "طرح ساماندهی" به چشم می خورد، توجه آن به واقعیات، دشواری ها و شرایط مشخص اقتصادی و اجتماعی کشور ماست. از همین جاست که طرح ساماندهی از طرح ها و برنامه ها و نسخه های نئولیبرال بطور قطعی فاصله می گیرد.

اندیشه نئولیبرال نه از واقعیات مشخص، بلکه از یک پایه ایدئولوژیک - یعنی منافع سرمایه - حرکت می کند. در هر طرح و برنامه ای ظرفیت و کارآیی آن در پاسخگویی به مشکلات و دشواری های واقعی یک جامعه ملاک اصلی محسوب نمی شود، بلکه کاربرد آن در انتقال قدرت اقتصادی به سرمایه، بویژه سرمایه مالی، در نظر قرار می گیرد. از اینرو، از نظر نئولیبرالیسم "راه حل" ها مقدم بر دشواری ها هستند. این راه حل ها نیستند که باید براساس شرایط و مسائل تنظیم و تهیه شوند، بلکه این شرایط و اوضاع و احوال کشورهاست که باید به هر بهائی که شده، خود را با نسخه های از پیش آماده تطبیق دهد.

این نسخه های استاندارد، که باید در امریکا و افریقا، در اروپا و آسیا، در سوئد و ننگالندش، در فرانسه و یا بورکینافاسو، در مکزیک، کره، اعم از جنوبی و یا شمالی، چین و ژاپن، روسیه و بقیه جهان به یکسان اجرا شوند، چیزی نیستند جز آزاد گذاردن دست سرمایه در استثمار نیروی کار. خصوصی سازی، سیاست دروازه های باز و جلب سرمایه گذاری های خارجی به هر قیمت، توسعه صادرات مواد خام و اولیه، کاهش سرمایه گذاری های اجتماعی و مربوط به رفاه جامعه، آزاد سازی قیمت ها به زیان زحمتکشان و ...

در پشت این شیوه ارائه "راه حل"، جنبه ایدئولوژیک دفاع از منافع سرمایه - که البته تحت عنوان ضرورت "غیرایدئولوژیک کردن" اقتصاد پیش برده می شود - به روشنی دیده می شود. بدیهی است که هدف صندوق بین المللی پول و راه حل های نئولیبرالی آن و از جمله برنامه های تعدیل اقتصادی، به هیچوجه ساماندهی اقتصاد کشورها نیست، بلکه سازماندهی اقتصاد جهانی براساس منافع قشر فوقانی سرمایه مالی و قدرت های امپریالیستی است. سیاستی که با امید واهی مهار کردن بحران ساختاری سیستم همراه است.

مقاومت و کارشکنی نیروهای ارتجاع و راستگرا در برابر طرح ساماندهی اقتصادی ایران، که توسط محمد خاتمی ارائه شده، باید درهم شکسته شود!

"ساماندهی اقتصاد"

یعنی اعلام شکست فاجعه بار

"تعدیل اقتصادی"

* "طرح ساماندهی" از دگم های برنامه تعدیل اقتصادی بطور قاطع فاصله دارد و برخلاف برنامه تعدیل اقتصادی که بعنوان سوغات سفرها و ملاقات های پنهان مسئولان وقت به کشور آورده شد، محصول نظرات کارشناسان داخل کشور است.

روز ۱۱ مرداد ماه، در نخستین سالگرد آغاز به کار رسمی ریاست جمهوری محمد خاتمی، وی در یک سخنرانی تلویزیونی، گزارشی از "طرح ساماندهی مشکلات اقتصادی کشور" که هیات دولت آن را تنظیم کرده است، به مردم ارائه داد.

محمد خاتمی در بخش نخست گزارش خود، به بیان مشکلات و بیماری های اقتصادی کشور ما و در بخش بعدی به سیاست ها و استگیری های کلی دولت، برای پاسخگویی و رفع این مشکلات پرداخت. وی وعده داد که راهکارهای مشخصی را برای پاسخگویی به مشکلات، در چارچوب این استگیری های اساسی، در آینده به اطلاع مردم خواهد رساند.

* طرح ساماندهی را از نظر سیاسی می توان سرآغاز به رسمیت شناختن گرایش ها و جریان های مختلف فکری به حساب آورد.

موضوع مطلب زیر، تنها نگاهی است به عمده ترین سیاست ها و استگیری های "طرح ساماندهی اقتصادی" که در سخنان محمد خاتمی بدان پرداخته شده است. در آنچه که به راه ها و راهکارهای مشخص مربوط می شود، باید پس از روشن شدن و اعلام آنها مورد توجه و قضاوت قرار گیرد.

پایان "تعدیل اقتصادی"

بنابر گزارش ارائه شده از سوی محمد خاتمی، می توان اینگونه استنباط کرد، که "طرح ساماندهی"، چه در نحوه تدوین و چه از نظر محتوا، در یک سلسله موارد اساسی از استگیری ها، دگم ها و جزئیات نئولیبرال و برنامه های تعدیل اقتصادی و نسخه های صندوق بین المللی پول بطور جدی و قاطع فاصله گرفته است و سیاستی متفاوت و مستقل را پیشنهاد می کند.

نحوه تدوین

در گزارش رئیس جمهور گفته می شود که "طرح ساماندهی" پس از مشورت و نظر خواهی از مجموعه کارشناسان دولتی و غیردولتی و با در نظر گرفتن تقریبا «همه جریان های فکری، گرایش ها، سلیقه ها و نقطه نظرهای اقتصادی» کشور تهیه شده است.

تقدم عدالت اجتماعی

بنابر گزارش رئیس جمهور، اصل پایه‌ای در "طرح ساماندهی"، «تقدم عدالت اجتماعی بر رشد اقتصادی» است. در این مورد نیز طرح ساماندهی از تئولیرالیسم فاصله می‌گیرد. از نظر ایدئولوژی تئولیرال، عدالت اجتماعی اولاً "توهم" است و ثانیاً با رشد اقتصادی در تضاد است. یعنی در هر کجا که عدالت اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، باید از فکر و اندیشه رشد و توسعه اقتصادی صرف‌نظر نمود. در گزارش رئیس جمهور، برعکس اولاً گفته می‌شود که میان توسعه و رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی از نظر اصولی تضاد و ناسازگاری وجود ندارد، و ثانیاً در صورتیکه به هر دلیل میان این دو تضادی بوجود آید «این تضاد به سود عدالت اجتماعی حل خواهد شد».

*** اجرای طرح ساماندهی اقتصاد کشور و راهکارهای مشخص آن، علاوه بر آنکه در چارچوب تناسب نیروها صورت خواهد گرفت، با مقاومت و کارشکنی ارتجاع و راستگرایان روبرو خواهد شد. مقاومت و مبارزه همه هواداران سازمان‌ها و جریان‌های انقلابی و پیشرو - اعم از مذهبی یا غیر مذهبی - برای درهم شکستن این مقاومت، اهمیت تام دارد.**

می‌توان گفت، از این نظر نیز "طرح ساماندهی" از واقعیات مشخص کشور ما حرکت کرده است. توجه به این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که در شرایط کشور ما، هیچ برنامه و طرح اقتصادی و اجتماعی بدون توجه و تقدم عدالت اجتماعی به سامان نخواهد رسید.

کشوری نظیر ایران، که تجربه طولانی یک انقلاب خلقی را پشت سر گذاشته است، که در آن اندیشه‌های سیاسی چپ و عدالتخواهانه حضور جدی، واقعی و ملموس دارند، که آگاهی مردم آن در مورد واقعیت‌ها و شرایط کشور و جهانی که در آن زندگی می‌کنند در سطح نسبتاً بالایی قرار دارد، چنین کشوری را در پایان قرن بیستم میلادی و در وضع کنونی جهان نمی‌توان با تکیه بر روش‌های قرون وسطانی و با سرمایه‌سالاری خشن سده‌های ۱۸ و ۱۹ به پیش برد. در کشور ما، عدالت اجتماعی شرط رشد و توسعه اقتصادی و در نتیجه مقدم بر آن است. از اینرو، باید گفت که تقدم عدالت اجتماعی تنها پیامد یک دیدگاه آرمانی با انسانی نیست، بلکه بیش از آن، ناشی از نیازها، امکان‌ها و ضرورت‌های رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی پایدار در کشور ماست. میراث شوم و سرنوشت برنامه تعدیل اقتصادی از این نظر بسیار گویاست. این برنامه که براساس نسخه‌های استاندارد و بنون توجه به واقعیت بنیادین تقدم عدالت اجتماعی در هر برنامه توسعه اقتصادی ایران، تدوین شده بود، سرانجام نتوانست در برابر فشار واقعیات و مبارزه مردم تاب آورد و به شکل مخرب و اولیه خود پیاده شود؛ چنانکه در طول زمان تعدیل‌ها و اصلاحاتی در آن به عمل آمد و هر دست آورد مثبتی که برنامه‌های اقتصادی طی این سال‌ها در ایران بدست آمده، حاصل همین مبارزه، عول از برنامه تعدیل و اصلاحات ناشی از فشارهای اجتماعی بوده است.

اجرای اصول اقتصادی قانون اساسی

در گزارش محمد خاتمی، ضمن تاکید بر ضرورت "کاسته شدن از بار دولت" و پایان دادن به انحصارها، نکاتی مطرح شده است که بسیار قابل توجه می‌باشد.

*** مهمترین نکته مثبت طرح ساماندهی توجه آن به واقعیات و شرایط مشخص اجتماعی و اقتصادی کشور ماست. در کشور ما، هیچ طرح اقتصادی و اجتماعی بدون توجه و تقدم عدالت اجتماعی به سامان نخواهد رسید.**

در درجه نخست، وی در این عرصه به بخش‌ها و صنایع، یا بقرول خود وی انحصارهایی "که به موجب قانون اساسی تحت مالکیت یا تصدی دولت هستند اشاره کرده و متذکر می‌شود که «باید در ضمن حفظ مالکیت دولت یا

تصدی دولت در این امور، قانون و مقرراتی را وضع کنیم که نحوه بهره‌برداری از این امکانات انحصاری، بصورت رقابتی ممکن باشد».

نخستین نکته مثبتی که در اینجا به چشم می‌خورد عبارت از آنست که "طرح ساماندهی" پس از سالیان طولانی، خود را متعهد به رعایت و اجرای اصول اقتصادی قانون اساسی می‌داند. اجرای قانون اساسی و اصول اقتصادی آن نه تنها تعهد و احترام به آرمان‌های انقلاب مردم ایران است، بلکه در شرایط کنونی تنها راه جلوگیری از انحصار قدرت در دست نیروهای ارجحی و راستگرا در کشور ماست.

نکته دیگر اینکه برخلاف ایدئولوژی تئولیرال، "طرح ساماندهی"، "رقابتی کردن" را با "خصوصی کردن" یکسان و انبوه نمی‌کند و در تلاش برای یافتن راه‌هایی است که بتواند افزایش کارایی بخش دولتی را در چهارچوب حفظ مالکیت یا تصدی دولت و جامعه امکان‌پذیر سازد.

محمد خاتمی در گزارش خود از "طرح ساماندهی"، بر ضرورت پایان دادن به انحصارهایی که تحت شرایط خاص دوران اولیه انقلاب و جنگ بوجود آمده‌اند، تاکید می‌ورزد. البته همگان می‌دانند که این "انحصارها" نهادهایی نیستند جز بنیاد به اصطلاح "منتصفان"، "کمینه امداد امام"، "استانفدس رضوی" و انواع و اقسام موسسات اقتصادی و مالی دیگری از این دست که تابع هیچ قانون و مقرراتی نیستند، مگر بر کردن جیب مثنی غارتگر و خانواده‌های بازاربان بزرگ که در راس این بنیادها و انحصارها قرار گرفته‌اند. بنیادهایی که اکنون به مجرای نفوذ سرمایه خارجی در اقتصاد کشور تبدیل شده و کلیه امکانات خود را در خدمت توطئه علیه مردم و رای و خواست آنها قرار داده‌اند. این نهادها و انحصارها البته که باید هر چه سریعتر برجسته شوند. برجسته شدن آنها نیز نمی‌تواند به شکل خصوصی کردن، یعنی واگذاری مالکیت موسسات تحت سرپرستی آنها به حسان هزار فامیل بازاری بزرگ و غارتگر صورت گیرد که در اینصورت قدرت و توان نیروهای راست در دیسه چینی و توطئه از امروز نیز بیشتر خواهد شد. این نهادها باید در ابتدا بطور کامل تحت نظارت و کنترل مستقیم دولت و جامعه قرار گیرند، تا سپس در مورد چگونگی بهره‌برداری و افزایش کارایی آنها بسود کل جامعه و بطور مشخص تصمیم‌گیری شود.

بطور کلی در مورد کم کردن بار دولت، در محافل اقتصادی کشور ما این اندیشه وجود دارد که بار تصدی دولت لازم است که کاهش یابد، اما این کاهش باید به نفع اجتماعی کردن واقعی و تعاونی کردن بیشتر اقتصاد کشور ما باشد و نه خصوصی ساختن آن. به عبارت دیگر، کاهش بار تصدی و قدرت دولت باید به سود افزایش قدرت مستقیم جامعه و مردم صورت گیرد و نه بسود قدرقدرتی سرمایه خصوصی. این نکته که در گزارش محمد خاتمی، در هیچ کجا اصطلاح "خصوصی سازی" بکار نرفته است، از این نظر شاید نشانه‌ای از گزینش چنین سنگبری باشد.

وداع با سیاست دروازه‌های باز

نکته مهم دیگر در "طرح ساماندهی"، وداع با سیاست "دروازه‌های باز" است که از سوی طرفداران تعدیل اقتصادی و نسخه‌های صنوق پول ترویج می‌شود. در گزارش رئیس جمهور، ضمن تاکید بر ضرورت استفاده از سرمایه‌های خارجی گفته می‌شود: «ما باید در موارد مورد نیاز و آنچه را که به نظر ما الویت دارد و به عنوان مکمل سرمایه‌گذاری‌های داخلی مان سعی بکنیم از سرمایه‌های خارجی، اعم از ایرانیان یا غیر ایرانیان استفاده بکنیم».

این‌ها معیارهایی درست هستند و هیچکس با نفس استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی مخالفتی ندارد، برعکس در صورتی که در موارد "مورد نیاز" و آنچه که از نظر جامعه ما و توسعه اقتصادی آن "الویت" دارد و به عنوان "مکمل" سرمایه‌های داخلی بتوان از سرمایه‌گذاری خارجی استفاده کرد، مسلماً می‌تواند به توسعه کشور و زندگی بهتر مردم یاری رسانده و امکان یک همکاری متقابل سودمند در سطح جهانی را بوجود آورد. آنچه که ما همواره با آن مخالف بوده و هستیم سیاست "دروازه‌های باز" و این ادعاست که گویا سرمایه‌گذاری خارجی "شاه کلید" رشد و توسعه اقتصادی و تابع کردن منافع میهن ما به منافع سرمایه‌های خارجی است. در این شرایط است که سرمایه‌گذاری خارجی به جای آنکه عاملی در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی باشد، به اهرم تخریب و فشار بر روی دستاوردهای اجتماعی مردم تبدیل شده و خواهد توانست با شانتاژ و گاه با فشار خود، در جستجوی بازارهای سودآورتر، اقتصاد کشورها را به مرز ورشکستگی کامل سوق دهد. آنچه که در سالیان اخیر در مکزیک و در همین اواخر در آسیای جنوب شرقی روی داد و همین امروز فاجعه‌ای که در روسیه جریان دارد، باید به اندازه کافی چشم و گوش‌ها را درباره نقش مخرب سرمایه‌گذاری خارجی کنترل نشده باز کرده باشد.

ارزش گذاری نیروی انسانی

در گزارش محمد خاتمی گفته می شود: «سرمایه اصلی ما مردم هستند و ما خدمتگزار مردم هستیم. تولید را مردم باید بکنند. توزیع را مردم باید بکنند. تلاش و فعالیت ها را مردم باید انجام دهند و از جامعه و هویت جامعه، مردم باید دفاع بکنند و ما موظفیم که قدرت خرید مردم و معیشت آنها را در حداقلی آبرومند تامین کنیم. رفع فقر بالفعل، دفع فقر بالقوه و در آغاز کار زدودن جلوه های خشن فقر، از جمله مهمترین دل مشغولی هائی است که ما باید برای آن فعالیت بکنیم.»

البته مدافعان نولیبرالیسم نیز از "مردم" زیاد سخن می گویند و اینکه "دولت تاجر خوبی نیست" یا "کار مردم را باید به مردم سپرد" که منظور آن است که سرنوشت اکثریت جامعه باید در اختیار اقلیتی میلیاردر که نام "مردم" برخورد گذاشته اند، قرار گیرد. اما در گزارش محمد خاتمی آشکارا سخن از مردم واقعی است، یعنی مردمی که تولید، توزیع، تلاش و فعالیت ها را انجام می دهند و باید لاقط معیشت آبرومندانه آنها تضمین و فقر بالفعل و بالقوه از زندگی جامعه مرتفع شود.

*** اجوای قانون اساسی و اصول اقتصادی آن، نه تنها احترام به آرمان های انقلاب مردم ایران است، بلکه در شرایط کنونی، تنها راه جلوگیری از انحصار قدرت در دست نیروهای ارتجاعی و راستگر است.**

شاید لازم به گفتن نباشد که در پشت این مسئله به ظاهر ساده یک بحث طولانی دارای اهمیت درجه نخست که به گزینش های اساسی اقتصادی، اجتماعی و انسانی یک جامعه مربوط می شود، قرار گرفته است. در واقع پرسش نخستین در هر ستگیری و گزینش اقتصادی و اجتماعی عبارت از آن است که: ثروت اصلی یک جامعه کدام است؟ حجم پول و دلار و سرمایه های آن؟ یا نیروی انسانی، سطح مهارت، آموزش و رفاه آن؟

بسته به پاسخی که به این پرسش اساسی داده خواهد شد، دو راه متفاوت و متضاد، دو گزینش مختلف در برابر هر جامعه قرار خواهد گرفت. در حالت نخست نیروی انسانی باید قربانی ارزش افزائی سرمایه، یعنی انسان ها در خدمت اقتصاد باشند و در حالت دوم، اقتصاد در خدمت انسان و سرمایه در خدمت ارزش گذاری نیروی انسانی است.

اما ضرورت ارزش گذاری نیروی انسانی نه تنها و حتی می توان گفت در درجه نخست از یک خواست آرمانی و عدالتخواهانه ناشی می شود، بلکه امروز، در شرایط انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی در عرصه جهانی، این امر بیش از هر زمان دیگر به شرط مبرم کارائی و توسعه اقتصادی تبدیل شده است. بحران کنونی سرمایه داری این واقعیت را بیش از هر زمان دیگری آشکار ساخته است. ما در اینجا بنویسیم که بخواهیم در جزئیات این مسئله وارد شویم، تنها بطور گذرا اشاره می کنیم که پیشبرد انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی در نیروهای مولده، به انسان هائی هر چه آگاه تر، ماهرتر، متکی به اطلاعات و داده های مطمئن تر و وسیع تر، دارای سطح زندگی و رفاه فزونی تر نیازمند است. در حالیکه برعکس، از نظر منافع سرمایه، سرمایه گذاری بر روی نیروی انسانی، آموزش، مهارت، بهداشت، مسکن... جزو "هزینه هائی محسوب می شود که باید آن را هر چه بیشتر کاهش داد. تلاش مداوم برای کاهش همین "هزینه هاست که علاوه بر آنکه با مقاومت و در نتیجه بحران های مداوم اجتماعی روبروست، به یک بحران کارائی اقتصادی نیز منجر گردیده است که سرمایه داری راه حلی برای آن ندارد.

بنابراین، تاکید بر اینکه «سرمایه اصلی کشور ما مردم هستند» را نباید یک گفته احساساتی و یا عوامفریبانه به حساب آورد، بلکه باید آن را بیان یک واقعیت علمی و یک گزینش اقتصادی و اجتماعی دانست. واقعیت و گزینشی که نتیجه آن بدرستی ضرورت استفاده هر چه بیشتر از این سرمایه واقعی، یعنی تامین شرایط زندگی بهتر و سرمایه گذاری بر روی نیروی انسانی و نیازهای آن است. رفع فقر تنها یک وظیفه انسانی و اجتماعی نیست، بلکه پایه رشد و توسعه اقتصادی پایدار و متوازن است.

پرداخت یارانه و تثبیت قیمت کالاهای اساسی

در گزارش محمد خاتمی، در مورد سیاست پرداخت یارانه گفته می شود: «کالاهای اساسی ما، مواد غذایی ما، مواد دارویی، مشمول یارانه خواهند بود و اعتبارش هم از طرف دولت تضمین می شود. یک حداقلی را مردم

و جامعه باید مطمئن باشند که در هر شرایطی دولت برایشان تامین می کند و در مواردی که احتیاجا بنا شد یارانه حذف بشود یا کاهش داده شود و یا تصمیم هائی می گیریم که سبب افزایش قیمت ها شود، حتما باید پوشش ها و راه های جبرانی را در نظر بگیریم.»

می توان گفت که "طرح ساماندهی" در این مورد نیز معیارهای نولیبرالی را کنار گذاشته و از واقعیات مشخص کشور ما حرکت کرده است. طرفداران نسخه های صندوق بین المللی پول بر این نکته تکیه می کنند که پرداخت یارانه موجب می شود که بخشی از مناسباتی که نمی تواند در سرمایه گذاری های عمرانی مصرف شود، صرف تامین کالاهای اساسی اولیه گردد. البته منظور آنها از "سرمایه گذاری های عمرانی" آن سرمایه گذاری هائی است که به حساب بودجه عمومی، امکانات و تسهیلات برای سودبری هر چه بیشتر سرمایه فراهم آورد و نه هم چنانکه گفته شد سرمایه گذاری بر روی آنچه که به خوشبختی و رفاه انسان ها مربوط می شود.

این درست است که پرداخت یارانه موجب می شود که بخشی از سرمایه هائی که می تواند برای هزینه های عمرانی واقعی مصرف بشود صرف مواد مصرفی اولیه گردد؛ اما این نیز واقعیت است که تداوم جامعه بدون برخورداری مردم از "حق زندگی" یعنی امنیت معیشت و بقا، امکان پذیر نیست. چنانکه حتی در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری - که مدام نسخه و برنامه برای دیگر کشورها صادر می نمایند - نیز زیر فشار مبارزه مردم بخش از بودجه دولت صرف پرداخت یارانه می شود.

به همین شکل است مسئله تثبیت قیمت کالاهای اساسی که در گزارش محمد خاتمی در مورد آن گفته شده است: «کالاهائی که دارای سهم بزرگی در هزینه های خانواده های کم در آمد هستند؛ ما باید برای اینها یک قیمت معین برای یک دوره معین ترجیحا یک ساله مشخص بکنیم و به جامعه اطمینان بدهیم که این قیمت را تامین می کنیم بقیه کالاهای پایه براساس همان عرضه و تقاضا و نرخ روز باشد. البته در این زمینه هم دولت گرچه دخالت نمی کند، ولی نظارت می کند.»

تثبیت قیمت کالاهای اساسی یک مسئله پر اهمیت در ایجاد احساس ثبات و امنیت در جامعه و برپه خانوارهای زحمتکش و تولید کننده است. بدون چنین ثبات و امنیتی هیچ برنامه اقتصادی و اجتماعی نمی تواند برای مدت طولانی دوام یابد. هزینه هائی که از بابت تثبیت قیمت ها یا پرداخت یارانه بر بوده کشور بار می شود را نمی توان با تصمیمات خود سرانه و به زیان زحمتکشان کاهش داد. بلکه این هزینه ها باید توسط کسانی جبران شود که بیشترین سود از چرخه اقتصاد نصیب آنها می شود. یعنی صاحبان درآمدهای کلان.

تامین منابع سرمایه گذاری

محمد خاتمی در گزارش خود در چندین مورد بر ضرورت تامین امنیت سرمایه گذاری و تشویق آن «درجهائی که مورد حمایت دولت» است، تاکید کرده است. بنظر ما، این مسئله را باید در چارچوب مجموعه طرح ساماندهی، گزینش های اساسی و استراتژیک آن و بر متن قانون اساسی مورد توجه قرار داد.

اقتصاد ایران بر طبق قانون اساسی، اقتصادی مختلط و مبتنی بر بخش های دولتی، تعاونی و خصوصی است، که بنود و گسترده هر یک از آنها نیز در این قانون بطور کلی مشخص شده است. وجود اقتصاد مختلط در کشور ما یک واقعیت عینی است. این اقتصاد مختلط از آنجا ناشی می شود که نولیبرالیسم از "خصوصی سازی" آیدئولوژیک پشتیبانی می کند. یعنی خصوصی سازی صرفنظر از شرایط و اوضاع و احوال. از نظر کارشناسان نولیبرال، تنها در صورتی که بخش سرمایه داری به قدرت درجه اول اقتصادی تبدیل گردد، خواهد توانست به قدرت نخست سیاسی نیز تبدیل شود. بنابراین، کلیه موانعی که بر سر راه نفوذ و سودآوری و اجرای استراتژی آن وجود دارد، باید برداشته شود. بزرگترین مانع در برابر این استراتژی سرمایه داری، بخش دولتی و عمومی اقتصاد است. دو بخشی که می تواند - در صورتی که یک سلسله شرایط دیگر جمع شده باشد - پایه یک رشد و توسعه اقتصادی غیر سرمایه داری قرار گیرند. بدیهی است که برداشته شدن این مانع و هموار شدن راه برای استراتژی سرمایه داری یک خطر واقعی است که باید به مقابله با آن برخاست؛ اما راه حل را نمی توان در "دولتی کردن" به هر شکل، یا "دولتی ماندن" بدون توجه به کیفیت و محتوا دانست.

آنچه که در درون یک اقتصاد مختلط اهمیت دارد، آنست، که سرانجام و در نهایت آیا بخش اجتماعی اقتصاد دارای آنچنان توان و قدرتی هست که بتواند فعالیت سرمایه خصوصی را در چارچوب سرمایه گذاری های

پیشنهاد جناح "بازار"، برای بحران اقتصادی

جمعیت مؤتلفه اسلامی، که تا همین اواخر معتقد به مقابله با یورش فرهنگی غرب بود و سکوت در برابر بحران اقتصادی را به سود بازار و سرمایه داری تجاری ایران می دانست، اکنون از جمله معتقدان به اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی است!!

این توسعه اقتصادی، از نظر جناح بازار، همان راهکارهایی است که متفکر اقتصادی عضو رهبری این جمعیت، یعنی علی نقی خاموشی مطرح می کند. مؤتلفه اسلامی، که از ابتدای قبول برنامه تعدیل اقتصادی، یکی از طرف های مذاکرات پنهان با صندوق بین الملل و بانک جهانی بوده و یکی از دو بال دولت هاشمی رفسنجانی برای اجرای این برنامه خائن برانداز در جمهوری اسلامی بوده، علیرغم جدائی از هاشمی رفسنجانی و در جریان مقابله با دولت کنونی، همچنان بر خصوصی سازی تأکید دارد. یکی از جریان های حکومتی، که بشدت نگران طرح ساماندهی اقتصادی دولت کنونی جمهوری اسلامی بود و پیش از اعلام این طرح بارها نظرات خود را مستقیم و غیر مستقیم با رئیس جمهور مطرح کرده بود، اکنون نیز، بی تردید یکی از پر قدرت ترین سدها برای اجرای آن بخش هایی از برنامه اقتصادی و ساماندهی اقتصادی است، که بر فاصله گیری قطعی از تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی اجبار گسیخته تأکید دارد.

نقطه نظرات مؤتلفه اسلامی و ریشه های کارشکنی های آینده علیه طرح ساماندهی اقتصادی را از زبان علی نقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع جمهوری اسلامی، در مصاحبه با نشریه "شما" و به نقل از شماره ۲۱ خرداد نشریه "شما"، ارگان مطبوعاتی این جمعیت در زیر می خوانید:

«... بیوا لازم می دهم به اطلاع برسانم که اتاق به عنوان تنها سازمان قانونی فعال اقتصادی کشور، اعم از دولتی و خصوصی موظف به اراک گزارشات و نظرات در مورد امور اقتصادی، بازرگانی، صنعتی، معدنی، کشاورزی و خدماتی کشور و مسائل مبتلا به مربوط به آنها در سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است... تا دولت خود را از گرفتاری های تمرکز بیش از حد واحدهای دولتی که اکثر ازیان ده و عامل انحصار و شبه انحصار در کشور محسوب می شوند نرهند، گرفتاریهایی اقتصادی کشور ادامه خواهد یافت و پیوسته عمیق تر خواهد شد. ازاین رو اتاق مبادرت به تهیه طرح خصوصی سازی فراگیر نموده که نخستین بار در شهریور ماه سال گذشته، رئوس آن توسط اینجانب در کنفرانس اتاقهای بازرگانی کشور در مشهد عنوان شد... امروز معلوم شده است که ساختار دولتی و قوانین و مقررات آن نمی تواند به نحو شایسته فعالیت های اقتصادی را اداره کند. طبعاً منصفانه ترین و عادلانه ترین راهکار این است که دولت این واحدها را به مردم واگذار کند. این طرح هم جنبه تأمین درآمد برای دولت دارد، هم بخش خصوصی را از مشکلات شدیدی که اینک با آن روبرو است می رهند و هم فقر زدائی از این طریق بیش از هر روش دیگر، تقویت می شود. اکنون ۶۰ درصد از مردم کشور زیر خط فقر زندگی می کنند!!»

از پیام برای آمریکا، تا ستیز با آمریکا!

جمعیت مؤتلفه اسلامی، از جمله منتقدان دو آتشه کنونی دولت خاتمی، در عرصه سیاست خارجی و بویژه احتمال کوچکترین گشایشی در مناسبات با آمریکا و درآمدن مناسبات با این کشور از حالت زیر میزی به حالت عادی و علنی است!

بلافاصله پس از مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی "سی ان سی" آمریکا، حبیب الله عسگروالادی، دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی، بیانیه ای رسمی را در مخالفت با مطالب عنوان شده در این مصاحبه منتشر کرد، که بلافاصله به رهنمودهای استراتژیک برای نشریات وابسته به جبهه ارتجاع بازار برای ستیز با مفاد مطرح شده در این مصاحبه شد.

همگان می دانند، که مؤتلفه اسلامی، ازبیم خارج شدن ابتکار عمل از دست جبهه ارتجاع بازار برای مناسبات با آمریکا و جلب حمایت آمریکا و انگلستان از حکومت یکپارچه (بخوان دیکتاتوری مصلح و مطلقه "بازار-ارتجاع")، مخالف مناسبات آشکار و علنی با دولت کنونی با آمریکا است، والا با اصل ماجرا کوچکترین مخالفتی ندارند و حاضر به همه نوع معامله و زدوبندی با آمریکا هستند، به شرط آنکه ابتکار عمل دست خودشان باشد!

سودمند اجتماعی سامان دهد، یا برعکس، این سرمایه خصوصی است که بر آنچنان قدرتی دست یافته که می تواند فعالیت بخش دولتی و یا تعاونی را تابع نیازهای سودآوری سرمایه خصوصی نماید.

از اینرو با نفس سرمایه گذاری خصوصی، تأمین امنیت و حتی تشویق آن نمی توان مخالف بود. مهم آن است که سرمایه گذاری خصوصی در چارچوبی انجام شود که بقول محمد خاتمی "مورد حمایت دولت" یا به عبارت دیگر مورد نیاز و خواست جامعه باشد. اما برای اینکه سرمایه خصوصی در این شرایط به تعیین کننده سرنوشت جامعه تبدیل نشود، لازم است که جامعه از قدرت و ابزارهای لازم ست دست دهی فعالیت سرمایه خصوصی برخوردار باشد. یعنی اولاً بخش اجتماعی یا تعاونی اقتصاد نیروی عمده، محرک و موتور اصلی توسعه و رشد اقتصادی شده، ثانیاً شرایط نظارت مردم بر فعالیت نه تنها بخش دولتی، بلکه بخش خصوصی نیز فراهم آید. و بالاخره با تأمین آزادی فعالیت احزاب و سندیکاها، اعم از کارگری یا کارفرمایی، مبارزه طبقاتی اجتماعی در درون اقتصاد مختلط به شکلی مسالمت آمیز تداوم یافته، در جریان مبارزه زحمتکشان از تجربه انقلابی و توان مدیریت اقتصادی برخوردار شوند و ضمناً از انفعاله های اجتماعی ناشی از عدم انطباق طولانی واقعیت های طبقاتی و اقتصادی و اجتماعی جلوگیری شود.

*** در کشوری که مردم آن تجربه طولانی یک انقلاب خلقی را پشت سر گذاشته اند، نمی توان با روش های قرون وسطائی و سرمایه داری خشن سده ۱۹-۱۸ به پیش برد. در این کشور عدالت اجتماعی شرط رشد و توسعه اقتصادی و مقدم بر آنست. میراث شوم تعدیل اقتصادی از این نظر بسیار گویاست!**

در درون اقتصاد مختلط، مبارزه طبقاتی-اجتماعی از جمله شکل مبارزه میان بخش های مختلف اقتصادی را به خود می گیرد. جناح قدرتمند و مستحکم بخش خصوصی می کوشد تا بخش دولتی را به تسلک و تصاحب خود درآورد و یا معیارهای سودآوری سرمایه داری را بر آن حاکم نموده، فعالیت بخش دولتی را در چارچوب منافع خود سازمان دهد. در مقابل، بخش دولتی اگر می خواهد برخی تجربیات تلخ سده حاضر تکرار نشود، باید به بخش اجتماعی واقعی فرا روید و تحت تسلک، تصاحب، تصدی، نظارت و کنترل مستقیم و در نهایت مدیریت همه مردم و زحمتکشان قرار گیرد.

مبارزه ادامه دارد

آنچه که گفته شد، نشان می دهد که "طرح ساماندهی اقتصادی کشور" در مجموع و کلیات خود، طرحی است مثبت که از زاویه ای مترقی تنظیم شده است. اما اجرای این طرح و راهکارهای مشخص آن، علاوه بر آنکه در چارچوب تناسب واقعی نیروها صورت خواهد گرفت، بدون تردید با مقاومت و سنگ اندازی و کارشکنی دارو دسته های ارتجاعی و راستگرا مواجه خواهد شد، که ساماندهی مترقی اقتصاد کشور ما با منافع و موقعیت آنها ناسازگار است.

برای درهم شکستن این مقاومت، تأمین "وفاق ملی" یا اتحاد همه نیروهای خلق که بیانگر خواست های طبقاتی مختلف اجتماعی و گرایش های مختلف فکری هستند، ضروری است. در این میان فعالیت مبارزان و هواداران سازمان ها و جریان های انقلابی و پیشرو، اعم از مذهبی یا غیر مذهبی، اهمیت بسیار دارد، چرا که اینان نه جدا از تناسب نیروهای اجتماعی هستند و نه بر فراز آن، بلکه عنصری از تناسب واقعی نیروها محسوب می شوند. فعالیت، مقاومت و مبارزه تک تک آنها برای خنثی کردن دسیسه ها و توطئه ها و درهم شکستن سد نیروهای ارتجاعی اهمیت تام دارد. تنها در اینصورت و با اتکا به اتحاد، آگاهی و مبارزه مردم است که می توان یقین یافت که راهکارهای مشخص ساماندهی اقتصاد کشور در چارچوب روح و اصول کلی آن و منافع میهن ما با موفقیت به پیش خواهد رفت.

پیرامون روابط سیاسی و اقتصادی ایران با روسیه

نوشته "آنا تولی گوش" سرپرست "مرکز توسعه استراتژیک" در مسکو.

منتشره در فصلنامه "روابط خارجی" چاپ مسکو، شماره دوم، سال ۱۹۹۷

ترجمه: ع. سهند

دیدار "پریماکف" از ایران، دلیل تازه‌ای شد، برای ارزیابی مجدد وضعیت دشواری که در سال‌های اخیر در روابط روسیه و ایران پدید آمده است. تا پیش از انقلاب فوریه ۱۹۷۹، مرز شوروی-ایران، بطور رسمی خط برخورد مستقیم بین دو نظام سیاسی-سیاسی عمده جهان، در دوران جنگ سرد بود. در پی پایان حضور گسترده ایالات متحده در ایران، انحلال بلوک نظامی-سیاسی سنتو در سال ۱۹۷۹ که به سرپرستی واشنگتن و لندن ایجاد شده بود، و فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، روسیه و ایران با فاصله گرفتن از رودروایی رسمی که ناشی از تعلق چند دهه ساله آنها به نظام‌های نظامی و اجتماعی-سیاسی متضادی بود: از نقطه نظر جغرافیایی به وضعیتی شبیه دو سده پیش برگشته اند که حفظی بشکل تعدادی از دولت‌های ماوراء قفقاز در میان آنها وجود داشت. این وضعیت همچنین خود را در تحولات گسترده روسیه و ایران، برای حفظ و حتی گسترش نفوذشان در کشورهای تازه استقلال یافته ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی نشان می‌دهد.

وضعیت کنونی روابط روسیه و ایران خالی از اینها نیست. هم در دوران شوروی و هم از زمان تأسیس فدراسیون روسیه، کوشش‌های بسیاری در جهت گسترش و تقویت روابط دوستانه و همکاری بین دو کشور صورت گرفته است. متأسفانه تا بحال از پتانسیل موجود در این روابط، بخش استفاده شده است. امری که البته پاسخگوی منافع روسیه و ایران نیست. در میان دولت‌های معروف به "خارج نزدیک" و همچنین دولت‌های "خارج دور" بخش جنوبی، ایران احتمالاً تنها کشوری است که توانسته در میان فشارهای بی‌سابقه ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی، استقلال واقعی خود در زمینه سیاست داخلی و خارجی، و کنترل بر منابع طبیعی خود را حفظ کند. این واقعیت، نمی‌تواند احترام و بسیزان زیادی اعتماد به تهران، بعنوان یک شرکت با ثبات در همکاری‌های احتمالی دوجانبه بین روسیه و ایران را باعث نشود.

ایران جایگاه خاصی در خاورمیانه داشته و دارای تضادهای مشخص کوچک یا بزرگ با تقریباً همه کشورهای همسایه‌اش است. در غرب روابط ایران و عراق هنوز خصمانه است. در بخش شمال غربی، ایران دارای مرز مشترکی با ترکیه است که بر سر نفوذ در منطقه، از آنجمله ماوراء قفقاز در آسیای مرکزی با ایران رقابت می‌کند. در بخش بزرگی از مرزهای شمالی ایران، آذربایجان شوروی سابق وجود دارد که در آن فکر احیای آذربایجان بزرگ، شامل استان‌های شمالی ایران، یعنی آذربایجان شرقی و غربی، هنوز زنده است. در شرق، ایران دارای مرز مشترک با افغانستان است. ایران از سمت و سوی رویدادهای افغانستان ناراضی بوده و از حضور فعال پاکستان که در پی تحکیم موقعیت خود در افغانستان و تقویت منافعش در منطقه آسیای مرکزی است، نگران است. تحولات اخیر افغانستان که در نتیجه آن، کابل به تصرف جنبش طالبان درآمد، بوسیله سرویس اطلاعاتی پاکستان سازماندهی و رهبری شد. در جنوب، در منطقه خلیج فارس، سیاست‌های ایران با مخالفت جدی و رقابت نظامی-سیاسی دولت‌های عرب شبه جزیره عربستان که مورد حمایت ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی قرار دارند، روبروست. همچنین، ایران تحت فشار شدید ایالات متحده و برخی متحدان اروپائی آن قرار دارد. این در حالی است، که مناطقی از خاک عراق در غرب ایران، تحت کنترل نظامی امریکاست!

امروزه، ایران فقط با روسیه است که هیچ تضاد یا اختلافی ندارد که به طریق عادی قابل حل نباشد. گسترش روابط و همکاری روسیه-ایران بعنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی روسیه ارزیابی می‌شود. در حال حاضر شمار منافع نزدیک یا موازی دو کشور، هم در سطح ژئوپولیتیک منطقه‌ای و هم در حوزه روابط دو جانبه، بسیار بالاست. تهران علاقه قابل توجهی به گسترش تماس با روسیه نشان داده و آماده است که نه تنها در این مورد وارد مذاکره شده، بلکه

جمعیت مؤتلفه اسلامی، تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، یقین داشت، که ناطق نوری به ریاست جمهوری رسیده و راه برای جلب حمایت امریکا از دولت سرکوبگر آنها هموار خواهد شد. به همین دلیل، پیش از برگزاری این انتخابات، نه تنها محمد جواد لاریجانی را همراه با چهره مرموز بیت رهبری "حجازی" به انگلستان اعزام داشتند تا مراتب سرسپردگی دولت آینده را اعلام دارند، بلکه در تهران نیز، از طریق مطبوعات نقطه نظرات خود را در ارتباط با مناسبات دولت ناطق نوری با امریکا مطرح کردند. نقطه نظراتی که بکلی با مخالف خوانی‌های امروز مؤتلفه اسلامی در برابر عادی شدن ارتباطات با امریکا تفاوت دارد! در داخل کشور، اعلام این مواضع به عهده شخص حبیب الله عسگرآولادی دبیرکل مؤتلفه اسلامی گذاشته شد، که جبهه ارتجاع‌بازار می‌دانستند امریکا، روی حرف و نظر او بیش از هر مقام و شخصیتی در جمهوری اسلامی حساب باز می‌کند.

نقطه نظرات عسگرآولادی، همان زمان و بعنوان پیام‌های غیر مستقیم دولت احتمالی ناطق نوری به امریکا، در راه توده منتشر شد. مرور دوباره این نقطه نظرات، بعنوان اسنادی تاریخی، امروز که مؤتلفه اسلامی و عسگرآولادی بیانیه‌های ضد امریکائی صادر کرده و آنرا به عرصه ستیز با دولت محمد خاتمی تبدیل کرده، خواندنی است:

«امروز آن میش سال‌های اول انقلاب، شیرین‌ترین است که به عنایات خداوندی و حضور عظیم مردمی و رهبری ولایت فقیه، هیچ گرگی نمی‌تواند غلطی بکند. اگر در امریکا سیاستمداران سرعقل آمده باشند... می‌شود موضوع (رابطه) تحت بررسی قرار گیرد» (نقل از شماره ۸ نشریه "شما")

نان، مسکن، آزادی!

همزمان با ابراز نظر حبیب الله عسگرآولادی پیرامون اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی، نطق آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه در همین رابطه و سرمقاله‌ها و تفسیرهایی که مطبوعات وابسته به جبهه ارتجاع-بازار در تائید این نظر نوشتند و میزگرد هائیی که تلویزیون تحت سلطه این جناح برگزار کردند، مطبوعات مقابل نیز مطالب قابل توجهی را در تائید توسعه سیاسی منتشر کردند.

روزنامه سلام، در ستون "اگولوسلام" و به نقل از یکی از خوانندگان، کوتاه و موجز نوشت: «وضع معیشتی مردم طوری است، که شعار سالهای اول انقلاب مارکسیستها را مبنی بر "نان، مسکن، آزادی" به خاطر می‌آورد!» آقایی عمادالدین باقی، یکی از نویسندگان توانمند مذهب، که در مطبوعات جدید داخل کشور مقاله می‌نویسد و مصاحبه می‌کند، در روزنامه "توس" و در پاسخ به اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی نوشت:

«... کسانی سخن از تقدم توسعه اقتصادی می‌گویند. اینها همان کسانی هستند که تا چندی پیش در برابر مارکسیست‌ها که اقتصاد را زیر بنا می‌دانستند و قائل به تقدم عدالت اجتماعی بودند، پاهزار و یک دلیل آسان و ریسمان را بهم می‌یافتند تا فلسفه تاریخی مارکسیسم "زیر بنا" را دگرگون کرده و برعکس، فرهنگ، سیاست، اخلاق، مذهب و هرچه از آنها را زیر بنا کنند. شریعتی در میان این تضاد می‌گفت خدایا به روشنفکران ما بفهمان که اقتصاد زیر بنا نیست و به روحانین و مذهبیین ما بفهمان که اقتصاد اصل است. در سائیهانی که نیروهای چپ شعار "نان، مسکن، آزادی" می‌دانند، این جناح‌ها می‌گفتند: «مردم برای نان انقلاب نکردند» و امروز ناگهان به اولویت نان باور پیدا کرده‌اند... آنها نمی‌گویند که اگر نان بر آزادی مقدم است چرا با ایجاد ناامنی‌ها و برخورد نا سنجیده با انباشتگی ثروت، که خود ناشی از قدرت‌های باد آورده بود، این معرول را چنان عمده کردند و دستگاه مدیریتی را متزلزل ساختند و سرمایه‌های کشور را فراری دادند و یا از عرصه مبادلات اقتصادی خارج کردند که کشور را به رکود دهشتناک کنونی برسانند تا به مردم بیاوراند نان بر آزادی مقدم است، زیرا آزادی یعنی مرگ آمریت و انحصارطلبی و تحقق آن، عرصه را بر مخالفان توسعه سیاسی تنگ می‌کند.»

پول‌ها به جیب چه کسانی رفت؟

نویسنده دیگری بنام "یگانه جوادی" در روزنامه سلام، در همین رابطه نوشت: «... باید دید پیام دوم خرداد پس از آن، بسط و گسترش فعالیت‌های اقتصادی و مشارکت دادن آحاد ملت در رشد و توسعه بوده و یا اینکه مردم از سازندگی و عمران و نرخ رشد چند در صدی و انواع و اقسام سدها و پل‌ها و مهار انواع آب‌ها و دریاها (اشاره به نظرات هاشمی رفسنجانی در این ارتباط راه توده) به تنگ آمده بودند و می‌خواستند برای یک بار هم که شده سهمی در این سازندگی داشته باشند؟ تا نشان‌ها بین عده‌ای تقسیم نشود و سهام کارخانه‌هایی هم که قرار بود واگذار گردد سر از خانه‌های از ما بهتران در نیابند و بالاخره آنچنان نشود که چند ساله بخواهند ما را به پای کره و مالزی برسانند و نرفته بازمان گردانند...»

دولت ایران در جستجوی راه میانبر، سلاح‌ها و ادوات نظامی ساخت روسیه را از کشورهای سوسی مانند لهستان، اوکراین، بلغارستان و غیره تهیه می‌کند. آیا این ثابت نمی‌کند که منافع روسیه در رابطه با ایران، از جانب میپکس و بخصوص آن دولت‌هایی که مبتکرین و نویسندگان اصلی تحریمات ضد ایرانی هستند رعایت نمی‌شود؟

همکاری اقتصادی

همکاری اقتصادی روسیه-ایران دارای تجربه مثبتی است که طی سالها حاصل شده است. برای همکاری موثر و متقابل سودمند، مسکو و تهران زمینه‌های بسیاری وجود دارد. در میان محدودیت‌های تحمیل شده بر توسعه روابط اقتصادی تهران و کشورهای غربی، تهران آماده است تا استراتژی تجارت خارجی خود را به سمت روسیه که دارای تکنولوژی و منابع مورد قبول ایران می‌باشد، تغییر دهد.

موقعیت ژئواستراتژیک دو کشور، آنها را قادر می‌سازد که تساری طرح‌های مشترک که می‌توانند اهریسی خارج از چارچوب همکاری مشترک در جانبه داشته باشند را عملی کنند. طرح‌هایی مانند مخابرات، ترابری، تولیدات مشترک و دیگر طرح‌های مشابه. منافع مشترک روسیه و ایران، آنها را ملزم می‌کند که مشترک در برابر اقداماتی که شرکتشان را در طرح‌های نفتی دریای خزر محدود می‌کند ایستادگی کرده و برای حفظ نفوذشان در تحولات عوسمی منطقه دریای خزر مشترک اقدام کنند. روسیه و ایران با وجود دارا بودن ذخائر قابل توجه منابع طبیعی استراتژیک (نفت، گاز، معادن ذغال سنگ، اورانیوم، آهن و دیگر فلزات) با مشکلات مشابهی در بزرگ‌گیری این منابع برای توسعه اقتصادی خود روبرو بوده و براساس همه شواهد، می‌توانند در این زمینه در پاسخ به نیازهای متقابل خود، همکاری‌های مشترک داشته باشند.

گسترش قابل توجه روابط تجاری اقتصادی، علمی و فنی بین دو کشور، بزرگ خود می‌تواند باعث درگیری دولت‌های منطقه در این همکاری‌ها شود. پیوندهای درون منطقه‌ای با محتوای مثبت و واقعی را پس ریخته و نهایت به عادی شدن وضعیت نظامی-سیاسی در جنوب کمک کند. فراتر از این، با توجه به توانایی‌های بالقوه روسیه و ایران، تشکیل یک محور ثابت همکاری روسیه-ایران می‌تواند لوازم اجرای طرح‌های عظیم و برجسته منطقه‌ای را فراهم کند.

موانع سیاسی

در حال حاضر، به نظر می‌رسد موانع اصلی گسترش روابط و همکاری‌های روسیه-ایران عدت موانعی سیاسی باشند. سیاست روسیه نسبت به ایران از جانب غرب، بخصوص ایالات متحده که از دست رفتن مواضعش در ایران را هنوز هم نپذیرفته و امید به بازگشت آن کشور به منطقه نفوذ خود را دارد، از نزدیک دنبال می‌شود. براساس گزارش‌های رسانه‌های عوسمی، هیچ موضوع مهم دیگری بجز طرح و بحث اطلاعات جدید و بیشتر از قبل، از جانب ایالات متحده پیرامون خطر ایران و بحث‌های مربوط به ضرورت خود داری روسیه از همکاری با ایران، در ملاقات‌های مقامات بلند مرتبه روسی-امریکائی، از آن جمله، در چارچوب کمیسیون آلگور و "آرنولدین" (معاون ریاست جمهوری آمریکا و نخست وزیر سابق روسیه) وجود ندارد. این سؤال مطرح است که چرا مقامات آمریکائی چنین مصرا نه در انتقال این همه ترس از ایران به طرف‌های روسی خود می‌کوشند؟

به نظر می‌رسد، روسیه و همه دفا تر آن که در بخش ایران کر می‌کنند، از واقعیات ایران، سیاست‌های رهبری سیاسی آن و آنچه که از این سیاست‌ها برای طرف روسی قابل قبول بوده و یا غیر قابل پذیرش است، تصویر بسیار خوبی دارند. ولی ضروری است که یک ارزیابی متوازن از منطقه حمایت دولتی از جنبش‌های اسلامی خارج از ایران، بخصوص جنبش‌های شیعی و همچنین تبلیغ افکار اسلامی که از اولویت خاصی در فعالیت سیاسی خارجی ایران برخوردارند، ارا نه شود. هر چند خطر این اقدامات برای ما از خطر گسترش نفوذ فرهنگی و ایدئولوژیک غرب در روسیه، یا فعالیت‌های گسترده انحصارات نفتی غرب در کنار گذاشتن روسیه از طرح‌های نفتی دریای خزر بیشتر نیست. نفع واقعی روسیه اساسا در توسعه روابط و همکاری با ایران بوده و این بهترین تضمین در برابر عامل اسلامی است که به‌شابه تهدیدی نسبت به منافع ملی دولت روسیه ممکن است مطرح شود.

از دیگر عوامل بازدارنده گسترش روابط روسیه-ایران می‌توان از روند پیچیده و چندین مرحله‌ای اتخاذ و اجرای تصمیمات در حوزه روابط خارجی در روسیه، تمایل به کسب نتیجه فوری و فقدان علاقه به طرح‌های بلند مدت را نام برد. عدم کارائی مقامات رسمی که در اکثر موارد موافقت‌نامه‌های جاری را نادیده می‌گیرند، باعث بی‌اعتمادی می‌شود.

زمینه‌ها و خطوط و اشکال مشخص همکاری سودمند برای طرف روسی را نیز پیشنهاد کند.

پتانسیل موجود، برای توسعه روابط تجاری، اقتصادی، علمی، فنی و غیره بین روسیه و ایران از برخی طرح‌هایی که تاکنون عملی شده‌اند، از آنجمله فروش تسلیحات روسی به ایران، شرکت روسیه در ساختمان نیروگاه هسته‌ای بوشهر، تجربه اخیر همکاری شوروی-ایران در زمینه‌های ذوب آهن، تولید ذغال سنگ و انتقال گاز طبیعی ایران، مشهود است.

در این مرحله، تعهدات روسیه، برآمد از شرکت آن در تحریم‌های بین المللی علیه ایران و دیگر موافقت‌نامه‌هایی که آشکارا ماهیتی تبعیض آمیز در برخورد با ایران دارند، مانع عمده‌ای بر سر راه گشایش همکاری روسیه-ایران است. همه این تعهدات اغلب مانع همکاری سودمند با آن کشور است. درعین حال، در مواردی که روسیه پایانداری نشان می‌دهد (مانند فروش لوازم نیروگاه هسته‌ای بوشهر) برای سیاستمداران و دیپلمات‌های غربی چاره‌ای جز پذیرش واقعیت باقی نمی‌ماند. در این تردیدی نیست که قراردادها و موافقت‌نامه‌های بین المللی بایستی رعایت شوند، ولی به همان میزان هم مهم است که منافع ملی ما در این روند لطمه نخورند.

به فرض اینکه ماهیت نظام سیاسی در ایران دستخوش دگرگونی‌های جدی شود (و این عملا چیزی است که نیروهای مشخص و معلومی در جهان علاقه به دیدن آن دارند) پس‌اندگی می‌توان تفسیرات ژئواستراتژیک منفی در جنوب (روسیه) را انتظار داشت. تهران از امکان چنین تغییراتی آگاه بوده و به برقراری آنچنان همکاری با روسیه تمایل نشان داده که تا حد مشخصی خصوصیات همکاری استراتژیک در دفاع از منافع ملی دو کشور را بخود بگیرد.

گسترش روابط با ایران بیش از آنکه تابع ملاحظات پراگماتیک قرار گیرد، به سبب مزایا و جنبه‌های اقتصادی باشد. مدت ژئواستراتژیک را در نظر داشته باشد، از این دو مهم است که امروز به تعریف خط استراتژیک در روابط ایران-روابطان به ایران و ارزش واقعی این روابط را بوضوح مشخص کنیم.

از نقطه نظر ژئوپولیتیک، نزدیکی و همخوانی منابع روسیه و ایران، قبل از هر چیز بوسیله شباهت بین موقعیت ژئوپولیتیکی که هر دو کشور در مرحله تاریخی فعلی، خود را در آن می‌یابند، مشخص می‌شود. هیچیک از این دو کشور، شریک یا هم پیمان قابل اعتمادی در نزدیکی مرزهایشان ندارند. روسیه و ایران مورد توجه شدید دولت‌های عسده جهان قرار دارند. دولت‌هایی که خود سرانه تصمیم به محدود کردن منطقه نفوذ مسکو و تهران در جنوب (روسیه) گرفته و آنرا منطقه منافع حیاتی ایالات متحده و غرب اعلام کرده‌اند. روسیه و ایران، براساس همه شواهد به یک اندازه نسبت به تکامل روندهای مشخص ژئوپولیتیک در منطقه ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی، در چارچوب برنامه همکاری برای صلح، ددینه می‌شوند. روسیه و ایران در طلب جایگاهشان در ساختار سیاسی جهان مجبورند که در برابر فشارهای خارجی ایستادگی کنند.

منشاء تهدیدات موجود نسبت به منافع ملی روسیه و ایران، تقریبا یکسان بوده و موارد زیر را در بر می‌گیرد: تهدیدات ناشی از فعالیت نیروهای جدائی طلب و ناسیونالیستی که از خارج حمایت می‌شوند، حضور نظامی دائمی دولت‌های غربی در منطقه جنوبی و استفاده فعال غرب از نیروی نظامی در جهت تضمین منافع استراتژیک آن در خاورمیانه و نزدیک، نفوذ فعال و گسترده فرامیشتی‌های غربی و در راس آنها شرکت‌های نفتی، در اقتصاد کشورهای تازه استقلال یافته، بعنوان پیش درآمد الحاق این کشورها به منطقه منافع حیاتی غرب در جنوب (روسیه).

تاس‌های نظامی

تاس‌های نظامی-فنی دو کشور می‌تواند در گسترش همکاری همه جانبه روسیه-ایران نقش مهمی ایفا کند. علاقه ایران به همکاری مستر در این زمینه، موضوع پنهانی نیست. نیروهای نظامی ایران میزان قابل توجهی تسلیحات ساخت شوروی یا روسیه در اختیار دارند. این تسلیحات شامل سلاح‌های زرهی (تانک، خودرو و نفربرهای زرهی)، توپ‌های صحرانسی، تاسیسات دفاع ضد هوایی (توپخانه ضد هوایی، مجتمع موشک‌های ضد هوایی، موشک‌های ضد هوایی متحرک)، هواپیماهای جنگنده، زیردریایی و سلاح‌های کوچک می‌شود. طرف ایرانی تقاضای ثابتی برای عرصه ملزومات نظامی جدید، تحویل قطعات یدکی، مهمات، تدارکات و تاسیسات نگهداری و تعمیر نشان می‌دهد. ظرفیت‌های روسیه در برآوردن نیازهای ایران، در این زمینه نامحدود است. ترمز اصلی در تحقق بخشیدن به امکانات موجود، تعهد رسمی روسیه به حفظ رژیم بین المللی تحریم علیه ایران است. تحت این شرایط،

دوران از سرگشت جهان و بشر به سر می برد؟ چه میدانی برای عمل به دست می آورد؟ و پرسش های بسیار دیگر که او نمی داند و کسی نمی داند و او در تاریکی گام بر می دارد.

تأثیر متقابل دو طبیعت، طبیعت هستی فرد و طبیعت محیط او یا تمدن اجتماعی، تمدن پیرامون او و دوران تاریخی او، او را در ورای اراده او، می سازد. تاکنون چنین بوده است که هر انسانی محصول یگانه و تکرار نشدنی این دو جبر است: جبر طبیعی و جبر اجتماعی بوده است و اراده ای که در او نهفته است، با آن که با این جبر می رزمند تا راه خود را در خورده خواست خویش بگشاید، هنوز به آن درجه از تأثیر نرسیده است. بدون شک این اراده روزی به یک عامل "کیهانی" بدل خواهد شد و خود آگاهی انسانی به جانی خواهد رسید که در مقابل خدایان زورمند و زورگوی طبیعی و اجتماعی خواهد ایستاد. ولی هنوز آن زمان با تمام تجلی اش نزدیک نیست. هنوز باید علم رازهای بسیاری را بگشاید و عمل، نیروهای فراوانی را متراکم کند و به کار اندازد تا انسان "کیهانی" جای انسان خرد و ناتوان تاریخی امروز را بگیرد. برای ما که در دوران ناتوانی و تفرقه تبار انسانی زیسته ایم، این دوران رویای زربنه دور دستی است که تنها می توان درباره اش افسانه پردازانه سخن گفت.

مرگ

مرگ برای موجود زنده خود آگاه فاجعه ایست که بالا دست ندارد و به همین جهت ایثار انسان ها در راه همنوعان این اندازه مورد تجلیل ما است. مرگ سایه تاریک خود را بر بساط رنگین زندگی می افکند و عزالت و تنهایی ما را از اندوه و درماندگی می آید. برای رستن از دلهره دائمی مرگ، که پیری پیش آست، عجالتا چاره نیست، جز در مرگ زیستن و برای پذیرش آماده بودن و آن را دست آموز ساختن.

من مطالبم زوری می رسد که فاصله بین زایش و مرگ به نزدیک دو سده برسد، انسان فراموش کند که از نیروی جسی و مغزی خود، تا دیری و به شکلی عقلانی و اجتماعی، برخوردار باشد؛ یعنی به لذت غیر حیوانی، به لذت ملکوتی دست یابد. دانش می تواند مرگ را آسان کند و از فاجعه آمیزی آن بکاهد. نیل به این هدف حتی در سطح علم و تکنیک امروز ممکن بود، اگر بازرگانان سود و وز، برای صیانت نظام آدم خواری خود، "جنگ" را به بت اعظم بدل نمی کردند و کوهی طلا و سلاح در پای این بت انبار نمی ساختند...

باری، مرگ می آید و آدمیزاد پس از مرگ چهره ای دگرگون دارد. هر کس از این شیخ بی دفاع چیزی می سازد. کسانی همیشه نامفهوم می مانند. اسراری همیشه در پرده است. مسائل قلب و مغز می شود. ولی انسان های بسیاری با عمل و سخن خود در میان ما زنده اند. ما هنوز از "زرتشت"، از "هرودوت"، از "همر"، از "مارکس" و از میلیون ها و میلیون ها تن دیگر سخن می گوئیم. این بخش نامرئی نفوس گذشته در میان ما، بی خود آگاه، به زیستن خود ادامه می دهند و "بقا روح" در برابر ما است.

سطح تاریخ سال به سال پر آب تر و توفنده تر می شود. گذشته ما را فرو می بلعد. زمان چون ماسه ای بسیار نرم و لغزان از میان انگشتان ما می سرد، پایان "با تمام های مطمئن فرا می رسد، چراغ اعجاز آمیز "خود آگاهی" خاموش می شود و نخست در گورستان زمین و سپس در گورستان خاطره ها سایه ای و لکه ای باقی می ماند. ای چه بسا زبان و منطق اندیشه شان نخست فروت و سپس نابود می گردد.

می گویند ذره اسرار آمیزی به نام "تاکیون" وجود دارد. این عجالتا یک فرض است. تاکیون از "فوتون" که واحد و ذره (یا کوانت) نور است، سریع تر حرکت می کند، یعنی بیش از ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه! برخی دانشمندان پندار پرور چنین می انگارند که روزی خواهد رسید که ما، به یاری دستگاه های عکاسی و تلویزیونی "تاکیونی" می توانیم بازتاب رویدادهای پیشین تاریخ را که در فضای بی پایان شناور است، با گام های تند صیاد "تاکیون" شکار کنیم و مثلاً عین نبردهای "فارسال"، "سالامین"، "آوسترلیس"، "استالین گراد" یا چهره ها و داستان های مشهور و نامشهور را، چنان که بوده اند احیا. نمایم. بقا روح، آن گاه، تنها در عرصه "یاد" نیست، بلکه جسم نیز سایه "تاکیونی" خود را به ما عرضه می دارد. و این نوعی غلبه بر مرگ است...

به بدترین آنها (انسان ها) رحم آورید و بهترین آن ها را بستانید و اگر شما از کسانی باشید که سرانجام دوران طولانی تفرقه طبقاتی و مخصوصه آتشین بشر را گذرانده، به صلح جاوید و برادری همگانی دست یافته باشید، اجازه دهید، که ما به شما غبطه خویریم و شما در حق ما درک انسانی عمیق داشته باشید.

از میان برداشتن موانع موجود بر سر راه گسترش همکاری متقابل سودمند بین روسیه و ایران، می توان روابط بین دو کشور را به سطح نویسی ارتقاء داده و این روابط را به عامل مثبت مهمی در وضعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک جنوب تبدیل کند. گسترش روابط متقابل سودمند بین روسیه و ایران در بلند مدت می تواند به عامل ثبات در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی تبدیل شود.

در مقیاس سراسر روسیه، تکامل مثبت روابط روسیه-ایران می تواند در قفقاز شمالی و دیگر مناطق در فدراسیون روسیه که دارای تمرکز بالای جمعیت مسلمان هستند، به ثبات اوضاع کمک کند. همیشه می توان با ایران و رهبری آن بر سر موضوعات ایمان مذهبی به توافق رسید.

توسعه همکاری بین روسیه و ایران، همزمان می تواند واکنش منفی نه فقط واشنگتن و متحدان غربی آن، بلکه شاری از دولت های عرب منطقه (امارات متحده عربی، کویت، عمان، عربستان سعودی) که روسیه اخیراً با آنها روابط خوبی داشته است را، برانگیزد. در این مورد، وظیفه سیاست خارجی روسیه باید اطمینان از این باشد که گسترش روابط با ایران موجب نگرانی رهبران دولت های عرب فوق الذکر نشود.

با انتصاب پریساکف به وزارت امور خارجه، امید می رود که سیاست روسیه نسبت به ایران، متعادل تر شده و کلاً در خدمت منافع ملی روسیه قرار گیرد، از جمله قدم های اولیه ای که در این ست برداشته شده اند، می توان از امضای یادداشت همکاری بین روسیه، ایران و ترکمنستان، در ملاقات وزیران خارجه کشورهای حوزه دریای خزر که در نوامبر ۱۹۹۶ در عشق آباد منعقد شد نام برد.

در کنار سفر پریساکف به تهران و مذاکرات او در ۲۲ و ۲۳ دسامبر ۹۶ با مقامات ایرانی، رویداد دیگر، امضای پروتکنی پیرامون نتایج اولین نشست کمیسیون همکاری های تجاری و اقتصادی روسیه و ایران است. براساس این پروتکل، که در اوایل دسامبر ۹۶ در مسکو به امضاء رسید، طرفین توافق کردند که در زمینه انرژی، صنایع پتروشیمی، تولید گاز، و انتقال و تصفیه نفت همکاری کنند. بموجب تخمین وزارت امور اقتصاد خارجی روسیه، تا سال دو هزار، تجارت بین دو کشور سالانه بالغ بر ۴ میلیارد دلار خواهد شد. بنابراین، به موضوع روابط روسیه-ایران، از نقطه نظر بهبود گسترش آنها براساس منافع متقابل می توان و باید از چشم انداز وسیع منطقه ای و نه بستانه موضوعی صرفاً دو جانبه، نگاه کرد.

(بقیه یاد مانده های "احسان طبری" از ص ۵۵)

آن اندازه ناهمسان با شهرهائی که طی سی سال در آن ها زیسته بودیم و نیز با تهرانی که ترک کرده بودیم: محصول عجیب الخلقه سرمایه داری وابسته که مامای شوم کودتای ۲۸ مرداد زایلنده و رویانده بود.

در اثر سرریز روستائیان، مردم نیز تغییر چهره و لهجه داده بودند. به نظر من همه چیز غریبه بود و روح می بایست تقلانی به کار برد تا خود را با این محیط آشفته، با این آمیزه مدرنیسم آمریکایی و خود سازی پوچ شرقی جور کند. ولی احساس من این بود که به سنگر تاریخی خود برگشته ام. بدون نوعی سرگیجه برای وطن، عزم از همان آغاز جزم بود که آزمون مهاجرت تکرار پذیر نیست. باید در سرنوشت مردمی که گوشت از گوشت و خون از خون و زبان از زبان و جان از جان آن ها است، شرکت جست و بد و نیک و داد و یا بی داد زمانه ای که بر این انسان ها، که باشندگان گورگاه پدران ما هستند، می گذرد، هم نوا بود.

درد بر تو ای دماوند! هنوز آن جا با تاج سپید خود ایستاده ای، ای فرشته صدفین که هزاره ها تماشاگر ماسه جان دار و بی جان در دو سری خود بوده ای و هستی؛ در آن سو که خزر می خروشد و در این سو که کویر شنگرانی خفته است. اینک من، فرزندی که با موی سیاه و دلی از امیدها سپید رفتم، و اینک با موی سپید و دلی از غم ها سیاه باز آمدم.

فرد و تاریخ

فرد انسان، در تاریخ طبیعت و در تاریخ خود، زمان و مکان بسیار ناچیزی را اشغال می کند و عملش در برابر عمل طبیعت و عمل بشریت تاریخی، در مقیاس کوچکی است. او زندانی محیط طبیعی و تاریخی است. او کیست؟ کجائی است؟ چه اندازه عمر می کند؟ به کدام زمره یا طبقه تعلق دارد؟ سجایا و مختصات جسمی و روحی او چگونه است؟ به چه زبانی سخن می گوید؟ چه رویدادهای مساعد یا نامساعدی در زندگی کوتاهش رخ می دهد؟ در چه

«...مخالفان خاتمی که خود پیشگام برقراری رابطه با امریکا و انگلیس از طریق نامه‌های کذائی و مذاکرات لندن بوده‌اند، به دنبال ایجاد یک حکومت استبدادی هستند که با مذاکرات پشت پرده، حمایت امریکا و انگلیس را جلب و خلاص پایگاه مردمی خود را جبران کنند و طبقاً تمایلی به برخورد با مسئله امریکا به گونه‌ای شفاف و علنی و حتی از موضع قدرت ملی و مردمی ندارند.»

انتقادهای صریح که در دوران اخیر از سیاست خارجی جمهوری اسلامی، بویژه سیاست‌های سال‌های اخیر شروع شده، در واقع انتقادهای صریحی است از رهبر جمهوری اسلامی، که از بنو رسیدن به این مقام، سیاست خارجی را در اختیار خود داشته و علی‌اکبر ولایتی، تنها بعنوان مجری فرامین وی، بعنوان وزیر خارجه انجام وظیفه می‌کرده‌است. تیرگی روابط ایران با آلمان، بدنبال دادگاه میکونوس و همچنین روابط تیره فرانسه و ایران که در این مقاله به آن اشاره شده مربوط است به «ساجرای محاکمه عاملین ترور شاپور بختیار. این انتقادات، در آستانه برگزاری انتخابات مجلس خبرگان دارای اهمیتی است که باید به آن توجه داشت.

ولایت مطلقه، یعنی همان سلطنت سرنگون شده!

در همین شماره عصرما و در پاسخ به سخنان یکی از روحانیون وابسته به حجتیه بنام «فردوسی پور» که ست مشاور رئیس قوه قضائیه را نیز دارد. پاسخ قابل توجهی داده شده‌است. فردوسی پور، در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه بر ولایت مطلقه فقیه تأکید کرده و آنرا برگزیده ولی عصر برشمرده که خبرگان رهبری فقط نقش کشف او را دارند!

عصرما، در یکصدمین شماره خود، در پاسخ به این استدلال «فردوسی پور» نوشت:

«... در جامعه‌ای که سلطنت مطلقه و فوق قانون شاه را در حلقه تاریخی خود دارد، طرح نظریاتی نظیر نصب ولی فقیه از سوی خانواده ولایت مطلقه به عنوان تئوری مبنای نظام، به سرعت همان سلطنت را در اذهان تداعی کرده و به اعتراض عمومی از اصل ولایت فقیه می‌انجامد. لذا آنان که با طرح اینگونه نظریات سعی در استحاله قانون اساسی و بی‌اعتبار کردن آن را دارند، در واقع بر سر شاخ بن می‌برند و تیشه به ریشه ولایت فقیه می‌زنند.»

افسانه اکثریت و اقلیت در مجلس اسلامی

بدنبال استیضاح عبداً لله نوری، وزیر کشور پیشین در مجلس اسلامی، مسئله اقلیت و اکثریت کنونی در مجلس اسلامی یکبار دیگر به مطبوعات داخل کشور کشیده شد. هم در جریان تقلب در شمارش آراء استیضاح عبداً لله نوری و هم در جریان رای اعتماد به موسوی لاری، وزیر کشور جدید، مشخص شد، که اکثریت کنونی جبهه ارجاع‌یازار در مجلس اسلامی در مرز شکنندگی قرار دارد و با وقوع چند حادثه اجتماعی و تشدید جنبش اعتراضی مردم ایران، این اکثریت بسرعت به اقلیت تبدیل شده و در درون همین مجلس کنونی نیز، گروه‌بندی‌های جدید می‌توان شکل بگیرد و حتی ترکیب کنونی هیات رئیسه مجلس را نیز دگرگون کند. فعال شدن حجت الاسلام «حسن روحانی»، دبیر شورای امنیت ملی و نایب رئیس مجلس اسلامی، در هفته‌های پس از رای اعتماد مجلس به موسوی لاری، از یکسو و انزوای فراکسیون جمعیت مؤتلفه اسلامی به رهبری نایب رئیس دیگر مجلس، یعنی «محمد رضا باهنر» از سوی دیگر، این احتمال را بیش از پیش تقویت می‌کند.

نشریه عصرما، در یکصدمین شماره خود، مسئله اکثریت و اقلیت کنونی در مجلس اسلامی را شرح زیر تفسیر کرده‌است:

«... جناح راست تنها روزنی را که می‌تواند برای جولان دادن اکثریت ادعائی خود بیابد، مجلس است و این افسانه نیز هر روز بیش از دیروز فرو می‌ریزد. اولین بار در فضای پس از ۲ خرداد هنگامی که رهبران فراکسیون راست مجلس از پیش اعلام کردند به سه تن از وزرای پیشنهادی رئیس جمهوری رای نمی‌دهند و رای مجلس به آقایان نوری، مهاجرانی و مظفر نشان داد جناح راست تنها ۸۹ وفادار قسم خورده دارد. ترکیب آراء در جریان رای اعتماد مجلس به موسوی لاری نشان داد جناح راست حتی نتوانسته است اعضای خود را به وحدت در رای راست دادن هدایت کند. شنیده شده است که آقای باهنر در جلسه قبل از رای اعتماد آقای لاری، به نمایندگان جناح راست توصیه کرده بود یا همه به آقای لاری رای بدهند و یا متیفاً از رای اعتماد به ایشان خود داری کنند.»

یکصدمین شماره نشریه "عصرما":

"ولایت مطلقه"

همان "سلطنت" سرنگون شده است!

* سؤالاتی پیرامون سیاست‌های استراتژیک خارجی جمهوری اسلامی، که رهبر جمهوری اسلامی بسایه پاسخگوی آن باشد!

یکصدمین شماره نشریه «عصرما»، بصورت ویژه‌نامه‌ای در خصوص عملکردهای دوران اخیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نواقص مطالبی که در این نشریه منتشر می‌شود و اظهار نظرهای چهره‌های از دو جناح چپ و راست در مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی منتشر شد. عمده‌ترین و اساسی‌ترین انتقادی که به عملکرد دوران اخیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شده‌است، همانا غفلت از سازماندهی و متشکل ساختن نیروهای هوادار آرمان‌ها و خط مشی این سازمان است. اساسی‌ترین نقشی که اغلب نظره‌ندگان درباره نشریه «عصرما» داشته‌اند، همانا ارائه تحلیل‌های مشخص از اوضاع ایران، روشن ساختن افکار عمومی نیروهای مذهبی و بردن افکار و اندیشه‌های منعکس در این نشریه، در میان بخش‌های مختلف حاکمیت است.

در همین شماره و در مقاله «جرات و جسارت انقلابی»، از جمله در باره عملکردهای جمهوری اسلامی در ارتباط با سیاست خارجی و ضرورت داشتن یک استراتژی منسجم در این زمینه، انتقادهای اصولی مطرح شده‌است، از جمله می‌خوانید:

«... آیا در جنگ ۸ ساله با عراق، بدون داشتن استراتژی مشخص می‌شد دست به عملیات گسترده زد و نتایج پیروزمندانه، جز به صورت موردی و تصادفی به دست آورد؟ البته یکی از کاستی‌های ما در جنگ ۸ ساله نیز همین بود. طولانی شدن جنگ، مشکلات سال آخر و... جنگی ناشی از فقدان استراتژی بلند مدت و همه جانبه بود.

آیا بدون داشتن برنامه‌های ۵ ساله و یکساله مدرن و منسجم، می‌توان بر مشکلات اقتصادی کشور غلبه کرد؟ یک علت اینکه امروز شاهد آسیب پذیری اقتصاد کشور در اثر کاهش قیمت و درآمد نفت هستیم، فقدان استراتژی است.

آیا بدون داشتن استراتژی سیاست خارجی، در شرایط حساس کنونی جهان و منطقه، می‌توان گام‌های موثر و هماهنگ در روابط خارجی برداشت؟ آیا تجربیات گذشته در این مورد آموزنده نیست؟

آیا در ایجاد جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس، در سال‌های آخر جنگ تحمیلی، که تقریباً تمامی کشورهای جهان را در مقابل جمهوری اسلامی قرار داد، فقدان استراتژی در سیاست خارجی موثر نبود؟

آیا موضع‌گیری ما در جنگ خلیج فارس بر یک استراتژی همه جانبه استوار بود؟

آیا تیرگی روابط ما با فرانسه و آلمان در سال‌های آغازین و انتهای دولت پیشین، مبتنی بر یک استراتژی دقیق و حساب شده بود؟

در ادامه این مقاله مشروح، خطاب به جناح راست، که خواهان زد و بند پنهان با امریکا، آمده‌است:

جزئیات بیشتری درباره "کتابچه حقیقت"، که توسط وزارت اطلاعات و امنیت و بازجوهای زندان اوین، علیه حزب توده ایران در داخل کشور تهیه و توزیع شده است!

چرا تبلیغات خصمانه علیه حزب توده ایران تشدید شده؟!

در فاصله دو شماره ۷۴ و ۷۵ راه توده، چند نامه و پیام پیرامون "کتابچه حقیقت"، که در ایران منتشر شده و خبر آن در شماره ۷۴ راه توده منعکس شد، دریافت داشته ایم. بسیاری خواهان جزئیات بیشتری پیرامون این توطئه جدید علیه حزب توده ایران شده اند. در همین فاصله اخبار دیگری پیرامون انتشار کتابچه های مشابه، علیه برخی فعالان و شخصیت های آزادیخواه مذهبی در ایران بدست ما رسیده است. از جمله در اصفهان و در پادگان های سپاه پاسداران. این اخبار را نیز در زیر می خوانید.

اما، آنچه که درباره جزئیات بیشتری پیرامون "کتابچه حقیقت" می توان نوشت و نشانه های توطئه دستگاه های امنیتی کشور علیه توده ای های اعدام نشده در داخل کشور را نشان داد و انگیزه منتشرکنندگان جزوه را جستجو کرد، اینگونه است:

در مقدمه کتابچه حقیقت، نوشته شده است که (کلیه اطلاعاتی که اشاء می شود در اختیار ارگانهای اطلاعاتی-امنیتی حکومت قرار دارد و تنها خود حزب، بدنه و اعضای حزب و حتی اکثریت اعضای رهبری کنونی حزب از آن آگاهی ندارند.)

راه توده: همین بند از مقدمه کاملاً آشکار می سازد که منتشرکنندگان "دفرجه حقیقت" آرشیوهای محرمانه وزارت اطلاعات، دادستانی اوین و پرونده های بازجویی از رهبران حزب را در اختیار دارند. اطلاعات و مندرجات آرشیوی که بنا به نوشته تنظیم کنندگان "کتابچه حقیقت" در اختیار ارگان های اطلاعاتی و امنیتی قرار دارد و حزبی ها از صدر تا ذیل از آن بی اطلاعند!

منتشر کنندگان جزوه، در پایان مقدمه خود می نویسند:

«... تمایل ما آن بود که در زمان حیات رهبران آزاد شده حزب که از این مسائل آگاه بوده و هستند و اینک در داخل کشور زندگی می کنند، این کتابچه منتشر شود...»

راه توده: این اندیشه خیرخواهانه منتشرکنندگان جزوه نیز، برای ضد تبلیغ علیه باقی ماندگان رهبری حزب در داخل کشور، آشکارتر از روز است.

نویسندگان کتابچه حقیقت، که البته متکی به استادی که در اختیار دارند. برخی اطلاعات بازجویی های زیر شکنجه و مسائل داخل زندان را چاشنی تحریکات، تحریفات و یورش جدید تبلیغاتی علیه حزب توده ایران و توده ای های جان بدر برده در داخل کشور کرده تا این زهرپاشی ها دقیق و حساب شده، نفهیده وارد مغز و بدن خواننده جزوه شود، بینیم چگونه قتل عام زندانیان سیاسی را توضیح می دهند:

«... در ۲۶ تیر ماه ۶۷ سعید آذرنگ و کیومرث زرشناس اعدام شدند. کیومرث زرشناس در لحظه اعدام شعار می داد: مرگ برخدا!!! پس از آن زمان کشتارهای دسته جمعی زندانیان آغاز شد»

راه توده: ساده ترین سؤال در این ارتباط آنست که نویسندگان کتابچه حقیقت، در میدان اعدام چه می کرده اند که شاهد شعار "مرگ برخدا" توسط زندان یاد زرشناس بوده اند؟ و اساساً چنین شعاری، شعار یک توده ایست؟ حتی اگر در برابر مرگ جوخه اعدام قرار گرفته باشد؟

بینیم در ستیز با توده ای های زندان مانده در داخل کشور، نویسندگان تهیه کنندگان جزو چگونه سپاسی می کنند:

«... پس از کشتارها، چند روز بعد "حاج ناصر" به بند آنها می آید و ما را توضیح می دهد و می گوید از این به بعد دیگر کسی از این بند اعدام نخواهد شد. کیانوری با شنیدن سخنان "حاج ناصر" از خوشحالی که سایه مرگ از او دور شده، بدون توجه به قتل عام های وسیع زندانیان در چند روز گذشته، قهقهه می زند...»

راه توده: بازهم ساده ترین سؤال اینست که چه کسی شاهد این قهقهه بوده است؟ جز خود حاج ناصر، یکی از سر بازجوهای رهبری حزب؟ که با احتمال بسیار کتابچه حقیقت مستند با استادی که او در اختیار دارد و به دستور احتمالی خود او تهیه شده؟ و باز هم احتمالاً، در انتشاراتی مصادره شده حزب، "ابوریحان" به چاپ رسانده شده است؟

نویسندگان و منتشر کنندگان کتابچه حقیقت، در ادامه خبر قهقهه و پایان قتل عام زندانیان، می نویسند:

«... مسئولان زندان و دادستانی تعدادی از زندانیان باقی مانده را به تالار وحدت بردند. از حزب کیانوری و پرتوی سخنرانی کردند و از آنجا همه افراد را سوار بر اتوبوس به جلوی دفتر سازمان ملل بردند، تا آزادی آنها را به عنوان یک عفو عمومی به نمایش بگذارند.»

راه توده: تا آنجا که از قول برخی از حاضران در این جلسه سخنرانی در تالار "وحشت" نقل شده است، اولاً این جلسه بلافاصله پس از قتل عام برپا نشده بود و حاج ناصر، کیانوری را از زندان افرادی به این تالار آورده بود. برخی از حاضران در این مراسم نقل می کنند، که کیانوری را از سلول افرادی و بنا دست های زخمی، در حالی به تالار آوردند، که یک پایش را به زحمت روی زمین می کشید و با ایاء و اشاره در جستجوی کسب خبر درباره حوادث اخیر آن روزها در زندان بود و بدرستی نمی دانست، چه گذشته است!

جزوه شامل ادعاهائی درباره سازمان مخفی حزب، اسناد، ارتباط ها و... است که حداقل نادرست بودن پاره ای از آنها توسط کسانی که جان به سلامت برده اند، با "راه توده" در میان گذاشته شده است، که ما بوقع خود در باره آنها خواهیم نوشت.

در فاصله دو شماره "راه توده"، دوستان، علاقمندان و خوانندگان راه توده، حدسیات خود پیرامون برخی افراد، بعنوان نویسندگان و تهیه کنندگان کتابچه یا ما در میان گذاشتند. در این ارتباط، تحلیل عدم امکان ما برای تبیین صحت این حدسیات، تنها می توانیم انگیزه های منتشر کنندگان این نوع جزوه را تحلیل و تفسیر کنیم و رد پای مقامات امنیتی و اطلاعاتی را در آنها یافته و برای افشاء کردن این نوع توطئه ها آنها را نشان دهیم.

همانگونه که در ابتدا یاد آور شدیم، مهمترین سؤال در ارتباط با این جزوه آنست، که چرا این جزو اکنون و علیه توده ای ها زنده مانده پخش شده است؟ جزوه ای، که حالا مشخص شده جزوات مشابه آن، علیه دیگر نیروها نیز بطور همزمان و با مضامینی مشابه تهیه و توزیع شده است.

ابتدائی ترین پاسخ آن است، که بیم از حضور سایه بلند حزب توده ایران بر سر جنبش کنونی مردم ایران، انگیزه اصلی برای تهیه این جزوه بوده است!

"کتابچه حقیقت"، علیه نیروهای مذهبی

در اصفهان، کتابچه ۳۶ صفحه ای، با همان اهداف و اغراض، که "کتابچه" حقیقت، علیه رهبران حزب توده ایران منتشر شده، علیه جمعی از مشهورترین چهره های دولت کنونی، مبارزان شناخته شده مذهبی، سران نهضت آزادی ایران و... منتشر شده است.

اگر کتابچه حقیقت، علیه حزب توده ایران، خطاب به "دردمندان چپ کشور" نوشته شده، کتابچه ۳۶ صفحه ای علیه مبارزان شناخته شده مذهبی، که اکنون روبروی ارتجاع مذهبی ایستاده اند، خطاب به نیروهای دردمند مذهبی نوشته شده است!

کتابچه ۳۶ صفحه ای علیه مبارزات مذهبی امضای "حزب ا ل ل اصفهان" را دارد!

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که گوشه هایی از مندرجات کتابچه ۳۶ صفحه ای مورد بحث را منتشر کرده می نویسد: «آنها (یعنی نویسندگان کتابچه ۳۶ صفحه ای) تحت عنوان باصطلاح "همکاران باند رو سیاه از زبان رئیس باند" جمعی از کسانی را که سابقه انقلابی آنها غیر قابل انکار است و هم اکنون در مصادرات کلیدی نظام مشغول به خدمتند را آماج حملات خود قرار داده اند. نگاهی به ترکیب ناهمگون آیت الله منتظری، آیت الله طاهری، مهدی هاشمی، عبد الله نوری، عباسعلی روحانی، فضل الله صلواتی، بهزاد نبوی، ابراهیم یزدی، عزت الله سبحانی و حبیب الله پیمان در این لیست، پراکندگی قوای تحلیل حضرات را آشکار می سازد. جالب تر آنکه اینان مدعی اند همه افراد مختلف الجبهت فوق، تحت رهبری یک نفر، یعنی مهدی هاشمی و افکار او قرار داشته اند! برآستی اگر مهدی هاشمی تا این حد در نظام نفوذ کرده است، به حدی که افرادی چون معاون ریاست جمهوری و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و حتی امام جمعه منصوب ولی فقیه (آیت الله طاهری) را تحت پوشش قرار داده است،

(بقیه اسرائیل آنگونه که ... از ص ۵۴)

قبل از جنگ ۱۹۶۷ و طی سالهای حکومت حزب کارگر، خاخام اعظم و نهادهای مذهبی تحت نظارت او، بعنوان نماد اجتماعی-سیاسی تقسیم کار هماهنگ بین دولت و نهادهای بنیادگرا عمل می کرد. در این سالها گروه های افراطی بنیادگرا، به اتوریته گروهی خود تکیه کرده و از صهیونیسم و دولت دور افتاده بودند. همکاری فعال بخش ملی-مذهبی جنبش صهیونیستی با دولت، نهادهای خاخامی را بر آن می داشت که مواضعی میانه اتخاذ کرده و در عمل بعنوان واسطه بین دولت و بنیادگراها فعالیت کند. در نتیجه، خاخام اعظم از دخالت در حیات غیر مذهبی جامعه، و رای مرزهایی که "وضع موجود" را تعریف می کردند، خود داری می کرد. بعد از جنگ ۱۹۶۷ و در نتیجه پیروزی های نظامی اسرائیل و اشغال سراسر فلسطین، گرایش نسل جوان بخش ملی-مذهبی جنبش صهیونیستی، به بنیادگرایان افراطی افزایش یافت. این جوانان به رهبران مدارس مذهبی مناطق اشغالی و اسرائیل، بعنوان منبع جدید اتوریته می نگرستند. این روند همراه با بنیادگرا شدن راست افراطی غیر مذهبی، باعث دخالت محافل بنیادگرای افراطی در حیات غیر مذهبی جامعه و تضعیف قدرت و موقعیت خاخام اعظم شد.

بر خلاف نظر "کار" که معتقد است «بعد از مرگ رابین سکولاریست های اسرائیل خاموش شدند» خاموشی آنها در نتیجه زنجیره های ایدئولوژیکی است که بخش غیر مذهبی جامعه اسرائیل بر دست و پای خود بسته است. تعهد عمیق آنها به صهیونیسم دولت یهود، که از آغاز نظامی نیمه توکرات بوده، دلیل واقعی خاموشی آنهاست. خاموشی بهائی است که آنها بابت تعهد به حمایت از طرح استعماری-صهیونیستی می پردازند. دولت اسرائیل بیش از هر زمان دیگری به مشروعیت مذهبی جهت حمایت از ادعای حق اندوختاری تاریخی نسبت به همه سرزمین فلسطین نیاز دارد. ناتوانی و عدم تسایل محافل سکولار اسرائیل در دفع از حقوق فلسطینی ها، مانع آن است که آنها بتوانند خود را از قید فشار مذهبی بنیادگرایان یهودی رها کنند.

پی نویسی ها:

۱- ابراهیم محجوبی، "ملاحظاتی در باره تبلیغات"، کار شماره ۱۷۰

۲- بهرام میری، "جرا کفران اسلامی"، کار شماره ۱۷۲

۳- محمود صالحی، "بازگشت به مذهب"، کار شماره ۱۸۳

۴- برداشت مشابهی از بنیادگرایی بوسیله رهبری "راه کارگر" تبلیغ می شود. نگاه کنید به "نقش چپ در مبارزه با اسلام گرایی"، نوشته محمد رضا شاکرانی در مجله "آرش" شماره ۵۸

برگزاری هفته همبستگی با

فلسطین در مصر

به گزارش "الاهرام" هفتگی (چاپ مصر) بنسبست پنجاهمین سالگرد تاسیس دولت اسرائیل، هفته همبستگی با فلسطین در مصر برگزار شد. در این مراسم هنرمندان، استاتید و دانشجویان دانشگاه و شخصیت های سرشناس مصر، و در ساختمان تاتر ملی آن کشور برگزار شد. در مراسم یاد شده، جمعا بالغ بر ۸۰۰ نفر شرکت کردند، به هر یک از مدعوین یک شمع سفید روشن و یک پرچم فلسطین داده شد. شمع های روشن به نشانه همبستگی با مردم فلسطین، در داخل ساختمان بر بستی از خاک قرار داده شدند.

همزمان، یک راهپیمایی سیاسی در برابر ساختمان مرکزی حزب چپ "تجمع" در مرکز شهر قاهره برگزار شد که طی آن، پرچم اسرائیل آتش زده شد. در این راه پیمایی نمایندگان احزاب قانونی "تجمع"، "کارگر"، "ناصریت"، "وفد" و "لیبرال"، حزب کمونیست و اخوان المسلمین (که هر دو از سوی حکومت غیر قانونی اعلام شده اند) و همچنین فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری مصر و فدراسیون حقوقدانان نیز شرکت داشتند و هر یک نظرات خود را پیرامون تجاوز مستمر اسرائیل به حقوق خلق فلسطین و اعراب طی ۵۰ سال گذشته ابراز داشتند.

در پایان مراسم، شرکت کنندگان ضمن انتشار بیانیه ای سیاست اشغالگران اسرائیل و نقش آمریکا در حمایت از صهیونیسم را محکوم کردند. روز بعد، رهبران احزاب شرکت کننده در این راه پیمایی، با حضور در بنای سرباز گمنام و با تار گل، نسبت به شهدای فلسطین و عرب طی ۵۰ سال مبارزه علیه صهیونیسم ادای احترام کردند.

دیگر به چه کسی می توان اعتماد کرد؟ آیا آقایان گمان می کنند با سلب اعتماد افکار عمومی از چهره های نظام می توان دو باره به قدرت بازگشت؟

"کتابچه حقیقت" دیگری در سپاه پاسداران!

نشریه عصر ما، در همین شماره خود فاش می سازد که نظیر کتابچه ۳۶ صفحه ای که در اصفهان انتشار یافته و کتابچه ای که علیه توده ایها تهیه شده، کتابچه ای مشابه در سپاه پاسداران و توسط نهاد نمایندگی ولی فقیه در این سپاه انتشار یافته است! نام کتابچه انتشار یافته در سپاه پاسداران از جدائی تا رویارویی است.

انتشارات جدید علیه مبارزان مذهبی، مخالفان ارتجاع مذهبی و رهبران زنده مانند حزب توده ایران و برخی قتل عام شدگان توده ای، عمدتا با استناد به اعترافات زیر شکنجه مهدی هاشمی (درباره مذهبیون) و رهبران حزب توده ایران تنظیم شده است. شکنجه هایی که در همین شماره راه توده و به نقل از آخرین شماره نشریه "ایران فردا" تحلیل علمی نتایج آنرا می خوانید. همخوانی و هماهنگی کتابچه های جدید، نشان می دهد که مرکز هدایت کننده همه آنها واحد است، گرچه نویسندگان آنها می توانند افراد مختلف باشند.

علی اکبر پرورش، در نقش میراشرافی

در اصفهان، کتابچه ۳۶ صفحه ای علیه مبارزان مذهبی مخالف ارتجاع مذهبی، در همان چاپخانه ای چاپ شده که نشریه "زاینده رود" چاپ می شود. نشریه "زاینده رود"، ارگان خبری-نظری جمعیت مومنه اسلامی و حجتیه در اصفهان است، که مستقیما زیر نظر "علی اکبر پرورش" انتشار می یابد. این نشریه و شخص علی اکبر پرورش، اکنون در مقابله با جنبش آزادیخواهی و ضد ارتجاعی مردم ایران همان نقشی را ایفا می کند که روزنامه "آتش" متعلق به میراشرافی و شخص میراشرافی در جریان جنبش ملی دهه ۳۰ ایفا کرد و سرانجام نیز پس از موفقیت کودتای ۲۸ مرداد به مجلس شاهنشاهی راه یافت و تا پایان عمر از مقریان دربار شاهنشاهی بود! *

* متأسفانه در شماره گذشته راه توده و در خبر مربوط به کتابچه حقیقت، نام انتشاراتی "ابوریحان" اشتباها "خوارزمی" چاپ شده بود، که بدینوسیله تصحیح می شود.

* میراشرافی، پس از پیروزی انقلاب دستگیر شد و در اصفهان به محاکمه کشیده شد. قاضی دادگاه میراشرافی حجت الاسلام "امید نجف آبادی" بود، که علیرغم همه فشارها و توطئه های دکتر حسن آیت (عضو رهبری وقت حزب جمهوری اسلامی، سرسپرده انگلستان و وابسته مستقیم حزب زحمتکشان بقالی) و مخالفت های بسیاری از رهبران جمعیت مومنه اسلامی، که در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی حضور داشتند، این محاکمه را با اقتدار به پایان برد و حکم اعدام برای میراشرافی صادر کرد!

پس از صدور این حکم، امید نجف آبادی به تهران احضار شد، تا در غیاب او میراشرافی از زندان بیرون برده شده و از اعدام نجات داده شود. امید نجف آبادی پیش از حرکت به طرف تهران، حکم اعدام میراشرافی را باتهام شرکت مستقیم در کودتای ۲۸ مرداد به اجرا گذاشت. او پس از اجرای این حکم در لیست ممنوع القضاوت ها قرار گرفت و سال ها بعد، و در جریان یورش به یاران آیت الله منتظری و اعترافات زیر شکنجه "سید مهدی هاشمی"، او نیز دستگیر شد و تیرباران شد. امید نجف آبادی یکی از روحانیون مبارز دوران شاه بود، که نامش را باید در لیست قربانیان انتقام حجتیه و مومنه اسلامی ثبت کرد. کمتر کسی از میان مبارزان صادق مذهبی ایران است که نداند او قربانی سرکشی در برابر "حسن آیت" و سران حجتیه و مومنه اسلامی و شخص "علی اکبر پرورش" شد، که خود را از ابتدای پیروزی انقلاب حاکم اصفهان می دانست و از مخالفان اعدام میراشرافی بود!

بحران ساختاری سرمایه داری را چگونه باید درک کرد؟

"جنبش کارگری در برابر یورش جهانی شدن سرمایه"

ع. سهند

بحران مالی اخیر در آسیا، ثبات کلی سرمایه داری جهانی و بهرآه آن، توضیح رسمی که نوعاً جهت تخفیف نگرانی از آینده مطرح می‌شود را زیر سؤال برده است. اقتصاد بورژوازی تصویری از یک نظام همیشه جوان و کنار آمدن را عرضه کرده و بعلاوه منافع طبقاتی اش، خصوصیات سرمایه داری، از قبیل تشدید استثمار، نابرابری بیشتر درآمدها، مصرف غیر مولد افزوده اقتصادی و روند فرسودگی ذاتی توسعه تاریخی سرمایه دار را نادیده می‌گیرد. در حالیکه وجود مشکلاتی مانند بحران کنونی آسیا تأیید می‌شود، به ما اطمینان می‌دهند که با اندکی فداکاری مشترک، می‌توان آنها را به سود همگان حل کرد.

البته این تحریف فحش واقعیت است. به رغم سکوت آمیز شناسی بورژوازی، سرمایه داری بگونه‌ای سیستماتیک خواهان مصرف است. با توجه به اینکه بیوتکل حسابداری رسمی، با استفاده از برجسته قیمت، همه چیز را مولد ارزیابی می‌کند، ماهیت بحران کنونی، بدستی ارزیابی نمی‌شود.

برای اولین بار، مارکس بین استفاده مولد و استفاده غیر مولد از سرمایه، تمایز قابل شد. چارچوب تحلیلی مارکس، ظهور مرحله‌ای در توسعه سرمایه داری که در آن بخش‌های درگیر در مصرف غیر مولد افزوده اقتصادی، دست بالا را خواهند داشت، را پیش بینی کرده است. تنها کافی است نگاهی به موقعیتی که "وال استریت" در این بحث اشغال کرده است بیاندازیم، تا به اثرات جهانی چنان تغییر ساختاری پی ببریم. بعنوان زمینه بحث، لازم است که برخی از اصول اقتصاد مارکسیستی مرور شوند.

شعب مختلف سرمایه مولد کارگرانی را استخدام می‌کنند که کار جمعی شان بوجود آورنده کل ارزش یا زمان کارشی است که در مجموعه کالاها تولید شده، تجسم خارجی می‌یابد. دستمزدی که این کارگران دریافت می‌کنند، هیچگاه همه ارزشی که آنها به یک کالای خاص می‌افزایند را منعکس نکرده، بلکه فقط بخشی از آن را در بر می‌گیرد. اختلاف بین آنچه که کارگران مولد بشکل دستمزد دریافت می‌کنند و کل ارزشی که آنها مسئول تولید آن هستند، ارزش اضافی، خوانده می‌شود. کل ارزش ایجاد شده (چه ارزش مولد و چه ارزش مصرفی) که تقریباً برابر مجموع قیمت هاست، در میان همه شعب سرمایه در گردش است. بنگاه‌های درگیر در ارائه اقلام لازم برای باز تولید انواع مختلف کار، سهم خود را دریافت می‌کنند. بنگاه‌های بخش تولیدی، سازندگان و تولید کنندگان مواد خام و ماشین آلات و تکنولوژی که قرار است استثمار کارگران را تشدید کند، نیز سهمشان را دریافت می‌کنند. در صددی از کل ارزش اضافی به بنگاه‌ها و افراد ععلق می‌گیرد که در بخش‌های تجاری، تبلیغات و فروش کالاها درگیرند. اجرتی که این سرمایه داران تجاری بخاطر گسترش و تسریع روند فروش کالا دریافت می‌کنند، از بخشی از ارزش پیش از این افزوده بر کالا به‌دست می‌آید. بخش دیگری از ارزش موجود به شکل بهره وام‌های عسومی، شخصی و یا تجاری و سود مبادلات مالی و بورس‌بازی‌های مخاطره آمیز، به بانکها و دیگر نهادهای مالی تعلق می‌گیرد. مقداری از ارزش اضافی بصورت سود سهام به سهامداران پرداخت شده و یا بشکل حقوق‌های گزاف و مزایا و ریخت و پاش مدیران رده بالای بنگاه‌های اقتصادی و مالی مصرف می‌شود. از کل ارزش اضافی مقداری هم به شکل مالیات به دولت برای استفاده در جهت دائمی کردن سلطه سرمایه منتقل می‌شود.

مورد خاص در صددی که دولت از ارزش اضافی دریافت می‌کند به کنار، توزیع سهم بین دیگر بیزان زیادی به اثرات انباشت نابرابر سرمایه در سرتاسر بخش‌های مختلف اقتصاد، بستگی دارد. بطور کلی بنگاه‌های کمتر توسعه یافته و "کاربر" نقش گارشیرده بنگاه‌های سرمایه بر را دارند. این پدیده که "مبادله نابرابر" نام دارد، ارزش اضافی را از بخش‌ها و مناطق کمتر توسعه یافته سراسر جهان به بخش‌ها و مناطق بیشتر توسعه یافته منتقل می‌کند. این مکانیسم قیمت گذاری که شالوده کارکرد امپریالیسم است، همچنین تمرکز و مرکزیت سرمایه را تقویت می‌کند.

مارکس بازمینی توریک خود از سرمایه داری را با تحلیل جامع واحد پایه‌ای آن، یعنی کالا آغاز کرد. قوانین حرکت کالا، هسته ساختاری حاکم بر توسعه نظام سرمایه داری جهانی‌اند. اگر شرایط ژئوپولیتیک بگذارند، این گرایشات درونی، شیوه تولید سرمایه داری را از مرحله نوپایی به مرحله فرسودگی آن پیش می‌برند.

توسعه کامل مرحله اخیر سرمایه داری با ظهور ایالات متحده بعنوان قدرت اصلی در نظام جهانی سرمایه داری، بعد از جنگ دوم آغاز شد. بعد از جنگ، ایالات متحده در موقعیت منحصر به فردی قرار گرفت تا نیروهای جهانی و روابط تولیدی لازم برای شروع مرحله غیر مولد و انگلی سرمایه داری را بطور کامل شکل دهد. با دراولویت قرار گرفتن حصول حناکثر ارزش اضافی متسلط در کالاها، نسبت سرمایه غیر مولد شروع به تغییر کرد. سهم فزاینده‌ای از ارزش اضافی بطور غیر مولد، صرف بازاریابی، آگهی‌های تجاری و تبلیغات، بدهی افراد، بنگاه‌ها و دولت (بدهی داخلی و خارجی) و مجموعه‌ای از مبادلات مالی غیر تولیدی شد. بخش‌های اقتصادی درگیر در اینگونه فعالیت‌ها، انباشت سریعی را تجربه کردند.

افزایش درآمدهای جذب شده در بخش دولتی، با کینترسیم نظامی که توسعه مجتمع‌های نظامی-صنعتی را باعث شد، و با مبارزه کارگران و توده‌ها، دستمزد اجتماعی را حداقل برای مدتی گسترش داد.

طی این روند، تقسیم کار داخلی در جهت تسهیل انتقال ارزش اضافی از بخش‌های مولد به بخش‌های غیر مولد، تعدیل شد. با رشد بوروکراسی بخش خصوصی، بخش قابل توجهی از این کارگران یقه سفید شاهد رشد درآمد شان به میزان چشم گیری بیشتر از ارزش واقعی کارشان شدند. البته درآمد این کارگران یقه سفید به هیچوجه قابل مقایسه با حقوق‌های نجومی، مزایا و منافع جنبی مدیران رده بالای این بنگاه‌ها نیست. بخش اصلی این درآمدهای افراطی از بازارهای مالی سر در آورده‌اند.

همراه با تغییرات در تقسیم کار و توزیع نابرابر درآمدها، تکنولوژی مورد استفاده این کارگران غیر مولد برای گردآوری سهم هرچه بیشتری از ارزش اضافی برای کارفرمایان سریعاً توسعه یافت.

ادامه انباشت سرمایه غیر مولد، مصرف هرچه بیشتر ارزش اضافی را می‌طلبد. باز اقتصادی که این روند بر دوش بخش‌های مولد می‌گذارد، بسیار سنگین بوده و اتخاذ یک سلسله استراتژی‌های سیاسی و اقتصادی از جانب سرمایه را ضروری می‌کند. در زمینه داخلی، خصوصی سازی، ضدیت با اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری، افزایش تعداد کارگران نیمه وقت و موقت، تحویل اضافه کار بیشتر به کارگران، قطع مزایا، پایان دادن به رفاه اجتماعی، تهاجم نژادی و میزان بالای بیکاری، برخی مظاهر استراتژی جدید اتخاذ شده از جانب سرمایه‌اند. "ریگانیزم" با افزایش نرخ استثمار و کاهش هزینه‌های غیر مولد در سطوح پایین (مانند استخدام کارگران موقت بجای کارگران رسمی و تمام وقت) و فروتنند کردن سطوح بالای بخش‌های غیر مولد، مصرف غیر مولد را گسترش داده و نابرابری درآمدها را تشدید کرد.

تحت این شرایط، تنها راه به تعویق انداختن پس رفت اقتصادی، جنبش در استثمار نیروی کار جهانی و شتاب بخشیدن به سرمایه گذاری غیر مولد خارجی بود. در حالیکه موفقیت هیچ استراتژی را نمی‌توان تضمین کرد، زمانی که رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، آن کشور را متلاشی کرد، یک فرصت غیر قابل انتظار برای پیشبرد تهاجمی این سیاست حاصل شد. ناگهان صحنه برای بسط اهرم‌های نظامی و اقتصادی جهان (مانند صنایع بین الملل پول، ناتو، بانک جهانی، کات، سازمان ملل)، که بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شده بودند آماده شد. با حمایت بازارهای مالی و سیاست‌های پولی که در جهت حفظ سلطه دلار امریکا عمل می‌کنند، مکانیسم‌های جدیدی (مانند نفتا، سازمان تجارت جهانی و موافقتنامه سرمایه گذاری چند جانبه) برای کمک به فرامیشتی‌های امریکایی در بدست آوردن سهم بیشتری از ارزش اضافی جهانی ایجاد شدند.

اگرچه بسط این رژیم بین المللی ممکن است موقتاً ارزش اضافی مورد نیاز برای پنهان کردن افت و عدم عوارض فاحش در اقتصاد ایالات متحده را ایجاد و منتقل کند، ولی حجم ارزش اضافی که صرف نگهداری سیاسی و تغذیه اقتصادی بخش انگلی می‌شود، نمی‌تواند پایدار بماند. موفقیت ظاهری، مانند پر کردن جاه کهنه‌ای که دائماً نشست می‌کند، تنها حل تناقضات ساختاری سرمایه داری جهانی را به تعویق می‌اندازد.

بحران کنونی در آسیا، گرچه ممکن است موقتاً ذخیره ارزش اضافی در دسترس سرمایه امریکایی را افزایش دهد، اما خود بحران، بخشا ناشی از اقدامات عصبی است که در جهت به تعویق انداختن سیر قهقرائی اقتصاد سرمایه داری عملی شده‌اند.

عواقب بحران در آسیا و نقاط دیگر جهان را نمی‌توان پیش بینی کرد، اما یک واقعیت قابل پیش بینی است و آن خیزش غیر قابل اجتناب مقاومت جانبدار در برابر راه حل‌های تئوریکالی است، که انتقال ارزش اضافی به سرمایه غیر مولد را افزایش داده‌اند. در ایالات متحده، مبارزه علیه "جهانی شدن" تحت رهبری جدید جنبش کارگری نیرو می‌گیرد.

با توجه به زمینه بحران کنونی اضافه تولید، بیزانی که اپوزسیون در ایالات متحده و کشورهای دیگر بتواند تعدیل استراتژیکی که در خدمت به نیازهای سرمایه غیر مولد به اقتصاد جهانی تحمیل شده است را آهسته متوقف و یا دگرگون کند، به همان نسبت تناقضات درونی مرحله غیر مولد و انگلی سرمایه داری جبراً خود را نشان خواهد داد.

اشکال تغییرات "انقلابی"

"درفرمیستی"

"نبرد که بر که" اصطلاحی بود که حزب توده ایران پس از پیروزی انقلاب برای توضیح نبرد طبقاتی در جمهوری اسلامی بکاربرد. این نبرد در ۲۰ سال گذشته از پستی و بلندی های بسیاری عبور کرده است. اکنون نیز این نبرد اجتماعی بر سر یکی از پیچ های تند و تاریخی خود قرار دارد.

تحکیم مواضع نیروهای ارتجاعی و راست مذهبی در سال های گذشته، که با انواع حيله ها، توطئه ها، سوءاستفاده از باورهای مذهبی مردم و با سرکوب و کشتار نیروهای ترقی خواه ممکن شد، چنان بود، که حتی برخی از نیروهای مارکسیست نیز شکست قطعی انقلاب و پایان این نبرد را اعلام داشتند. در واقع نیز با پذیرش و اجرای برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" و حذف نیروهای آرمان خواه مذهبی از صحنه سیاسی، این نبرد به مرحله تعیین کننده ای برای پیروزی نهایی نیروهای راست رسیده بود.

برداشت دیگری، نه تنها انقلاب را شکست خورده و پایان یافته اعلام داشت، بلکه قدمی فراتر برده اشته، به نفی وجود و یا ضرورت تحولات انقلابی پرداخته و آن را تئوریزه کرده و باور جدید خود را "تغییرات تدریجی و رفرمیستی" اعلام داشت. تغییراتی که باید از طریق مسالمت آمیز و تنها در چارچوب قواعد پارلمانتاریستی عملی گردد.

بدین ترتیب این برداشت، با قراردادن خواست و آرزوی خود بجای واقعیت عینی، به نفی گفتمانی حقیقت تحقق انقلابات در طول تاریخ و عملاً انقلاب بهمن ۵۷ پرداخت و بطور عینی در کنار آن برداشتی جای گرفت، که از جمله انقلاب بهمن را نه انقلاب، بلکه توطئه امریکا و... می داند.

این موضع جدید - نفی تحول انقلابی و اعلام مطلق گرایانه تحولات تدریجی در جامعه، که برای آن نیز تنها شکل مسالمت آمیز متصور شدند - به این معنا نبود، که صاحبان این برداشت خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی نباشند. آنها تنها مایل بودند این خواست آنها، که بطور عینی دارای محتوای کیفی - انقلابی است، بصورت مسالمت آمیز، در "انتخاباتی آزاد" تحت نظارت و تیمومیت "انکار عمومی جهان و سازمان ملل" عملی گردد، و حاکمیت پایبند به "دمکراسی و پارلمانتاریسم"، بر سرکار آید. روایتی که تحقق عملی آن را در "بوزنین" و در تصدید سال به سال حضور ناتو در این کشور شاهدیم!

بدین ترتیب، "مسالمت آمیز" بودن مورد نظر این برداشت، بطور عینی، پرده ساتری شد برای پوشاندن محتوای غیررفرمیستی خواست براندازی!

با رشد جنبش آزادی خواهی و ضد ارتجاعی مردم در چند سال اخیر و به ویژه پیروزی چشم گیر این مبارزات برای تغییرات تدریجی و نه سرنگونی جمهوری اسلامی، در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، آنها هم بصورت بسیار "مسالمت آمیز"، سردرگمی پایان ناپذیری در جمع دارندگان موضع و برداشت فوق، به ویژه نزد اپوزیسیون خارج از کشور، ایجاد شد. سردرگمی ای که هنوز هم ادامه دارد. این سردرگمی، البته به معنای عدم تصحیح برخی نظرات و مواضع نزد آنان در یک سال اخیر نیست. برخی از آنان این یا آن واقعیتی را در شناخت نبرد اجتماعی کنونی از خود نشان می دهند و محتوای تدریجی - رفرمیستی آن را مورد تأیید قرار می دهند. با وجود این، این نیروها و شخصیت ها همچنان با مشکل توضیح مواضع خود روبرو هستند، به ویژه زمانی که باید درباره آینده محتمل نبرد مردم برای آزادی و قانونمداری در ایران و اشکال احتمالی تداوم "نبرد که بر که"، اظهار نظر کنند [۱]. مثلاً اینکه مبارزات تا به آخر مسالمت آمیز باقی خواهد ماند؟ باید چنین نیز باقی بماند، تا در قالب مورد نظر آنان بگنجد؟ اگر ارتجاع به جنبش یورش خونین آورد، وظیفه چیست؟ در چنین شرایطی اشکال "تهدیه آمیز" مبارزه علیه قهر ارتجاع ضروری خواهد شد؟ اعمال خواهد شد؟ مقابله اجتناب ناپذیر است؟ در چنین شرایطی، تغییرات باز هم تدریجی باقی خواهند ماند؟ احياناً دوران تغییرات انقلابی با اهدافی فراگیرتر و بالاتر مطرح خواهد شد؟

این ها، بخشی از پرسش های متعددی است که در نشریات آنان مطرح می شود، و اغلب نیز پاسخ های ذهن گرایان می یابد.

بحث بر سر دو مقوله است!

برای پایان این سردرگمی تئوریک، و از این طریق، پایان بخشیدن به سردرگمی در اتخاذ تاکتیک های ضروری روز در مبارزات جاری در ایران، باید دو نکته متفاوت را از یکدیگر جدا ساخت و هر کدام را به تنهایی مورد توجه و بررسی قرار داد:

اول - ایران، اکنون در کدام مرحله از تحولات اجتماعی قرار دارد؟

امکان دستیابی به اهداف انقلاب بهمن، «آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی» در مبارزات جاری در چارچوب جمهوری اسلامی وجود دارد؟ نیروها راستگرا نیز تاکنون پشت همین شعارها و به تدریج به توسعه و تحکیم مواضع خود نائل شده اند؟ در همین چارچوب، امکان تغییرات در طول "نبرد که بر که" در تمام سال هائی که از بهمن ۵۷ می گذرد ممکن بوده است؟ باید گفت:

پس از پایان یک دوره رکود نسبی جنبش، اکنون، با اوج گیری جنبش مردم یافتن پاسخ چندان دشوار نیست. در سال های اخیر باید قاعدتاً آسان و ممکن شده باشد.

اجبار نیروهای راستگرا و مجربان سیاست های اقتصادی امپریالیستی به پنهان ساختن خویش در پشت شعارهای انقلابی بنظرثبیت موقعیت خود این نکته را می رساند، که آنها علیرغم همه تلاشی که کرده اند، هنوز نتوانسته اند قانون اساسی را در بخش مثبت آن تغییر بدهند، در حالیکه می دانیم، آنها حتی خواهان لغو جمهوریت از نظام هستند. همین نشانه ها نیز، در تأیید تداوم نبرد "که بر که" است و دلالت عینی است بر عدم "شکست انقلاب" و غیرواقع بینانه بودن چنین برداشتی.

نتیجه ای که باید از این امر گرفت، و میلیون ها ایرانی گرفته اند، تشدید مبارزه علیه راست، دفاع از آزادی های موجود و توسعه آنهاست، که در دوران کنونی تحت عنوان قانونمداری و جامعه مدنی انجام می گیرد. هدف این مبارزات، بازپس گرفتن مواضعی است که در "نبرد که بر که" به نفع ارتجاع از دست رفته است.

بدین ترتیب مردم مبین ما با مبارزه و کوشش عملی خود به این پرسش پاسخ داده اند: «انقلاب شکست نخورده است؛ نبرد برای تغییرات تدریجی در جهت اهداف اولیه انقلاب ادامه دارد!» این پاسخ صریح و روشن، در عین حال از دیدگاه تئوریک به این معنی است، که ایران پس از انقلاب بهمن ۵۷، هنوز دوران تغییرات تدریجی - رفرمیستی را طی می کند.

پیش گویی درباره طول این دوران، و یا اشکال مبارزاتی آن، نه ضروری و نه ممکن است. درباره اشکال ممکن مبارزه، می توان جداگانه بحث کرد.

دوم - کدام اشکال مبارزاتی ممکن و محتمل اند؟

آن نیروهایی که اعلام می دارند، تنها به «شیوه های مسالمت آمیز مبارزات اعتقاد دارند» [۲]، بطور ساده چشم بر این واقعیت می بندند، که انتخاب اشکال مبارزه نیز امر ذهنی و "خواستنی" نیست و نمی توان آن را در کنگره ها و نشست ها "به تصویب" رساند و وظیفه را بدین ترتیب پایان یافته تصور کرد. اشکال مبارزه در طول حرکت یک جنبش انقلابی و برخورد های اجتماعی تعیین می شود، و حتی خود را به جنبش تحمیل می کند. این به معنای عدم امکان مبارزان برای انتخاب بین اشکال ممکن لحظه نیست. انتخاب بهترین شکل از طرف مبارزان و رهبران، البته ممکن و ضروری است و به درجه درک، درایت، تجربه و... آنها وابسته است. درایت برای شناخت سریع و بوقع تغییر تناسب قوا و اتخاذ اشکال مناسب با شرایط جدید [۳].

انقلاب "عملی" خوب یا بد نیست، همانطور که تغییرات تدریجی - رفرمیستی چنین نیستند. همین انقلاب و هم رفرم، روند واحدی را تشکیل می دهند، که بدون هر کدام از آنان رشد اجتماعی در کل ممکن نیست. مطلق گرایی هم به این سو و هم به آن سو، ذهن گرای غیرعلمی، انقلابی نمائی و یا تسلیم طلبی است. این پدیده، بصورت همزمان، هم اکنون در جمهوری اسلامی جریان دارد. در حالیکه نیروهای راستگرا و گروه های فشار تحت حمایت آنها، با حمله به مردم، اجتماعات، نشریات و... تلاش می کنند خشونت را به جنبش تحمیل کنند، میلیون ها توده مردم ایران، از افتادن در این دام خود داری می کنند. شرایطی متفاوت را از دوران انقلاب به خاطر آوریم. زمانی که ارتش شاهنشاهی اعلام همبستگی به انقلاب و جنبش مردم کرد و خود را بی طرف اعلام داشت، میلیون ها توده مردم، با حمله به پادگان های نظامی، شکل دیگری از نبرد را پی گرفتند.

شعارهائی، که بدون حاکمیت خلق و استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی کشور قابل تحقق نبود و دیدیم که چنین نیز نشد.

ریشه عینی و نه ذهن گرایانه بین «انقلابی» و «غیرانقلابی» و یا هر عنوان دیگری که برای آن انتخاب شود را باید در عینیت این نبرد طبقاتی اجتماعی جستجو کرد. همچنین نباید با نگاهی ساده گرایانه به منافع طبقاتی، آن را به «تاریخگرایی» تعبیر کرد، که برپایه آن «گروهی در حال پیشرفت و گروهی در حال افول» هستند.*

هر نوع برداشت ذهن گرایانه از مرز بین «خودی» و «غیرخودی»، و بی توجهی به ماهیت و کیفیت «خودی» بعنوان طرفداران آرمان های انقلاب و یا مرحله ای جنبش، و «غیرخودی» بعنوان مخالف این آرمان ها، تکرار اشتباهات گذشته را بدنبال خواهد داشت. امروز هرکس، با هر اندیشه و ایدئولوژی که در برابر ارتجاع مذهبی، غارتگران اجتماعی و مخالفان آزادی ها ایستاده باشد، بطور عینی «خودی» و هر آنکس که در برابر آن باشد ماهیت «غیرخودی» است. اگر این مرزها از ابتدای پیروزی انقلاب، اینگونه بازشناخته شده بود، ای بسا سرنوشت انقلاب آن نمی شد که اکنون شاهدش هستیم.

نگاهی به برداشت های نشریه "ایران فردا" از نیروی "پیشرو" و نیروی در حال "افول"

* در مقاله جالب توجه «مبانی دو مفهوم خودی و غیرخودی» در نشریه «ایران فردا» (شماره ۴۲، خرداد ۱۳۷۷، شماره ویژه: مخالفان قانونی، شماره ای که باید آنرا از جوی از کوشش موفق این نشریه در مبارزه با ارتجاع و دفاع از حقوق دموکراتیک آزادی های قانونی در ایران ارزیابی کرد) در برداشتی غیرطبقاتی، مقوله خودی و غیرخودی را از دیدگاه «تاریخگرایی»، و در واقع در انتقاد بر برداشت مارکسیستی، چنین توضیح می دهند: «براساس تاریخگرایی، یک گروه همچنان در تاریخ رو به پیشرفت و یک گروه در حال افول یا رسیدن به بن بست است. گروه پیشرو، خودی ها و گروه در حال افول غیرخودی ها هستند. تفکر خودی در حال رشد و فراگیری است و این یک ضرورت تاریخی است، در حالی که براساس همین ضرورت تاریخی، تفکر غیرخودی رو به مرگ و نابودی است.»

البته چنین برداشتی، با درک مارکسیستی، و یا بقول نویسنده «تاریخگرایی»، ارتباط واقعی ندارد. برداشت ماتریالیست-تاریخی مورد نظر مارکسیسم از عینیت نبرد طبقاتی در تاریخ نتیجه می شود، و نه از «تفکری» ناشی از ذهنیت شرکت کنندگان در این نبرد. عینیت نبرد طبقاتی نیز خود ریشه در واقعیت تقسیم جامعه به طبقات دارد، که ناشی از «تفکری» منجهول و مرموز نیست، بلکه در مرحله ای از رشد عینی نیروهای مولد در جامعه پدید آمده است، ضرورتی که ریشه عینی خود را در مرحله امروزی رشد نیروهای مولد در سیستم سرمایه داری دوران ما از دست داده است. بدین ترتیب رشد و تکامل جامعه بشری از ساده به پیچیده و از سبقت به مرکب تحقق یافته است. این تکامل در چارچوب قانون دیالکتیکی «نفی در نفی» عملی می گردد. مضمون و محتوای نفی در نفی دیالکتیک با مفهوم «مرگ و نابودی و افول» در انطباق کامل نیست. بار احساسی این واژه ها، آنها را برای توضیح واقعیت عینی نامناسب می کنند. در مفهوم نفی در نفی، عناصر رشدیافته درون سیستم موجود هستند، که برپایه تغییرات عینی در واقعیت موجود به بالندگی تاریخی می رسند. بدون کارگر آزاد (آزاد از وابستگی های فئودالیزمین، بیگاری و...) بورژوازی برون آمده از درون روابط تولیدی فئودالی به بالندگی خود نائل نمی شد. دفاع آغازین بورژواها - چه بسا فئودال های سابق و فرزندان شهرنشین آنان - از «آزاد شدن دهقانان وابسته به زمین»، ناشی از این واقعیت بود.

نه می توان «آزادی خواهی» آرزو سرمایه داران را ناشی از انسان دوستی آنان ارزیابی کرد، و نه خواست «آزاد سازی» بندهای اجتماعی توسط سرمایه مالی امپریالیستی در چارچوب «نولیبرالیسم» را در دوران کنونی باید ناشی از «حب و بغض» آنان دانست. همان آن و هم این ناشی از سطح رشد نیروهای مولد در سیستم سرمایه داری است. انقلاب صنعتی در قرن گذشته، به نیروی کار آزاد دهقانان در صنایع اشتغال زای خود نیاز داشت، در حالی که انقلاب الکترونیکی و سیرنیکایی پایان قرن بیستم، همان نیروهای کار را باید به لشکر یکپارگان بیافزاید، تا بتواند، آنطور که می بندارند، بحران ساختاری مستولی بر سیستم را مهار کنند.

برداشت ذهنی از مقوله خودی و غیرخودی متأسفانه در کشورهای سوسیالیستی سابق نیز وجود داشته است. پی آمدهای سنگین این اشتباه تئوریک که با نقض حقوق دموکراتیک و آزادی های سوسیالیستی همراه بود، همانطور که نویسنده مقاله فوق الذکر می نویسد، با تقسیم افراد به «خدا صفتان و شیطان صفتان» همراه شد و در و پنجه را برای ورود کارپرست هایی از قبیل «یتلستین ها» گشود.

بجای برداشت غیرعلمی از «خودی» و «غیرخودی» باید دید

"انقلابی" کیست؟

"ضد انقلابی" کیست؟

تشدید «نبرد که بر که» در سال های اخیر در ایران با افشاکاری های چشم گیری علیه نیروهای ارتجاعی و مخالفان اهداف اولیه انقلاب بهمن ۵۷ همراه بوده است. شفاف شدن نقش عناصر برجسته ارتجاع و روحانیت متحد آن، یکبار دیگر پرسش «انقلابی کیست؟» را در جامعه ایران مطرح ساخته است. این بحث در مطبوعات کشور در برخورد به مقوله «خودی» و «غیرخودی» تبلور یافته، که در مطبوعات اپوزیسیون خارج کشور انعکاس داشته است.

در سال های پس از پیروزی انقلاب، بخش های بزرگی از مبارزان، مرز انقلابی و غیر انقلابی را مرزی مذهبی پنداشتند، و سیاست خود را برپایه جداساختن نیروها از یکدیگر براین پایه، قرار دادند. آنها «انقلابی» را، «مسلمان» و «مسلان را خواستار پیروزی انقلاب تصور کردند. همین نیروها چنین تبلیغ کردند که ماهیت و مضمون انقلاب بهمن ۵۷، مضمونی مذهبی «اسلامی» است.

نتیجه عملی چنین برداشت ذهنی عملاً نه تنها با حفظ و تعمیق دست آوردهای انقلاب همراه نبوده، بلکه به دست یافتن ارتجاع مذهبی و متحدان مذهبی و بازاری آن بر حاکمیت و کشیدن تیغ بر جبین بخش دیگری از نیروهای مذهبی انجامید. نتیجه و حاصلی که اکنون بخشی از آرمان خواهان مذهبی انقلاب ۵۷ بدستی بر آن اعتراف دارند.

قاتل شدن مرز بین نیروهای شرکت کننده در انقلاب برپایه باورهای مذهبی را از آنرو باید ذهن گرایانه دانست، زیرا ریشه های عینی تضاد بین اقشار و طبقات وسیع شرکت کننده در انقلاب با ضد انقلاب مخنوش می کند. محتوای و اهداف انقلاب ملی-دموکراتیک بهمن ۵۷ آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی- بطور عینی ناشی از تضاد عمده و آشتی ناپذیر مردم با رژیم سلطنتی و حامیان امپریالیستی آن بود.

بدون تردید باورهای مذهبی مردم و مبارزان مذهبی در پیروزی انقلاب نقش مشخص خود را داشت. همچنین تردیدی نیست، که باورها و فرهنگ اسلامی توده های میلیونی شهر و ده نیز در این روند تأثیر جدی داشت، باوجود این، نمی توان از این دلائل به این نتیجه رسید، که «مضمون انقلاب بهمن، مضمونی مذهبی و اسلامی» بود. زیرا مردم ایران خود شعارهای مذهبی برای تحقق محتوا و اهداف فوق مطرح می کردند.

بطور عینی، انقلاب ۵۷ خواهان تغییر ساختار جامعه بود، که با منافع اقشار و طبقات معینی در تضاد قرار داشت و در جهت تحکیم منافع اقشار و طبقات دیگر عمل می کرد، که به ویژه در شعارهای آزادی و عدالت اجتماعی تبلور می یافت.

(بقیه مقاله اشکال تغییرات از ص ۴۰)

این نوع اندیشه های ذهن گرایانه، تنها می تواند پاره ای از مبارزان را به تبحر فکری و عدم شناخت تغییرات، گرفتار می سازد.

- ۱- نگاه شود به مصاحبه «بابک امیرخروی» در «راه آزادی» شماره ۵۷.
- ۲- زنده یاد احسان طبری در نوشته «نقش فیر در تاریخ» (کتاب «دادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی» می نویسد: «مارکسیسم-لنینیسم این دو شیوه [فهر و مسالمت آمیز] را نه فقط غلط نمی کند، بلکه کاربرد دو شیوه مسالمت آمیز و افتاح را، هر جا که میسر باشد، بر کاربرد دو شیوه فهرآمیز و اجبار ارجح می داند. او همچنین در نوشته «فراز و نشیب پیکار» در همانجا در توضیح «دیالکتیک پروسه تاریخ و مبارزه انقلابی» همین نظر را چنین برمی شمرد: «۸۰- باید توانست شیوه اعمال فهر (ایام و جنگ انقلابی و اشکال دیگر) را با شیوه مسالمت آمیز و همچنین روش انقلابی را با روش اصلاحی (رفرم) در آمیخت و در هر لحظه ضرورت یکی از این شیوه ها را درک کرد و نیز باید توانست روش اجبار را با شیوه افتاح همراه کرد....»
- ۳- درباره نقش «خود بخودی و آگاهانه در تاریخ» - کتابی درباره سبک و شیوه مبارزه و اصول و کارائی آن، احسان طبری در کتاب در بالا ذکر شده خود می نویسد: «نکته بسیار مهم، اینجا مانند همه جای دیگر، بافت تناسب صحیح بین دو قطب متضاد، یعنی بافت اشکال اینتمال عمل است، زیرا درواقع اینتمالیزاسیون چیز دیگری نیست، جز یافتن کارترین تناسب در هر لحظه معین بین قطب های متضاد و عوامل مختلف.»

در صورت تصویب پارلمان آرژانتین

تندیس کودتایان
جمع می شود!

ترجمه: م. پآوری

وفاداری به مارکسیسم
پیمان با نقل قول های
آسمانی نیست!

ترجمه: ن. کیانی

در مورد اصطلاح "مارکسیسم" و چگونگی و محتوای آن، امروزه بحث های مختلفی جریان دارد، نیروهای راست، با "مارکسیسم" که آموزش های آن مغایر با منافع و اهداف طبقاتی آنان است را به کلی رد می کنند و یا از آن کاریکاتوری ارائه می دهند تا بعداً بهتر بتوانند آن را مردود و پایان یافته اعلام دارند. اما این بحث با اهدافی متفاوت در میان خود طرفداران آموزش های مارکس نیز جریان دارد، تا صحت و سقم، جنبه های مختلف، محدودیت ها یا راهگشایی های حاصل از آن را بهتر مشخص نمایند. نویسندگان مقاله زیر، این مسئله را از جنبه های مختلف آن و از زاویه پاسخ به راستگرایان و مدعیان "مرگ مارکس" مورد توجه قرار داده اند. به نظر آنان، اگر از نظر تئوریک "ایسم" ها غالباً به آثار یک نویسنده و نظریه پرداز محدود می شود، اما در مواردی - و از جمله در مورد مارکسیسم - این ایسم ها، به پرچم یک اردو، یک جریان بدل می گردد که استناد بدان از محدوده های صرف نظری و کلمه به کلمه آموزش های پایه گذار آن خارج شده، به نوعی اعلام موضع سیاسی و ایدئولوژیک در نزاع ها و نبردهای آشتی ناپذیر دوران تبدیل می شود.

نویسندگان این مقاله "آرنو اسپیر" و "ژان پل ژوری" هر دو فیلسوف هستند. آرنو، عضو شورای سردبیری روناامه "اومانیتیه"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه و دیگری معاون تحریریه ماهنامه تئوریک حزب کمونیست فرانسه، "روگارد"، می باشد.

امروز با گذشت بیش از ۱۱۵ سال از درگذشت مارکس، پرسشی واقعی در برابر ما قرار گرفته است. اگر مسئله تنها درک و فهم وضع موجود به منظور تغییر آن است، چرا باید به بررسی آثار و اندیشه ای بپردازیم که ولو در زمان خود نقش بزرگ بازی کرده باشد، اکنون به اندازه کافی قدیمی شده است که بتوان برای بیش از صدمین بار ساگر مرگ خالق آنرا برگزار نمود؟ موضوع بسیار بنیادی تراز آن چیزی است که در ظاهر بنظر می رسد، چرا که مستقیماً به مسئله تداوم در روند شناخت بازمی گردد.

و اما چرا در مارکس متوقف شد؟ آیا نباید به همین شکل افلاطون و ارسطو، دکارت و اسپینوزا، روسو و دینرو، کانت و هگل را - نقطه برای ذکر نام تنی چند - اگر نه یکبار برای همیشه دفن کرد، لااقل به کنج موزه ها انداخت؟ احتمالاً باید از دانشمندان امروز دعوت کرد به بحث هایی که هم چنان درباره کارهای داروین در زیست شناسی یا نیوتن در فیزیک و حتی اقلیدس در هندسه ادامه می دهند را برای همیشه قطع کنند.

در یک کلام آیا باید از گذشته صرف نظر کرد تا بتوان انقلابی دوران خود بود؟ آیا باید حتماً در امروز زندگی کرد تا بتوان امروزین بود؟ آیا زمانی که اندیشه پیشرفت می کند، آثار گذشته دیگر چیزی به ما نمی آموزد؟ این مسایل پیچیده تر از آن است که در نگاه نخست بنظر می رسند. برای خلاصی از آنها نمی توان این اندیشه را مطرح کرد که نظام ها و سیستم های فکری دستاوردهای خود را یکی به دیگری پیوند می زنند و مانند واگن های یک قطار بر شاهراه شناخت پیش می روند. یا این اندیشه که هر سیستم و نظام تازه، سیستم های قبلی را پشت سر می گذارد و آنها را کهنه می سازد. با طرح اینکه همه چیز نسبی است و درست و نادرست در همه جا وجود دارد، یا این که می توان سیستم ها را رد کرد و در عین حال اینجا و آنجا حقایقی را در

از نگاه تاریخ، آرژانتین کشوری است نوپا. از اعلام منشور رسی استقلال این سرزمین، تنها ۱۸۰ سال می گذرد. حتی اگر تاریخ پیدایش دولت ها را زمانی بیانگریم، که ملتی به شیوه ای انقلابی حکومتی مستقل تشکیل می دهد؛ به پیشینه تاریخی آرژانتین تنها ۶ سال افزوده می شود.

در طول زمان، در آرژانتین چنین رسم شد، که پس از انقضای دوره زمامداری هر رئیس جمهور، به عنوان قنبدانی و با رعایت ترتیب زمانی، تندیس از نیم تنه وی در تالار با شکوه کاخ ریاست جمهوری نصب گردد. بنابراین و با احتساب دوره قانونی ۶ ساله زمامداری هر رئیس جمهور، از سال ۱۸۵۳ تاکنون می باید تعداد روسای جمهور آرژانتین و بالتبع، تعداد تندیس های نصب شده در کاخ ریاست جمهوری برابر با ۲۴ عدد باشد؛ اما تعداد واقعی روسای جمهور آرژانتین در این مدت و نیز تعداد تندیس های نصب شده در تالار کاخ ریاست جمهوری بیش از این عدد است و علت اصلی این امر نه تنها مرگ و یا استعفای زودرس روسای جمهور منتخب، بلکه وقوع کودتاهای نظامی مکرر در آرژانتین بوده است.

اکنون زمان برپا داشتن مجسمه ای از نیم تنه ژنرال "خوزه" فرا رسیده است؛ کودتای نظامی ژنرال مذکور به سال ۱۹۷۶ به بهای جان ۳۰ هزار نفر تمام شد. قربانیان این کودتا به شدیدترین و حیوانی ترین شکل شکنجه شدند. صدها نفر از هواپیما به کام اقیانوس فرو افکنده شدند. زنان باردار ربوده شده و پس از آنکه کودکان را بدنیا آوردند به قتل رسیده و فرزندان شان را فروختند و یا به صلک درآوردند. دستبرد و باج گیری بی شرمانه رواج یافت. تمام این جنایات با دعوی دروغین دفاع از استقلال و آزادی در برابر خرابکاران و وطن فروشان توجیه می گردید. در چنین شرایطی ناگهان سخن از برپائی تندیس "ویدلا" مجرمی که تنها به برکت عفو عمومی از زندان خلاص شده، به میان آمده است.

خانم گراسیلا فرناندر مایخده، نماینده پارلمان آرژانتین و مادر یکی از ۳۰ هزار آرژانتینی ناپدید شده در دوران دیکتاتوری "ویدلا"، طرح قانونی را به مجلس ارائه داده که طبق آن نه تنها نصب مجسمه "ویدلا" و قرار دادن آن در کنار تندیس دیگر رئیس جمهورهای آرژانتین غیر مجاز اعلام می شود، بلکه می باید مجسمه تمام کودتاگرانی که در طول تاریخ آرژانتین به شیوه غیر قانونی به قدرت رسیده اند، نیز، باید از تالار کاخ ریاست جمهوری برچیده شود و به جای آنها کتیبه هایی شامل شرح جنایاتی که کودتایان در این کشور مرتکب شده اند، همراه با لوحه بزرگداشت قربانیان این جنایات نصب شود.

بی شک تصویب چنین قانونی از سوی مجلس بسیار دشوار و بعید به نظر می رسد. نه تنها کودتایان و دستیارانشان، بلکه اکثریت قریب باتفاق نیروهای دست راستی آرژانتین نیز مخالف همداری چنین قاطعانه به کودتاگران احتمالی آینده اند. کسی نمی داند که آینده چه حوادثی را با خود خواهد آورد. شاید رویدادی شبیه آنچه در شیلی و در دوران ریاست جمهوری آلنده بوتوق پیوست، در انتظار آرژانتین باشد! این امکان که روزی برای جلوگیری از تغییر نظام اجتماعی حاکم و الغای مناسبات مالکیت به طرق قانونی و شیوه مردم سالارانه، به کودتایان دیگری نیاز افتد، تحمل تندیس جنایتکاران توهینی است به مردم آرژانتین و قربانیان این جنایات، که تحمل پذیر نیست. بهر حال و با وجود این موارد استثنائی، تمایز میان روسای جمهور منتخب و ژنرال های کودتای که با قهر به قدرت رسیده اند، موقعیتی شایان توجه خواهد بود. تحقق این هدف در صورتیکه برای پشتیبانی از طرح خانم "فرناندس" نهضت مردمی قدرتمندی بسیج گردد، محتمل به نظر می رسد.

دستاوردهای تاریخی آن جریان اندیشه بود بنویس خود از ماتریالیسم متافیزیک به دیالکتیک تکامل یافت.

چنانکه به روشنی دیده می شود، تحولی که در یک عرصه از شناخت بوسیله مارکس بوجود آمد، تمام پایه ای که این شناخت در چارچوب آن انجام می گرفت را به کلی دگرگون ساخت. این خود یک نمونه و شاخص اساسی در مورد شیوه ای است که می تواند نحوه "غنی شدن" اندیشه مارکسیستی را به ما نشان دهد. هر تحول و دستاورد جدید ما را وامی دارد که دستاوردهای قبلی را دانشا و تماما مورد بررسی دوباره قرار دهیم. در این مفهوم مارکس نخستین کسی بود که به آنچه که در نزد هگل هنوز یک امر ذهنی بود، انسجام ماتریالیستی داد: "شیوه هستی مطلق، نسبی است".

همه این مسایل دارای حساسیت و ظرافت بسیار هستند. اما عهده ای می کوشند به آنها بنا بر انگیزه هایی که ربطی به شناخت علمی ندارد، پاسخ هایی شتابزده ارائه دهند. انگیزه ها و پیشداوری های ایدئولوژیک و مذهبی دیروز، در قبال آثار گالیله، داروین یا فروید و انگیزه های سیاسی امروز در مورد مارکسیسم با همین انگیزه ها و پیشداوری ها است که می بینیم برخی ها در چند ورق بر دانشی که الهام بخش میلیون ها انسان در چارگوشه جهان است، خط بطلان می کشند. بدیهی است معیار تعداد به تنهایی برای تأیید اعتبار یک آموزه و دکتترین کافی نیست. ضمن اینکه هیچ ابداع علمی تازه در برابر چنین آزمایشی سر بلند بیرون نخواهد آمد. اما هیچکس هم نمی تواند با هیاهو و ادعا بحث بر سر اندیشه های موجود و واقعی را خاتمه یافته اعلام دارد، حتی اگر این ادعاها از طریق ابزارهای تبلیغاتی و رسانه های همگانی دانشا تکرار شوند و جاذبت دکماتیستی های دیروز و امروز مدام بر آن مهر تأیید زنند. خردگرایی را معیارهایی دیگر نیاز است که تنها می تواند حاصل یک بحث و تبادل نظر باشد که در آن اندیشه ها و واقعیت ها همانگونه که هستند مورد نظر قرار گیرند و با فروتنی تحلیل شوند.

اگر بخواهیم مراسمی برای "مرگ ایدئولوژی ها" تدارک دید، برگزار کنی همان تمام آن سخن پرانی های شتابزده ای است که می کوشد به جای بحث درباره داوری های قدیمی، پیش داوری های تازه ای را به کرسی بنشاند. بیش از یک سده پس از درگذشت مارکس، اثر وی هم چنان نقاد و جزم ستیز است. مارکسیسم چیزی جز این نمی خواهد که با همان سخت گیری مورد بررسی قرار گرفته و نوسازی شود.

آیا هنوز می توان از "مارکسیسم" سخن گفت؟

با همه آنچه که گفته شد، هنوز یک پرسش در برابر ما قرار دارد: اگر مسئله، درک واقعیت به منظور تغییر آن است، چرا هم چنان باید از "مارکسیسم" سخن گفت؟ ملاحظه قدر هم که آثار گالیله یا لاوازیه، داروین یا دوساسور، فروید و یا اینشتن اهمیت داشته باشند، آنها نام خود را در تاریخ علوم باقی گذاشته اند، بدون اینکه علم آنها با نام آنها یکسان شده باشد. ما از فیزیک مکتبیک سخن می گوئیم و نه "گالیله ایسم"، شیمی و نه "لاوازیه ایسم"، زبان شناسی و نه "سامورسیسم" ولی ما وسیعا همه آنچه که اقتصاد، سیاست، تاریخ، فلسفه نه تنها از مارکس، بلکه از انگلس، لنین، پلخانوف، لوکاس، روزا لوکزامبورگ، گرامشی، همه کسانی که بر مدار آنان تفکر و عمل می کنند، بیادگار مانده است را زیر نام "مارکسیسم" مطرح می کنیم.

هر چند که از "داروینیسم" یا "فرویدیسم" سخن می گوئیم، اما در این حالت منظور تنها ارجاع به آثار و محدودیت های مشی عملی آنهاست. در حالیکه برای نام گذاری دانش هایی که داروین یا فروید پیشگامان آن بودند، اصطلاحاتی نظیر "زیست شناسی تکامل" یا "روانکاوی" را مورد استفاده قرار می دهیم.

بنابراین، از دیدگاه "زبان" و از نظر "شکلی" ظاهرا می توان "مارکسیسم" را تنها به آثار مارکس محدود کرد و همه پیشرفت های تئوریک و پراتیکی که این یا آن جنبه آثار مارکس را پشت سر می گذارد به صحنه "مرگ مارکس" واگذاشت. در حالیکه نیوتن و اینشتن به عنوان پیشرفت فیزیک درک می شوند و نه هم چون دفن گالیله. اساسا در هر گام، یک علم در آن واحد از بنیانگذاران آن دورتر می شود و در عین حال ژرفا و ثمر بخشی فعالیت آنان را بهتر به چشم می بیند.

بدیهی است هیچکس امروز حق و جرات آن را ندارد که یک دانشمند را در برابر سؤالات تروریستی از این دست قرار دهد که مثلا: «یا هر چه گالیله گفته است را بپذیرد، یا قبول کنید که فیزیک مرده است!» و «از نظر شما حق با چه کسی است، نیوتن یا اینشتن؟ هر دو؟ پس فیزیک همه چیز است و هیچ چیز نیست!»

این گونه استدلال ها که غالبا در برابر مارکسیست ها مطرح می شود، از بی خردی محض، از جهل عمیق بر جنبش واقعی علوم، از ناتوانی آشکار در درک مناسباتی است که میان نسبی و مطلق در روند تعمیق و بازسازی شناخت وجود دارد. شاید در پاسخ گفته شود که مارکسیسم علمی در همان ردیف فیزیک یا زبان شناسی نیست. این یک واقعیت است که

آنها یافت، با هیچکدام از اینها نمی توان یکبار برای همیشه از این مسایل خلاص شد.

برای نمونه واقعیت این است که برای شناخت جامعه سرمایه داری ما به دور دست ها مثلا نظرات افلاطون در مورد تقسیم کار، یا ارسطو در مورد مبادله کالاها، یا روسو درباره مالکیت خصوصی مراجعه نمی کنیم. وقتی در نهایت به آنها توجه زیادی نمی کردیم اگر در نظرها حلقه هایی از زنجیره این یا آن کشف مارکس به حساب نمی آمد. زمانی که هنوز پایه های علوم اجتماعی بنیان نگرفته بود، این اندیشه ها مانند طبقه هایی بودند که بر هوا قرار داشتند. بنابراین اکنون ظاهرا می توان از این "طبقات بر روی هوا" صرف نظر کرد. هم چنانکه کسانی مدعی هستند که می توان اندیشه فلسفی نرینی ارائه داد که آثار دکارت یا "اخلاق" اسپینوزا را درز بگیرد. و با آنکه صرف نظر کردن از "منطق" هگل دشوار بنظر می رسد، ولی این همان کاری است که غالب نظریه پردازان امروز انجام می دهند. در این اوضاع و احوال بالطبع اندیشمندانی مدعی هستند که می توانند اندیشه فلسفی یا اقتصادی را با قرار دادن مارکس در میان برانتر به پیش برند.

بر اساس این ادعاها باید حتما عجیب باشد که اینشتین تا این اندازه بر روی آثار گالیله و گالیله در مورد آثار افلاطون و ارشمیدس فکر کرده اند. همانطور که مارکس با دقت تمام ارسطو را مطالعه کرده بود و لنین "منطق" هگل را حاشیه نویسی نموده بود. تعداد دانشمندان قرن بیستم که از آثار هراکلیت و ام گرفته یا پس از ارسطو و بایله درباره استدلال های زنون الیایی در مورد عدم حرکت بحث کرده اند، بشمار است. در همه این موارد، مسئله نه تفتن جعلی عالم مابانه بوده است و نه وام گرفتن التقاطی و درهم و برهم از گذشته. همه این بازگشت ها، این ارجاع ها به گذشته همواره با این احساس همراه بوده این که این دکتترین ها به عنوان "دکتترین" پشت سر گذاشته شده اند و در عین حال چیزی دارای "فعلیت" را حفظ کرده اند.

در ورای چند نمونه ای که سریع مطرح شد، بنظر می رسد از یک مسئله هم چنان نمی توان گریخت که برگزار کنندگان "مرگ مارکس" آن را با اینحال به سادگی دفن می کنند: در سیستم های مشخصی که آنها خود بدان استناد می کنند و ارجاع می دهند، بسیاری از کشفیات فیثاغورث، اقلیدس، ارسطو، گالیله، نیوتن و غیره هم چنان "حقیقت" باقی مانده اند. اینها به نسبت سیستم های تئوریک و آمپریک هم چنان حقیقت و بنابراین حقیقت نسبی باقی مانده اند و در عین حال از لحظه ای که نسبی بودن چارچوب آنها شناخته می شود، در درون آن چارچوب هم چنان حقایق مطلق هستند.

زمانی که شناخت پیشرفت می کند، برخی از جنبه های نظریه های قبلی را نقض می کند، اما چارچوب تووین آنها را نگاه می دارد، یا اینکه اعتبار این نظریه ها را تأیید می کند، اما چارچوب آنها را رد می نماید. یا اینکه با غریزت از تئوری و نظریه ای عام تر و جامع تر خصلت ویژه و محدود سیستم ارجاعی را نشان می دهد و در نتیجه نظریه هایی که در چارچوب آن قرار دارند را نسبی می کند و بالاخره جنبش شناخت می تواند چارچوب نگرش عمومی را حفظ کرده و در درون آن تجدید سازمان دهی ها و تعمیم هایی مختلف را بوجود آورد. در همه موارد، این امر نمی تواند بدون بحث، بدون کورمالی و وارسی، بدون مواجهه با جنبش واقعیت انجام گیرد. در مورد مارکسیسم مسئله دلیل انسجام ویر این اندیشه هم چنان دشوارتر است. تا قبل از مارکس جهان برای توضیح خود به چیزی جز خود، به "جسم ایدئولوژیک بیرونی" نیاز داشت. با مارکس جهان از این پس در خود، اصول توضیح خود را داراست. به این ترتیب مجبوس کردن اندیشه مارکسیستی در مفهوم "آنهاست شدن دستاوردها" برای انسجام آن زیان آور است. نه تنها اساس نظریه مارکسیسم نمی تواند به سهم بنیادین مارکس - حتی اگر به آن نقد انگلس و کاربرد لنین را اضافه کنیم - محدود شود، بلکه زمان که سخن بر سر "اندیشه هایی است که جهان در درون خود پرورش می دهد" نمی توان این اندیشه ها را در فرمول ها مجبوس کرد یا اینکه تنها به "متون" ارجاع نمود.

حقیقت های مارکسیسم در آن واحد و بطور متضاد در ویژگی های ملی و مشخص های جهانشمول ریشه دارد که دارای این وجه مشترک هستند که از نظر تاریخی جنبه نسبی داشته و سرچشمه مشترک آنها در تجربه است. برای توسعه و گسترش این حقایق لازم است که بر روی همه آنها از نو کار و بررسی صورت گیرد. در درون مارکسیسم یک منطق نوسازی دانشی وجود دارد، که نمی توان آن را با روی هم انباشتن دستاوردهای علمی یکسان دانست و اصطلاح "غنی شدن" نیز نمی تواند دقیقا این منطق نوسازی را بازتاب دهد. وانگهی این شیوه گسترش شناخت بطور بالقوه در نظریه ریزی خود مارکسیسم نیز دیده می شود. چنانکه می دانیم ماتریالیسم قبل از مارکس نیز وجود داشت. اما وی پس از آنکه اقتصاد سیاسی را به عنوان یک علم بیان گذاشت، ماتریالیسم را در تاریخ بکار گرفت. آنگاه در بازگشت ماتریالیسم ماقبل مارکسیستی که

مارکس بیش از یک سده پس از درگذشت وی هم چنان به عنوان یک دستاورد علمی و فلسفی باقی مانده است، در حالیکه بطور بدیهی اندیشه وی بارآور شده، گسترش یافته، تعمیق شده، گاه نسبی گردیده و یا حتی تصحیح شده است. به هیچ روی ناشی از یک عادت زبانی نیست. بلکه مانند همه نمونه های قبلی، به این واقعیت باز می گردد که جنبه جهانشمول این دستاورد نظری نمی تواند به اتفاق شناخته شود و برعکس موضوع مبارزات آنتاگونیسم و آشتی ناپذیر است. ضمن اینکه هیچگاه یک اثر تا این اندازه دارای برد همه جانبه بر روی واقعیت نبوده است و تا این اندازه مسائل و داده های پراتیک را در برابر ما نگذاشته است.

چگونه می توان تصور کرد در جهانی که هم چنان تحت سلطه مالکیت خصوصی ابزار بزرگ تولید و مبادله است، اندیشه های مارکس بتواند به اتفاق آراء پذیرفته شود؟ جنبه اساسا نوین این اندیشه در آن است که پس از پایه گذاری اقتصاد سیاسی، به عنوان یک علم، ماتریالیسم را در تاریخ نشان داد و آن را انقلابی کرد و بدین طریق فلسفه ای اساسا نقاد، طراز نوین، که بصورت یک سیستم بسته در نمی آید را پایه گذاری نمود. فلسفه ای همطراز با اندیشه علمی که خود را به یادداشت برداری از آگاهی های قبلی محدود نمی کند، مفهومی خردگرا که بر روی جنبش جوامع و علوم گشوده است و تنها اصل آن، همانا جنبش مداوم است و از جمله جنبش خود. حتی مارکسیسم نیز از مارکسیسم گریز ندارد.

این اندیشه که مارکسیسم خود نیز از مفهوم مارکسیستی تاریخ گریز ندارد، چیزی تازه نیست، بلکه از همان بنو تولد در شناسنامه مارکسیسم ثبت گردیده است. مارکس در سال ۱۸۴۳، در ابتدای فعالیت انقلابی و پژوهشی خود در نامه ای به آرنولد روژ "می نویسد: «ما خود را به جهان هم چون اصول گرایان معرفی نمی کنیم، که اصلی تازه را ارائه داده اند، که اینست حقیقت: در برابر آن به زانو درآئید! ما به جهان اصولی را ارائه می دهیم که جهان خود در درون خود آنها را پرورش داده است.» به همین دلیل نظریه مارکسیستی با توجه به پیشرفت دانش و نیز با در نظر گرفتن تنوع و چند گانه شدن تجربیات اجتماعی بیشتر و بیشتر تحول یافته و خواهد یافت. به آنچه گفته شد، باید اضافه شود که تاریخی بودن مارکسیسم تنها به تحول در درک ما از این نظریه محدود نمی شود. بلکه مفاهیم مارکسیسم نیز تغییر می کند. مثلا مفاهیم آموزش سوبالیسم که موضوع آنها تحول انقلابی جوامع است، ثابت و بی حرکت نیستند. مناسبات ماهوی که این مفاهیم بیان می کنند ممکن است دگرگون شوند یا از میان بروند، لنین در زمان خود به این مسئله توجه داشت و نوشت: «مفاهیم بطور دائم در جنبش هستند. از یکی به دیگری گذار می کنند. یکی در دیگری ادغام می شوند که در غیر این صورت نمی توانند زندگی زنده را بازتاب دهند.» این کار و واریسی پیگیرانه مفاهیم ایجاب می کند، تا با تلاش روزمره آنچه که نوین است و آنچه که دیگر با واقعیت منطبق نیست، مدام تشخیص داده شوند.

اثری این چنین، ارزش خود را از ادعای دست یافتن به یک سلسله حقایق قطعی بدست نمی آورد، بلکه ارزش آن ناشی از شیوه نویسی است که در پیوند دادن تئوری و پراتیک ارائه می دهد. نظریه مارکسیست دیدگاه پراتیک را در درون خود می گنجاند، نه آنکه منتظر بماند تا پراتیک آن را تأیید یا رد کند. به همین شکل پراتیک را نمی توان به معنای کار برد این یا آن تئوری درک کرد. پراتیک بطور دائم تئوری را غنی ساخته، توسعه داده، اصلاح می کند. از این رو، این جنبش بی پایان را به هیچوجه نمی توان به سهم یک روشنفکر فردی یا جمعی به مارکسیسم محدود کرد. بر محور اندیشه ای که مارکس بنیان گذاشت، همانطور که لنین قبلا متذکر شده است «پراتیک همواره بر فراز شناخت تئوریک قرار دارد، زیرا که پراتیک نه تنها منزلت جهانشمول را داراست، بلکه از مقام واقعیت بلاواسطه نیز برخوردار است.»

مارکسیسم در دوران ما بیشتر و بیشتر در شکل بندی های مختلف اقتصادی و اجتماعی ریشه می گیرد. این تنوع یابی، نه تنها از بعد جهانشمول مارکسیسم نمی کاهد، بلکه آن را تحکیم نیز می کند. مسئله آن نیست که مارکسیسمی که از قبل جهانشمول اعلام شده است را بر واقعیت های ملی متفاوت انطباق دهیم. بعد نظری جهانشمول مارکسیسم که بنیانگذاران آن اعلام داشته اند، به یک جهانشمولی پراتیک تحول یافته که در چارچوب های مشخص، با تنوع های بسیار ریشه گرفته است. دوران ما، دوران تنوع و پختگی اندیشه مارکسیستی در چارچوب های ملی مختلف است. این مارکسیسم های ملی، عرصه ها، فرهنگ ها، فرآیندها که از آن ها تغذیه می کند و تقابل آنها، مارکسیسم زنده امروز را تشکیل می دهند.

در این شرایط می توان دریافت که نمی توان اصطلاح "مارکسیست" را مانند اصطلاح اگرسطویی یا "روسپیت" بکار برد. "مارکسیست بودن" اصطلاحی متضاد است. از یکسو به معنی آن است که ما گام خود را در چارچوب جنبش تئوریک و پراتیک واقعیت اطراف به پیش می گذاریم. به این ترتیب وفاداری ما به مارکسیسم، وفاداری ویژه است، چرا که پیمان با یک سلسله نقل قول و متون و اعتقادات مقدس نیست، بلکه تعهد به مطالعه سرسختانه واقعیت هاست.

مارکسیسم مجموعه ای از عناصر نظری را مجتمع می گرداند که هر یک با دیگری همان نیست و دارای ماهیت واحد، اهمیت و بعد واحد نیستند. فلسفه را به هیچوجه نمی توان با نظریه سوبالیسم بر یک پایه قرار داد. سوبالیسم نظریه ایست که در مفردیت خود تنوع تجربیات خلق هائی که برای سوبالیسم مبارزه می کنند (ویژگی های ملی و خصیصه های جهانشمول) را جمع بندی می کند. بطور عمومی منظور از سوبالیسم مطالعه هر چه علمی تر ممکن از واقعیت اجتماعی و امکان هائی است که در برابر ما می گشاید. برای دوران طولانی، فلسفه مارکسیستی بر روی همان پایه سوبالیسم و دیگر علوم قرار داده می شد. بنحوی که جمع بندی شناخت علمی به حساب می آمد. در حالیکه اندیشه بر روی مقولات فلسفی مارکسیستی از نظر عامیت در مرتبه دیگری قرار دارد و از یک آهنگ تاریخی دیگر غیر از شناخت علمی بر می خیزد.

با اینحال، همانگونه که علوم ویژه بر روی پایه ای ماتریالیستی توسعه می یابند (آنچه که در همه کشفیات علمی مشترک است، اثبات مادیت موضوع مورد مطالعه است) نظریه سوبالیستی نیز مستلزم یک جهان بینی ماتریالیستی و دیالکتیکی از جوامع و تحول آنهاست.

بنابراین مجموعه عناصر نظری که در تنوعات و ویژگی های خود مارکسیسم را تشکیل می دهند، از نظر ساختاری در کل براساس شیوه هستی اندیشه علمی تحول می یابند. اندیشه فلسفی بطور ساده، لحظه ایست که ابزارهای نظری مورد استفاده برای انباشت و درک تجارب صیقل خورده، بر روی مقولات و مفاهیم مجددا بکار گرفته می شود.

با اینحال، با جهل عمیق از ماهیت مارکسیسم، شیوه کنارکرد آن و مناسبات آن با علوم بوده است که آن را بر صندلی اتهام نشاندند و به عرصه اندیشه های کهنه انتقال داده اند. مارکسیسم در صورتی معتبر است که به همه چیز پاسخ دهد و اگر به همه چیز پاسخ دهد، پس معتبر نیست زیرا دگماتیک خواهد بود.

به هر حال، محدود کردن مارکسیسم به کلمه کلنه آثار مارکس، به معنی آن است که همه پیشرفت های بشریت در یکصد و اندی سال اخیر به دور افکنده شود. برعکس، مارکس را از میراث بشریت بنام پیشرفت های بعدی حذف کردن، یعنی اندیشه انسان امروز را از یکی از ثمر بخش ترین تکیه گاه های آن محروم ساختن. با همه اینها آیا می توان امروز اصطلاح "مارکسیسم" را تنها به آثار مارکس محدود کرد و برای دیگر موارد اصطلاحاتی دیگر را بکار گرفت؟ یا باید از آن هم دورتر رفت و استفاده از اصطلاح "مارکسیسم" را به کلی کنار گذاشت؟ این مسئله ای ساده نیست مگر در ظاهر، یعنی اگر تنها آن را از زاویه تئوریک در نظر بگیریم. برای روشن شدن مطلب باید دید که اگر ما از مارکسیسم سخن می گوئیم و به آن استناد می کنیم، در چه شرایط دیگری در گذشته یک فرد نام خود را برای دورانی طولانی بر روی یک آموزه و دکترین باقی گذاشته است.

در گذشته، همه مخالفان زمین مرکزی را "کوپرنیکی" می نامیدند، یا همه کسانی که تمایز ماهوی میان ساده و روح را نمی پذیرفتند "اسپینوزیست" می خواندند. اینها نمونه های نادری هستند که نمی توان آنها را تا به انتها به مارکسیسم تشبیه نمود و با اینحال نمونه هائی هستند بر معنا. در واقع این نام گذاری ها به یک مجموعه نظری (دکترین) صرف اشاره ندارند. در هر دو مورد، مسئله بیشتر یک موضعگیری در منازعاتی است که وسیعا از چارچوب مباحث نظری خارج بود. کوپرنیکی "بودن به معنای آن بود که از خلال کیهان شناسی به مبارزه با فلسفه رسمی کلیت برخاست و در منازعات سیاسی دوران قرار گرفت. به همین شکل وقتی که از "دیدرو" به عنوان "اسپینوزیست" نام برده می شد، این عنوان از یک تحلیل فلسفی آثار جوانی وی ناشی نمی گردید، بلکه مسئله بیشتر آن بود که یک گرایش ماتریالیستی که بالطبع با رژیم حاکم در مخالفت بود، با انگشت نشانه گرفته شود.

به عبارت دیگر، به نظر می رسد که جریان های فکری و فلسفی به نام یک تئوریزم و نظریه پرداز نامیده می شود، هنگامی که کشفیات و ابداعات وی نه تنها بطور عمومی مورد پذیرش نیست، بلکه برعکس موضوع یک نزاع و مبارزه است، که از چارچوب محض شناخت خارج شده است. نام خاص در این شرایط به نوعی پرچم تبدیل می شود تا یک مرجع دقیق. مباحثاتی که در جریان این نزاع صورت می گیرد در بردارنده مسائلی عمومی است که می تواند تا آنجا پیش رود که مضمون واقعی نظریه های مطروحه را کنار گذاشته، مواضع را حادثر نموده و حتی آن را به کاریکاتور تبدیل کند.

آیسم ها در این معنی، در آن واحد نشان دهند یک تجمع آموزنده ای با یک نظریه پرداز و پرچم یک اردو هستند. اردونی نه فقط تئوریک، بلکه سیاسی در مفهوم ایدئولوژیک و پراتیک کلمه.

بنون اینکه بتوان ادعا کرد که این فرض در همه موارد اعتبار دارد، به نظر می رسد که در مورد "مارکسیسم" معتبر است. به عبارت دیگر، اگر نام

نامه ها و پیام ها

تهران-

دوستان گرامی، همراه این نامه بریده سر مقاله آخرین شماره نشریه «جامعه سالم» را تحت عنوان «این مقاله عنوان ندارد» برایتان ارسال داشتم که در صورت موافقت آنرا برای اطلاع رفقای مهاجر منتشر کنید.

ماجرای روزنامه جامعه و توس نشان داد که این مردم چگونه «راه کار» را مستقل از فرنگ نشینان منورالفکر پرگو و پرنویس پیدا می کنند. تازه این اول کار است. انتشار «توس» بجای «جامعه» آنهم با همان محتوی و همان نویسندگان و همان شکل و صفحه بندی مرا به یاد سال های اوایل دهه ۳۰ انداخت که حرفنچین چاپخانه های تهران بودند. در آن سالها نیز، روزنامه های مردمی و بلرد بخور را مرتب توقیف می کردند و این روزنامه ها، روز بعد با همان شکل و قیافه، اما با اسمی دیگر منتشر می شد. و این اسم ها، طوری انتخاب می شد که پشت سر هم، یک مفهوم مبارزاتی را می رساند. مثلاً بعد از «بسی آینه»، «دژ» منتشر شد، بعد «مستحکم» و سپس «مبارزان» و بعد هم روزنامه «ضد استعمار»، که همه آنها پشت سر هم، اینگونه خوانده می شد «بسی آینه، دژ، مستحکم مبارزان ضد استعمار». اینها گوشه ای از تجارب مبارزاتی غنی و با ارزش حزب توده ایران است که اکنون جنبش مردم از آن بهره می گیرد. تجربه ای که رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه خود با غصبانیت از آن و بنام تجربه حزب توده ایران یاد کرد. روح شیخ عطار نیشابوری شاه که انگار در این عصر و زمانه می زیسته، که سروده است:

گر مرد رهی، میان خون باید رفت / از خرویشتن خویش، برون باید رفت
تو، پای به ره گذار و از ره مهراست / خود راه بگویدت که چون باید رفت

تهران- اوضاع، همانطور که می دانید نگران کننده است. مبارزه روشنگری جناح دمکرات منش ادامه دارد و جناح انحصار هم به کارشکنی و تبلیغات مضر و سم پاشی ادامه می دهد. آیت الله یزدی، در نماز جمعه هفته پیش، با آب و تاب عنوان کرد که فعلاً اقتصاد و گرانی و تورم مطرح است و به دولت کمک کنیم. توسعه سیاسی در درجه سوم و چهارم است. این آیت الله، با عوامفریبی، از اوضاع بد اقتصادی سخن گفت، تا توسعه سیاسی را که مردم خواهان آن هستند تحت الشعاع قرار دهد. همین ها که اقتصاد را ناچیز جلوه می دادند، حالا آن را مهم ترین مسئله معرفی می کنند. مردم همه این عوامفریبی ها را می فهمند. جالب است که همین بحث را به تلویزیون کشانند. از چند استاد دانشگاه و صاحب نظر چپ و راست مذهبی دعوت کردند، تا در کانال اول، شبها در این باره بحث کنند، که کدام موضوع مهم است: اقتصاد یا توسعه سیاسی؟

اکثر شرکت کنندگان در این گفتگوها بر هر دو انگشت گذاشتند و بر ضرورت توسعه آن تاکید کردند و اینکه باید این دو شانه به شانه هم پیش بروند؛ و تاکید کردند که اینها دو بال یک پرنده اند. همین بحث ها هم به روشن شدن بیشتر مردم و رسوا شدن مخالفان دولت خاتمی ختم شد.

امروز، در مجلس تکلیف وزیر کشور جدید معلوم می شود و فردا هم قرار است رای دادگاه کرباسچی اعلام شود. مردم در این روزها واقعاً منتظرند. شما نمی توانید تنفر مردم و غصبانیت همگانی علیه جناح راست را حدس بزنید. همه جا بحث است و ناسزا. همه بر این نکته اتفاق نظر دارند که علیه خاتمی کارشکنی می شود. هر بهجه مدرسه ای هم امروز این را می گوید. البته همه جا هم صحبت این است که چرا خاتمی ساکت است و اقدام قاطع نمی کند. برخی از سالمندان که گذشته ها را بخاطر دارند، از آن می ترسند که خاتمی، سرنوشت مصدق را پیدا کند. در هر صورت مبارزه ادامه دارد و جناح راست بنظر من دست پاچه شده و حرکتی می کند که عملاً به ضرر خودش تمام می شود. همین حالا که می خواهم نامه را پست کنم، از رادیو جریان بررسی صلاحیت موسوی لاری برای وزارت کشور در مجلس مستقیماً پخش می شود و در بیشتر مغازه ها و تاکسی و معابر مردم به این بحث ها گوش می کنند. موحدی ساوجبی با آن صدای بش در نقش مخالف موسوی لاری صحبت می کند. ایکاش خودش در میان مردم بود و به گوش خودش می شنید که چه ناسزاها نثارش می کنند. بیچاره. این مردم که موقع انتخابات مجلس پنجم

نمی دانستند اینها کیستند و ندانسته به آنها رای دادند. چیزی که اگر این وضع ادامه پیدا کند، هرگز در انتخابات بعدی تکرار نخواهد شد.

تهران- حتماً از اوضاع خبر دارید. هجوم راست از همه طرف ادامه دارد، اما مهم اینست که هر چه خودشان را به درو دیوار می زنند راه به جانی نمی برند و از همه مهمتر اینکه بیشتر باعث نفرت مردم می شوند. راجع به محکومیت شهردار، واقعاً تمام مردم نگران و خشمگین اند. همه می دانند این محکومیت برای ضربه زدن به خاتمی است. یک بهانی را در مشهد اعدام کردند. همینطور در مشهد فشار زیادی به افغان ها می آورند. روزی صدها نفر از افغان ها را در مشهد و شهرهای خراسان دستگیر کرده، یا لب مرز به آنسو می فرستند شان و یا در بازداشتگاهها نگاهشان می دارند. این مسئله خیلی جدی است و جوی را در منطقه بوجود آورده است، که خود به خود می تواند در یک انفجار خشم خود را نشان بدهد. همه این کارها با رهبری شیخ واعظ طبسی، سرپرست آستان قدس رضوی و نماینده ولی فقیه در خراسان انجام می شود، که واقعاً حکم پادشاه خراسان را دارد. اعدام یک بهانی، در این شرایط فقط برای ضربه زدن به تلاش های دولت خاتمی برای سروسامان دادن به سیاست خارجی است. همانطور که محاکمه تاجر آلمانی را علم کردند.

در برخی محافل گفته می شود، که عده ای از روحانیون صاحب عنوان قم با خاتمی دیدار کرده و نسبت به همین آزادی های نیم بند مطبوعات گلّه کرده و خواهان محدود کردن آن شده اند و خاتمی هم همان حرف ها و نظرات هیشگی اش را در این باره تکرار کرده است.

انتخابات مجلس خبرگان در پیش است و دست راستی ها واقعاً هیل برشان داشته است و شعار ائتلاف سر داده اند، که البته از آن طرف ره شده است. روزنامه جامعه، عملاً طرفدار رفسنجانی و خط و ربط سیاسی و اقتصادی ارست اما به غلط آن را روزنامه طرفدار خاتمی معرفی می کنند.

راجع به وضع اسفناک خوابگاه های دانشجویان، حتماً در آنجا افتابگری کنید. این مسئله یکی از موتورهای محرکه دانشجویان است که حتماً با آغز سال تحصیلی جدید بار دیگر به اشکال مختلف مطرح خواهد شد و چون جو عمومی سیاسی است، حتماً جنبه سیاسی هم خواهد گرفت. از چند روزنامه، مطالبی که درباره خوابگاه های دانشجویی منتشر شده، باضافه برخی اطلاعاتم را برایتان ارسال داشتم که امیدوارم مفید افتد. خیلی جالب است که دانشجویان می گویند در زمستان رفسنجانی میلیون ها دلار خرج خرید اسلحه و موشک در بازارهای سیاه اروپا شد، اما یک هزارم آن صرف خوابگاه دانشجویان نشد!

امریکا- اخیراً جبهه ملی در شهر... ایالت ما... یک گردهمایی ترتیب داده بود، که در آن از جمله «محمد ارسی»، نویسنده کیهان چاپ لندن و مسئول سابق روابط عمومی حزب رنجبران، «غروی»، استاندار زمان شاه در آذربایجان و دکتر «محسن قائم مقام» یکی از مسئولین جبهه ملی سخنرانی کردند. عندئذ لیل شرکت کنند، که تازه بخشی از آنها از وابستگان و یا علاقمندان طیف چپ ایران بودند. مطالب تکراری و تحریک آمیزی که در این گردهمایی مطرح شد، یکبار دیگر نشان داد، که مردم دیگر حوصله حرف های تکراری و کهنه شده قدیمی را ندارند و مسائل داخل کشور آنگیز جذاب و قابل توجه هست، که کسی مانند ساهای گذشته به این نوع گردهمایی ها توجه نکنند.

در این گردهمایی محمد ارسنی مطالبی را در باره تجزیه ایران در زمان استالین و اینکه نام واقعی منطقه «آران» است و استالین آن را به «آذربایجان» تغییر داد مطرح کرد. چند نفری از شرکت کنندگان سؤالاتی را از سر شوخی و طنز مطرح کردند و کسی مطالب وی را جدی نگرفت.

مهندس غروی نیز با تعصب بسیار باصطلاح از خیانت های فرقه و پیشه وری و از باصطلاح میهن پرستی دارو دسته شاه سابق سخن گفت، که از همان ابتدا با اعتراض های برخی حاضران در جلسه روبرو شد.

هم از طرف فدائیان اکثریت و از هم طرف علاقمندان «راه توده» جزوه های تکثیر شده برخی مقالات و نشریات «کار» و «راه توده» در اختیار حاضران قرار گرفت. مقالاتی که از «راه توده» تکثیر شده بود، عبارت بودند از «یا علی غرقش کن، من هم روش»، «کیهان لندن و عملکردهای آن را فراموش نکنید»، «فرصت حمله به ایران نباید هدر داد»، «پاسخ محمد علی عمونی به مجله آرش»، همچنین چند شماره از مقالات آقای مجید فیاض در دفاع از موضع گیری های نورالدین کیانوری در کتاب «گفتگو با تاریخ» و در پاسخ به مسعود بهنود نیز تکثیر شده و در اختیار حاضران قرار گرفت. از مقالات آقای مجید فیاض، آن دو مقاله «با حضور انگلستان و شرکت نفت جنوب، اشتباه نکردن یک حزب جوان غیر ممکن بود» و «درباره فرقه دمکرات» برای همگان جالب بود.

در مجموع، بدلیل چوی که در سالن وجود داشت، هیچ یک از سخنرانان متمایل به سلطنت طلب ها و ملیون، به رسم مالوف به حزب توده ایران حمله نکردند!

امریکا... اخیرا یکی از رفقای قدیمی که چند سالی است با نشریه "راه آزادی" و حزب دموکراتیک مردم ایران همکاری می کند، تلفن کرده بود. او می گفت، که در تماس با رهبران این حزب گله کرده که این دیگر نشریه سیاسی نیست، بلکه یک نشریه فرهنگی است و اسمش را با توجه به همین مضمون انتخاب کنید. و اینکه «من، خداوکیلی از وضع راضی نیستم و نسبت به آینده این حزب هم دارم نا امید می شوم و تحریم انتخابات هم کار بسیار اشتباهی بود، در حالیکه نظر من و دوستانم در امریکا و کانادا چیز دیگری بوده است».

همین رفیق قدیمی برای من توضیح داد، توده ای ها و فدائی ها در جنوب تهران، در حد توان خودشان در انتخابات ریاست جمهوری فعال بوده و در گفتگونی تلفنی گفته اند «آنها که در خارج نشسته اند، دستشان از دور بر آتش است و از وضع خبر ندارند».

این رفیق قدیمی، که گهگاه با هم تماس داریم، به گفته خودش "راه توده" را می خواند و جالب است که گویا چندین بار هم با رفقای حزبی ما بحث و مناظره داشته و از مواضع راه توده دفاع کرده و به آنها توصیه کرده، بجای شایعه پراکنی به خودشان جرات مطالعه و تفکر را بدهند. او به دوستان حزبی اطلاع داده است که نظر آن رفقای که در جنوب تهران هستند، نظرشان نسبت به راه توده با نظرات شماها که با افترا و تهمت خودتان را قانع می کنید، فرق دارد.

رفیق "ده نشین" از میان ما رفت!

نامه زیر را یکی از رفقای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، برای چاپ در اختیار "راه توده" قرار داده است:

هلمند- رفقای گرامی "راه توده"، مدتی پیش رفیق "فدا محمد ده نشین" از اعضای برجسته و سابقه دار رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در جریان یک عمل جراحی قلب در کشور آلمان چشم از جهان بست. او در سال ۱۳۱۸ در ولایت جوزجان افغانستان متولد شد و از آغاز جوانی در خدمت مبارزه انقلابی قرار گرفته بود. او از جمله رفقای بود که آثار کلاسیک منتشره حزب توده ایران را بدقت خوانده و دانش توریک او زیانزد بود. با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رفیق ده نشین به آن پیوست و در شهر "شبرغان"، که یکی از ولایات بزرگ کارگری افغانستان است، سازمانهای حزبی را سامان داد. رفیق ده نشین در سال ۱۳۵۴ به عضویت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان درآمد و در سال ۱۳۵۷ به حیث والی ولایت بلخ تعیین گردید. مدتی نیز مسئول سفارت افغانستان در کشور کویت بود. در سال ۱۳۵۸، رفیق ده نشین عهده دار مسئولیت شعبه تبلیغ و ترویج کمیته مرکزی، نماینده فوق انعامه رئیس جمهور در امور منطقه شمال افغانستان، رئیس کمیته دولتی طبع و نشر و معاون اول جبهه ملی پدر وطن افغانستان شد. از جمله آثار رفیق ده نشین می توان از "جبهات اساسی کار ایدئولوژیک حزب ما"، "کار ایدئولوژیک در روند انقلاب" و کتاب به زبان انگلیسی تحت عنوان "تجارب و معضلات جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان" نام برد.

ما افغانستان و افغانستان بلا دیده ما، با درگذشت رفیق "فدا محمد ده نشین" یک شخصیت تریخواه و وطن دوست را از دست دادیم.

(راه توده، ضمن تشکر از اینکه این رفیق افغانی، راه توده را شایسته اعلام این خبر تاسف بار تشخیص داده است، مراتب تاسف و همدردی خود را از وقوع این حادثه اعلام داشته و روزهای دیگری را آرزو می کند، که بتوان از میهن دوستان مانند رفیق "فدا محمد ده نشین" تقدیر کرده و خدماتش را برای مردم افغانستان برشمرد.)

سود- استکھلم- رفقای راه توده! با درود فراوان. نوشته های راه توده، یکبار دیگر ما را تشویق به بازخوانی اسناد و انتشارات حزب در سال های اول انقلاب انداخته است، اما متأسفانه در اینجا این اسناد در دسترس نیست. اگر بتوانید ما را یاری کنید سپاسگزاران می شویم...

در رابطه با انتخابات مجلس خبرگان، من تصور می کنم از خواست های مجاهدین انقلاب اسلامی بعنوان خواست های حداقل باید دفاع کرد و آنها را مطرح کرد. بطور کلی باید حکومت را برای پذیرش انتخابی بودن این مجلس تحت فشار گذاشت. حضور رهبر جمهوری اسلامی در دانشگاه و صحبت با جوان ها نشان می دهد که همگان در جمهوری اسلامی فهمیده اند جوانان چه نقشی در ایران دارند و جلب نظر آنها نیز چقدر مهم است. کاندیداهای مجلس

خبرگان باید از میان همه اقشار مردم باشند و نه صرفا از میان روحانیون و آنهم روحانیون دستچین شده و وابسته به ارتجاع. این کاندیداها باید نظرات خودشان را در باره حدود قانونی رهبر بگویند. نظرات استصوابی شورای نگهبان نیز باید لغو شود. اگر این شرایط تامین نشود، رهبر برگزیده یک مجلس فرمایشی عملا دیگر مشروعیت نخواهد داشت. بویژه آنکه مسئله تحریم هم خیلی جدی است! نشریات داخل کشور را تا آنجا که مقدور باشد در کتابخانه های اینجا می خوانیم. واقعا در داخل کشور یک جنبش زنده و بالنده در جریان است، که اگر محمد خاتمی هم نتواند با آن همگام شود، همانطور که راه توده قبلا نوشته، خانه نشین خواهد شد و جنبش راه خودش را ادامه خواهد داد.

الف. محمود

سود- رفقا! در شماره ۷۱ راه توده مقاله ای با عنوان "بنویسید! اما نه بنام حزب توده ایران" در انتقاد از مشی سیاسی و سازمانی که "نامه مردم" از آن دفاع می کند. این مقاله بسیار جالب و آموزنده بود و می توان گفت که مضمون آن سخن و درد دل بسیاری از رفقای توده ایست. اما همانطور که خود نوشته اید "گو گوش شنوا؟". هر انتقاد و توصیه به خرد جمعی به ضدیت سازمانی تعبیر می شود و تا دهان باز می کنی محکوم به "تماس انفرادی" می شوی، یعنی عدم اعتماد. گویا فقط آنها هستند که پیامبر گونه همه چیز را پیشگویی کرده و می کنند. بسیاری از رفقای با تجربه دلسرد شده و به گفته زنده یاد رفیق طبری فعلا سکوت پیشه کرده و خود دل می خورند.

در مقاله خود بدرستی نوشته بودید که "آشکارا گویی را به صاح نهانی حزب می دانید". این حقیقت غیر قابل انکاری است که در عصر اینترنت بازی های پشت پرده کارآیی خود را از دست داده است و صنوبر بخشنامه های اداری نیز دیگر کار ساز نیست. واقعا برای ما این سوال مطرح است که چرا نباید نامه مردم مباحث کنگره اخیر را منتشر کرده و اعضای حزب را در جریان نقطه نظرات بگذاریم؟

مطلبی که در بخش نامه ها، در ستون اول، پیرامون ناسامانی های تشکیلاتی نوشته بودید نیز یک واقعیت است. اسنادی که نوشته اید در اختیار شما قرار گرفته و به مضمون آنها نیز اشاره کرده بودید، تنها گوشه ای از حقایق است. از همه رفا خواهی تا انتقادات و نظرات خودشان را در باره این وضع برای "راه توده" بنویسند و شما نیز آنها را منعکس کنید. باید با شیوه های ویرانگر بوروکراتیک مبارزه کرد.

با درودهای رفیقانه "ع. الف"

سود- رفقای گرامی "راه توده" آخرین شماره نشریه را دریافت کردم و نیز آن را در اینترنت دیدم. علیرغم اشکالاتی که در خواندن صفحات (سکان) شدنی برای مخاطب پیش می آید، این اقدام را اقدامی بسیار مفید و ارزشمند ارزیابی می کنم و آن را به رفقای که زحمت این کار را قبول کرده اند، تبریک می گویم. مطمئن هستم دوست و یا دوستانی که کار تکنیکی صفحات اینترنتی راه توده را تقبل کرده اند، خودشان می دانند چگونه می شود مطالعه آسانتر آن را تنظیم کنند. از طرف من و خانواده توده ای ام به این دوستان خسته نباشید بگویند و خواهش کنید تا از کوشش برای سهل الوصول تر کردن صفحات اینترنتی خسته نشوند و آن را در (Web) های دیگر بگنجانند.

همراه این نامه، یکصد کرون نیز ضمیمه کرده ام. موفق باشید-

محمد ناصر و خانواده

نامه های رسیده:

آلمان- دوست گرامی "الف. ب"، نامه محبت آمیز شما رسید. در فرصتی دیگر، حتما بخش هایی از آنرا منتشر خواهیم کرد. از اینکه مطالعه مطبوعات داخل کشور را یک عرصه نو، برای شناخت تحولات ارزیابی کرده ایم، خوشحالیم، اما بخاطر داشته باشید، که این رویدادها و تحولات، اگر با ارزیابی چرانی و چگونگی آنها همراه نباشد، تنها نقش ذخیر خبری را پیدا می کند. نام کامل شما را منتشر نکردیم، زیرا تصور کردیم، شاید مایل به آن نباشید.

امریکا- ع. سهند- مطلبی که در باره شاهنامه فردوسی ارسال داشته بودید رسید. امیدواریم در موقعیتی مناسب بتوانیم آنرا منتشر کنیم. همچنین، مطلبی که در باره زنده یاد "کریمپور شیرازی" ارسال داشته بودید نیز، همراه با سندی که از آرشیو سالهای جنبش ملی نفت، در همین رابطه استخراج کرده فرستاده بودید دریافت شد. از این مطلب نیز قطعا در آینده و در مناسبت تاریخی آن استفاده خواهیم کرد. آلمان- شهر درزدن- دوست گرامی "باباحیدر" مقالات شما دریافت شد. (بقیه در ص ۵۰)

فهرست راه توده

بخش ۶

* ایدئولوژیک-سیاسی

— «روایستی» که فرخ نگهدار برای جنبش چپ می پروراند! فلسفه ایده آلیستی و یا ماتریالیستی؟ شناخت عقلایی «راسیونالیسم»، تئوری شناخت نیروی چپ از پدیده ها نیست!

— دیدگاه ها در سازمان اکثریت: آلترناتیو چیست؟ به کدام نیرو می توان متکی شد؟

* جنبش کمونیستی و کارگری

— گفتگوی راه توده با «شفیق هندل»، دبیر اول حزب کمونیست السالوادور: سوسیالیسم به خلاقیت های نوین نیاز دارد!

— غرقه توده ای ها در جشن سالانه حزب کمونیست اسپانیا.

* اخبار

— آخرین اخبار جنبش دانشجویی: رژیم در برابر جنبش دانشجویی عقب نشینی می کند. جلوگیری از طرح تخلیه خوابگاه دانشجویی.

— زمزمه اختلاف در دولت هاشمی رفسنجانی. (این اختلاف سرانجام، بعدها به پایان اختلاف کارگزاران و جناح روحانیت مبارز و مؤلفه اسلامی انجامید و حزب کارگزاران سازندگی از درون آن بیرون آمد.)

— برنامه اقتصادی جانشین در روزنامه سلام. (همزمان با تشدید اختلافات در دولت و بروز شونه های بارز شکست برنامه تعدیل اقتصادی، روزنامه سلام برنامه جانشینی را عنوان کرد.)

— رئیس مجلس سنا طوق نوری سوابسته به مافیای «حجتیه-رسالت» است! (نقش و موقعیت و دیدگاه های ناطق نوری و نیروهای حامی او در جنبش اسلامی در جریان انتخابات ریاست جمهوری، بر این شدت راه توده مبرر تأیید زد.)

— سرتیپ امیررحیمی بازداشت و سپس آزاد شد. او از نظامیان مغضوب درباره شامشاهی بود. که پس از پیروزی انقلاب، مدتی فرمانده دژبان تهران شد.

— داریوش فروهر: نه کارنامه انقلاب، بلکه کارنامه حکومت را نباید ارزیابی کرد.

— نشریه «ایران فردا» منتشر شد.

— در دادگاه مربوط به ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، که در برلین برپا شد، رژیم ایران توسط شاهد امنیتی آلمان متهم معرفی شد.

— کودتا در «باکو» شکست خورد.

— حزب کمونیست روسیه: پیش بسوی انتخاب رهبران لایق برای روسیه.

— نگاهی به حقایق یوگسلاوی سابق.

— کاسترو: علی رغم فشار امریکا، کوبا تا آخرین نفس مقاومت خواهد کرد!

— خارجی ستیزی، احزاب مرتجع اتریش را به قدرت نزدیک می کند.

— «سوسیالیسم دمکراتیک»، پیروز واقعی انتخابات آلمان.

— حضور زنان در کابینه سوسیالیست های سوئد.

شماره ۲۷ آذر ۱۳۷۳ دسامبر ۱۹۹۴

ایران

— سخنی با همه توده ای ها: توده ای ها در کنار مردم می مانند! توده های مردم اجازه نمی دهند تا انفعال خود را پشت شعارهای «من درآوردی پنهان کنیم» مبارزه میان نیروهای مذهبی و غیرمذهبی، برداشتی ضدعلنی است. واقعیت تلخ آنست که سلطنت طلب ها در مهاجرت میدان را بدست گرفته اند:

— مصاحبه دکترابراهیم یزدی در جریان سفر به امریکا: انقلاب ۲۲ بهمن هنوز تمام نشده است!

— اسرار مملکت را با بانک جهانی معامله کردند! (در ادامه افشگری پیرامون برنامه ضد ملی تعدیل اقتصادی)

— راهپیمایی ۱۳ آبان (سالروز تصرف سفارت امریکا) با شعار «تبرد فقر، غلبه قنوت» برگزار شد.

— «روحانیت دولتی» خود را پشت حصار تقدس پنهان کرده!

— مبارزه با گران فروشی یک حيله است!

— توده ای ها متحد کیستند و در کدام صف می خواهند بایستند؟

— انقلاب در برابر ضدانقلاب.

— مبارزه علیه دیوان سالاری حاکم

— دست های اتحاد در دو جبهه: مرزبندی بین پیرامونیان رژیم و پایان دوران «هرکس ریش دارد، برادر من است».

فهرست راه توده، نه تنها کارنامه ایست از جان کوشی دست اندرکاران تهیه و انتشار این نشریه، بلکه درعین حال، فهرستی است. از آنچه که احزاب و سازمان های سیاسی ایران، در مهاجرت، طی سالهای اخیر و در ارتباط با رویدادهای ایران، از آن غافل ماندند. مقایسه این فهرست با فهرست نشریات دیگر حلیف چپ غیر مذهبی در خارج کشور، خود بخوبی نشان می دهد، که چرا و براساس کدام ارزیابی ها، راه توده، تنها ارکان توده ای بود، که تحولات کشور را تمام به تمام دنبال کرد و ضمن ارائه دقیق ترین تحلیل ها از انتخابات مجلس پنجم و انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری داد، با تمام ظرفیت ممکن خود، همگام با توده ای های داخل کشور و نزدیک به ۳۰ میلیون مردم ایران در این انتخابات شرکت کرد. این پیگیری و اساساً متوجه ساختن تمام توان و کوشش ممکن خود، برای انعکاس تمام با تحلیل رویدادهای ایران، همچنان در راه توده ادامه دارد. در حاشیه این فهرست، مطالبی توضیحی نیز به آن اضافه شده است، که بیوند رویدادهای گذشته و رویدادهای امروز را توضیح می دهد و درعین حال نظرات و دیدگاه های راه توده را پیرامون برخی مباحث روز نیز مطرح می کند. برای مثال در این شماره راه توده و در فهرستی که می خوانید، به اصطلاح «خودی و غیر خودی» توسط برخی نیروهای حلیف چپ مذهبی پرداخته شده است. ما به همه علاقمندان راه توده، علاقمندان به تحولات ایران و سرانجام به همه توده ای ها توصیه می کنیم این فهرست را بدقت خوانند و با سیر رویدادهای ایران، طی سال های پس از یورش به حزب توده ایران، بیشتر آشنا شوند:

از تهیه کنندگان این فهرست نیز، انتظار داریم، علیرغم همه مشکلات و دشواری های ناشی از مهاجرت و عدم تمرکز نیروها، مطالب تهیه شده را همیشه ۵ شماره جلوتر برای ما ارسال دارند.

شماره ۲۶ آبان ۱۳۷۳ نوامبر ۱۹۹۴

* ایران

— سخنی با همه توده ای ها: در پاسخ به نامه های دریافتی پیرامون تحلیل مشروح اوضاع ایران از آغاز یورش به حزب توده ایران تا مهر ماه سال ۷۳ (این پاسخ ها با عنوان «ساده اندیشان ما را به خواب آورده دعوت می کنند!» و «چرا «جبهه پیشرفت و ترقی» را تشکیل ندهیم؟») و اینکه حزب توده ایران همچنان می تواند به ابتکار عمل دست بزند، چاپ شده است.)

— فوق العاده راه توده درباره حضور نظامی امریکا در خلیج فارس.

— حساب «جنبش مردم» از بازی های سیاسی رژیم جدات. لشگرکشی امریکا به خلیج فارس.

— صف آرای سیاسی-نظامی در ایران.

— ورود ۱۳۰ نویسنده، روزنامه نویس و شاعر به صحنه سیاسی کشور

— حملات آ. منتظری، احمد خمینی، فروهر .. علیه سیاست های حاکم رژیم.

— ادعای نامه سیاسی آیت الله منتظری که در آن خواستار بازگشت به قانون و عمل به قانون اساسی شده است.

— «کدام مشی؟ کدام سیاست؟» (این مقاله در ارتباط با مشی تفرقه افکنی و ماشین اتهام زنی نشریه «نامه مردم» تهیه شده است و در آن آمده است: وحدت نظر دهه ۵۰ در حزب توده ایران با حوادث انقلابی سال ۵۷ به وحدت نظر تقریباً مطلق فرارویند. پافشاری بر اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی، چگونه تا حد پرونده سازی برای دیگران پیش می رود؟

— اخبار مربوط به کارزار دفاع از عمونی.

— نامه مردم به آذین با دو نشریه چاپ آلمان و تهران.
— فوق العاده راه توده: عمومی آزاد شد.
— آزادی سیاسی-اجتماعی رهبران حزب را خواهانیم: ۵ عضو رهبری حزب توده ایران که از چنگال مرگ نجات یافته اند، در ایران بسر می برند.
— توطئه های جدید مافیای «حجتیه» در حال تکوین است. روزنامه رسالت به مدافع هاشمی رفسنجانی تبدیل شده است!

* ایدئولوژیک-سیاسی

— قیام انقلابی، یا کودتای دست راستی؟ چگونه و در چه مواردی بحران سیاسی می تواند به «انقلاب» منجر گردد و در چه مواردی به کودتا؟
— کمیسیون ارتباطات: ما از حقوق زحمتکشان در هر فرصت ممکن دفاع می کنیم.
— حقیقت گویاتر از شعار است! نگاهی به تقسیم بندی نامه مردم از نیروهای داخل کشور.
— مرز باریک بین انقلابی و ضدانقلابی.
— برنامه امپریالیستی «تعدیل اقتصادی».
— بحران ساختاری سیستم سرمایه داری: آشکار شدن مرزهای امکان رشد سیستم. تئولبرالسم در تدارک جامعه چهار پنجمی در جهان است!

* جنبش کمونیستی

— احزاب برادر و آزادی عمومی.
— سال نو، سال همبستگی با کوبا.
— سوسیالیست های بلغارستان به حکومت رسیدند.

* اخبار

— امیرانتظام: من فقط یک نمونه ام.
— سعیدی میرجانی، آنگونه که بود.
— تشدید بیکاری در کارخانه ها.
— کنگره سندیکائی جهانی.
— گفتگو با صدر فرقه دمکرات آذربایجان: جنبش «خودشناسی» در آذربایجان ایران.
— حکم دادگاه بختیار، برای بیداری کافی نیست؟
— کیهان لندن در انتظار کودتا؟
— آمریکا هواپسایان بیون خلبان در خلیج فارس مستقر می کند.
— آمار زندانیان در آمریکا.

شماره ۲۹ بهمن ۱۳۷۳ فوریه ۱۹۹۵

* ایران

— مهندس بازرگان درگذشت
— شورش در استادبوم آزادی: هزاران جوان حاضر در استادبوم آزادی روز ۲۰ دیماه به بهانه تبعیض داور مسابقه بین دو تیم فوتبال پرسپولیس و استقلال با صدها مأمور انتظامی و پاسدار غزاسی به محل مسابقه درگیر شدند.

* احزاب سیاسی باید آزادی شوند.

مصاحبه نشریه تازه انتشار «عصرما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با دبیرکل این سازمان محمد سلامتی. محمد سلامتی در این مصاحبه گفت:

«جمعیت ما، احزاب و بطور کلی تشکلهای سیاسی و اجتماعی، از عوامل حفظ امنیت و حاکمیت ملی کشورها به شمار می روند. دیگر ممکن نیست که جوامع همچون گذشته توسط فردی بعنوان رئیس قبیله یا سلطان، آنها را با اختیارات مطلق، هوایت و اداره گردد... سهم و شریک شدن انتشار مختلف مردم در اداره کشور، بعنوان یک اصل مسلم در قانون اساسی تقریباً در همه کشورها پذیرفته شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز در اصل ۲۶ این حقوق را بطور کامل به رسمیت شناخته و بر آن تصریح کرده است... حالت مطلوب و ایده آل زمانی است که احزاب و گروه های متعدد با خط مشی های مشخص در جامعه فعالیت داشته باشند و با عرضه دیدگاه های خود، رشد و تکامل جامعه را تضمین کنند... در صورت فقدان احزاب، بدلیل نبود زمینه های مشارکت و نظارت عمومی، اختلالات در سطوح پنهان جامعه همچنان باقی می ماند و قدرت باندهای پنهان تعیین کننده سیاست و تصمیمات باقی خواهند بود... احزاب متعددی که اصل نظام را پذیرفته و حاضر به فعالیت در چارچوب قانون اساسی باشند، هرگز

— نامه ۱۳۴ نویسنده را چرا در اختیار همه اعضای قانون قرار نداده اند؟
— گفتگوی به آذین با دو نشریه چاپ آلمان و تهران.
— فوق العاده راه توده: عمومی آزاد شد.
— آزادی سیاسی-اجتماعی رهبران حزب را خواهانیم: ۵ عضو رهبری حزب توده ایران که از چنگال مرگ نجات یافته اند، در ایران بسر می برند.
— توطئه های جدید مافیای «حجتیه» در حال تکوین است. روزنامه رسالت به مدافع هاشمی رفسنجانی تبدیل شده است!

* ایدئولوژیک-سیاسی

— نبرد ناتمام! «نبرد که بر که» به چه معنی است؟ ویژگی های یک انقلاب شکست خورده کدامند؟ مراحل انقلاب پیروزمند را چگونه بازشناسیم؟
— کمیسیون ارتباطات سندیکائی: پیش بسوی تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری.

* جنبش کمونیستی

— کمونیست ها قدرت را در نبال بدست گرفتند!

* اخبار

— آغاز فعالیت «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در ایران.
— اوباش مسطر از شعبان بی مخ به ایران باز می گردند. (برای نخستین بار، اخباری پیرامون متشکلی کردن اوباش و گروه های فشار، که بعدها بنام «انصار حزب الله» شهرت یافتند، در راه توده منتشر شد).
— مذاکرات جدید دولت رفسنجانی با بانک جهانی. (مردم ایران هرگز در ارتباط این مذاکرات و دیدارها قرار نگرفتند، اما عوارض شوم برنامه تعدیل اقتصادی بر سراسر زندگی آنها سایه افکند)
— جبهه ملی در کنگره خود خواستار فعالیت سیاسی آزاد در کشور شد.
— «فروغ» خواب قاضی القضاات را دیده بود، نه خواب اسدا الله بادمچیان را! (این مقاله مربوط به نامه بسیار توهین آمیزی است که اسدا الله بادمچیان، دبیر اجرایی جمعیت مؤتلفه اسلامی و مشاور رئیس قوه قضائیه علیه فروغ فرخزاد نوشته و نشریه «زنان» را ناچار به انتشار آن کرده بود. در این مقاله و بنسبیت نقش امثال بادمچیان در جمهوری اسلامی، شعر زیبای «هزار را از روی ۶۰ میلیون باید برداشت» فروغ نیز منتشر شده است).
— داریوش فروهر: آینده کشور را باید به برگزیدگان مردم سپرد.
— حبیب اله پیمان: بحران و راه های برون رفت از آن.
— ارتش آمریکا در کویت همچنان تقویت می شود.
— انتشار بیانیه مجاهدین معترض. (منتشع از سازمان مجاهدین خلق ایران)
— تظاهرات عظیم علیه یورش سرمایه داری در ایتالیا
— پیروزی سرمایه داری مهاجم و خارجی ستیز در آمریکا.
— برده داری به سبک آمریکائی: انسان قانونی، انسان غیرقانونی!
— نگاهی به اعصاب فاجعه. (به بهانه فیلمی پرسروصدا درباره کشتار یهودی ها.)

شماره ۲۸ دی ۱۳۷۳ ژانویه ۱۹۹۵

* ایران

— سخنی با همه توده ای ها: حزب توده ایران و شرایط بفرنج ایران! حزب توده ایران هرگز با جهت موافق و یا مخالف «باد» ها سیاست و مشی تدوین نکرده است. * ما برای آزادی ها با چنگ و دندان می جنگیم، زیرا می خواهیم حرف ها و نظراتمان را مستقیماً با توده ها در میان بگذاریم. * آیا نیروی مذهبی بین زمین و آسمان سرگردان است؟ * بورژوازی بوروکراتیک به زعم نامه مردم پایگاه حکومت است!
— آمریکا خواهان یکسره شدن کار ایران است!
— ناطق نوری کجای کار است؟ (مقاله ای مربوط به تدارکات برای به ریاست جمهوری رسیدن ناطق نوری)
— برنامه امپریالیستی تعدیل اقتصادی، یعنی به آتش کشیدن ثروت های ملی!
— جبهه متحد، جبهه پراکنده! کدام دست پر قدرت در کار حادثه آفرینی است و چرا؟
— رفسنجانی با سرنوشت ایران بازی می کند!

این باور و عقیده و یا حربه‌ای تبلیغاتی، بویژه اگر از بیم جناح راست و در واقع از سوی این جناح به سازمان مذکور تحمیل شده باشد، در دراز مدت به اعتبار سازمان مذکور لطمات جدی در میان مردم و بویژه سازمان‌ها و احزاب مترقی و انقلابی ایران، بویژه نیروهای و شخصیت‌های شناخته شده مذهبی و مبارز خواهد زد! بخشی از نگرانی‌ها، پیرامون این مسئله را در همین شماره راه توده و به نقل از دکتر "حبیب الله پیمان"، رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران می‌خوانید:

* کابوس ضد ملی "بیماران ایران"

- کیهان لندن، در تاریخ ۱۵ دیماه نوشت: «رییس ستاد برنامه ریزی ارتش اسرائیل گفت که پیشرفت در خور توجه برنامه تسلیحاتی جمهوری اسلامی می‌تواند، سبب گردد که اسرائیل تصمیمی بگیرد و دست به کاری بزند». کیهان لندن با انتشار این خبر، تفسیری تائید آمیز بر آن نوشته و تصریح کرد که این عملیات فقط ویران کردن چند کوره هسته‌ای را در بر ندارد، بلکه پیامدهای بمراتب ویرانگر دیگری را نیز همراه دارد. (در رابطه با این مطلب، توجه خوانندگان راه توده را به سرمقاله شماره ۷۳ راه توده، تحت عنوان «مقابله با جنبش مردم، سیاستی امریکائی است» جلب می‌کنیم)

* کی مقلد کیست؟

- در این مقابله، که تحلیلی است از موقعیت رهبر و اصل ولایت فقیه در جمهوری اسلامی، دلائل و انگیزه‌های آیت الله آذری قمی در مخالفت با ولایت فقیه! آیت الله آذری قمی خود از موافقان سرسخت ولایت مطلقه رهبر کنونی جمهوری اسلامی بود، در حالیکه در زمان حیات آیت الله خمینی، از مخالفان جدی نظرات اقتصادی-سیاسی وی بود و در روزنامه "رسالت" که مدیریت و سردبیری آنرا برعهده داشت، پیوسته مخالفت خود را با آیت الله خمینی آشکار می‌کرد. راه توده در تفسیری پیرامون مخالف خوانی آذری قمی نوشت که «آذری قمی از قبل از انقلاب در اطراف شهر قم، املاک مزروعی وسیع داشته، که کشاورزان روی آن کار می‌کردند. بعد از انقلاب وی روستای "خواه" را که یکی از بیلاقی‌های اطراف قم است، به شهرکی تبدیل کرد، که مالک و حاکم آن بود. پس از استعفا، از روحانیت مبارز تهران و کناره گیری از روزنامه رسالت، نماز جمعه را شهر خواه را می‌خواند و نظرات خود را از این طریق مطرح کرده و به گوش دیگران می‌رساند.»

* سخنی با همه توده ایها

- نشریه نامه مردم در کدام جبهه قرار دارد؟

ایدئولوژیک - سیاسی

* در جستجوی حلقه اساسی؟ در پاسخ به "شعار طرد رژیم ولایت فقیه"، که از سوی "نامه مردم" بعنوان حلقه اساسی مبارزه مطرح می‌شود.

جنبش کمونیستی

- کاسترو: "کوبا" ستاره‌ای تنهاست
- انتخابات بلغارستان: کمونیست‌ها: بلغارستان را بار دیگر خواهیم ساخت.
- پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا: وسیع ترین جبهه برای دفاع از دست آوردهای اجتماعی.
- کنفرانس ۱۲ حزب اروپا: طرفداران سوسیالیسم باید انتخاب کنند: "مبارزه" یا "سازش"
- نئولیبرالیسم یعنی تاراج ثروت‌های ملی.

اخبار

- کیانوری و امیر انتظام را آزاد کنید (اطلاعیه حزب کمونیست کانادا)
- کارزار دفاع از آزادی زندانیان توده‌ای (نامه اعتراضی ۱۷ حزب و تشکل سیاسی خارجی)
- نامه حزب کمونیست افریقای جنوبی (ابراز خرسندی در رابطه با آزادی محمد علی عموشی و اعتراض به ادامه بازداشت دکتر کیانوری و مهندس امیر انتظام)
- دکتر پیمان خواهان اجازه انتشار نشریه شد
- در دادگاه برلین: "عبدالرحمن قاسلو" توسط چه کسانی ترور شد؟

به وحدت و همگرایی جامعه لطمه نمی‌زنند... اساسا قرار نیست در جامعه ما "ولی فقیه" به جای همه فکر کند و در زمینه‌های مختلف راه حل ارائه کند. لازمه چنین اعتقادی آنست که نهادهای قانونی (دولتی و غیر دولتی) هیچگاه فعال نشوند؛ زیرا در صورت فعال شدن، عرصه را بر ولی فقیه تنگ می‌کنند... متأسفانه در بین برخی از قشار و حتی بعضی از مسئولین تلاش و گرایش به غیر سیاسی کردن جامعه وجود دارد. انتشار و یا مسئولانی که سیاسی شدن و حضور آگاهانه و فعال (نه غیر آگاهانه و متفعل) مردم را با منافع و حاکمیت خود در تعارض می‌بینند... وجود پاندهای مختلف، آنهم به شکل گسترده به جای احزاب را ترویج می‌کنند.»

در رابطه با قانون احزاب مصوبه سال ۱۳۶۰، محمد سلامتی گفت: «... این قانون در سال ۱۳۶۰ و در اوج فعالیت‌های ضد انقلابی گروه‌های مخالف انقلاب به تصویب رسید. بدیهی است شرایط آن روزها با اوضاع و احوال کنونی تفاوت زیادی دارد... قانون مزبور، برای پاسخگویی به نیازهای فعلی جامعه، دارای نواقص و کمبودهایی است، که باید اصلاح شود. البته تغییرات باید به گونه‌ای صورت پذیرد که ایجاد تشکلهای احزاب را سهل تر و انجام فعالیت حزبی را امکان پذیرتر کند و حتی تدابیری اندیشیده شود تا هرچه بیشتر مشارکت احزاب را در ساختار سیاسی کشور، رسمیت بخشد»

"خودی" کیست؟

و "غیرخودی" کدام است؟

(راه توده: بخش‌های اساسی مصاحبه محمد سلامتی، به نقل از شماره ۲۹ راه توده را از آن جهت منتشر کردیم، تا دیدگاههای رهبران این سازمان، در ابتدای تجدید فعالیت دوباره آن دقیق تر بازشناخته شود. در عین حال، یادآوری دوباره‌ای باشد برای رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که موقعیت کنونی آنها در دولت محمد خاتمی و در میان نیروهای حکومتی تفاوتی اساسی دارد با آغاز فعالیت دوباره این سازمان. سازمان مذکور با این دیدگاهها به استقبال انتخابات مجلس دوره پنجم و سپس انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری رفت و نقش قابل توجهی نیز در هر دو کارزار ایفاء کرد. باید امیدوار بود، این سیاست و این نقطه نظرات، بصورت خدشه ناپذیر، همچنان استراتژی سازمان مذکور - در هر حالت و موقعیت - باشد! چرا که اخیرا در برخی از مقالات نشریه عصرما، اصطلاح نیروهای خودی و غیر خودی به کار برده می‌شود، که ظاهرا حکایت از مواضع متفاوت برخی از نویسندگان این نشریه با مواضعی است که در بالا و از قول دبیرکل سازمان مذکور آورده شد. اصلاح و برداشتی که از ابتدای پیروزی انقلاب و تحت عنوان وحدت نیروهای اسلامی بزرگترین ضربات را از سوی ارتجاع مذهبی-بازاری متوجه انقلاب و بخش‌های نواندیش و طیف چپ این نیروها کرد. حزب توده ایران از همان ابتدا که این نوع برداشت‌ها از سوی نیروهای مذهبی مطرح شد، پیوسته تاکید کرد که تفاوت نیروها، تفاوتی متکی به پایگاه‌ها و خواستگاه‌های طبقاتی آنهاست نه در باورهای مذهبی، و به همین دلیل ریش و تسبیح هرگز نمی‌تواند دلیل اتحاد و یا وحدت باشد. سیر رویدادها نشان داد، که این ارزیابی حزب توده ایران درست، دقیق، علمی و متکی به تجربه انقلابی بود و نشانه بزرگ آن در همین جمهوری اسلامی، یورش‌ها، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، تصفیه‌های سیاسی و حکومتی و سرانجام اعدام‌ها از میان بخشی از نیروهای مذهبی مخالف ارتجاع مذهبی-بازاری توسط نیروهای وابسته ارتجاع-بازار بوده است. یورش بی‌ترحم ارتجاع مذهبی-بازاری به همه نیروهای طرفدار آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷، که سرانجام دامن وسیع بخشی از مذهبیون را نیز گرفته است، خود بزرگترین حجت و دلیل ضرورت تشخیص دقیق مرزها، نه براساس باورهای مذهبی، بلکه براساس وابستگی‌های طبقاتی است! ما تصور می‌کنیم مروجین گاه و بیگاه اصطلاح "خودی" و "غیر خودی"، که احتمالا این اصطلاح را برای مقابله با جناح راست و گرفتن بهانه از آنها بکار می‌برند، اگر باورشان واقعا به این نوع مرزبندی‌ها بود، چرا و چگونه است که در انتخابات ریاست جمهوری از میان دو روحانی کاندیدای اصلی، آن یکی را انتخاب کردند که ریشه‌اش را جناح ارتجاع مذهبی-بازاری می‌خواست و همچنان می‌خواهد بکند؟ اگر واقعا اعتقادی به مرزبندی "خودی" و "غیر خودی" وجود دارد، چرا همین امروز و برای حضور در کارزار انتخابات مجلس خبرگان نه تنها حاضر به وحدت، بلکه ائتلاف نیز نیستند. بنابراین همین نشانه‌ها، می‌تواند حدس زد که این نوع اصطلاحات اگر از سوی برخی نویسندگان "عصرما" متکی به باور و عقیده شخصی بکار گرفته شده باشد...

* ایران

— سخنی یا همه توده ایها. پلنوم چهارم: بنام حزب یکم مخالفان (تعلیق ۵ عضو کمیته مرکزی)

— تحلیل بخش دوم گزارش هیات اجرایی کمیته مرکزی به پلنوم چهارم: ما اعتقاد داریم که گزارش مورد بحث، نه تنها از یک تحلیل طبقاتی از جامعه ایران فاصله دارد، بلکه بطور جدی تحت تاثیر تبلیغات و نگرش اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز قرار دارد

— شبکه های تهدید و ترور در ایران: در ایران، برخی رویارویی های توطئه آمیز تدارک دیده می شود. بخش انواع شبنامه های تحریک آمیز علیه آرمان خواهان مذهبی که اخیرا بر شدت فعالیت خود برای مقابله با برنامه های اقتصادی-سیاسی-فرهنگی و اجتماعی دولت مجری تعدیل اقتصادی افزوده اند، حکایت از عمق توطئه های جدید دارد. در این شبنامه ها، برخی از چهره های مذهبی شناخته شده در سال های اخیر، که حاضر به عدول از آرمان های عدالتخواهانه انقلاب بهمن ۵۷ نیستند، بصورت آشکار تهدید به مرگ و قتل شده اند. حامی پر قدرت چنین توطئه ای، بورژوازی تجاری وابسته ایران است که در سال های پس از انقلاب، با اتکا به فقه سنتی و روحانیون طرفدار سرمایه داری، بر ارکان حکومت دست یافته است. آمریکا و اسرائیل با این اسلام انگلی نه تنها سر جنگ ندارد، بلکه در شرایط کنونی به آن نیازمند نیز هستند.

— تیغ سلطنت طلبان پرگنوی نهضت آزادی: شمشیر آخته ای که سلطنت طلب ها علیه نهضت آزادی از نیام بر کشیده اند، پس از خاکسپاری مهندس بازرگان، اکنون سینه ابراهیم یزدی را نشانه گرفته است. از نظر نویسندگان کیهان لندن، در لزوم قصاص ابراهیم یزدی، همان بس که در محاکمه سپهبد مهدی رحیمی (رئیس شهربانی شاه و از شکنجه گران کودتای ۲۸ مرداد) حضور داشته است. از نظر سلطنت طلبان، جرم یزدی دو چندان است، چرا که گویا می خواهد گورکن نهضت آزادی شود و با جناحی از رژیم آخوندی کوتاه بیاید.

ایدئولوژیک سیاسی

— پیش به سوی آزادی برای "مدافعان انقلاب": رابطه میان آزادی و رژیم ولایت فقیه و چگونگی آن، یکی از نقاط بسیار گرهی سیاست حزب ما و مجموعه نیروهای اپوزیسیون را تشکیل می دهد و چندان از واقعیت بدور نیست: ایدئولوژی اگر بگوئیم که درک نادرست این رابطه و ساده کردن آن در تزهائی نظیر آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست می تواند زبان نوق العاده سنگینی را به مجموعه نیروهای انقلابی و دمکراتیک کشور ما وارد کند و راه را برای حاکمیت مطلق ضد انقلاب و امپریالیسم، از طریق یک کودتای رست راستی هموار کند. رژیم ولایت فقیه تافته جدا بافته ای نیست که گویا بر فراز سر تمام قوانین تکامل اجتماعی عمل می کند. تحول و تکامل این رژیم نیز مانند هر رژیم دیگر، در چارچوب قوانین عام تکامل تاریخی صورت می گیرد. مسئله آزادی ها نیز در این رژیم مانند هر رژیم دیگر تابعی از اصول پایه ای مارکسیسم درباره "آزادی" یعنی وابسته به تناسب نیروهای طبقاتی جامعه است. این تناسب اکنون به نحوی است که حداکثر "آزادی" را برای هاشمی رفسنجانی ها، مکارم شیرازی ها و آذری قمی ها تامین می کند. فردا اگر تناسب کنونی تغییر یابد، "آزادی" برای نیروهای دیگری نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر خواهد بود.

— آرمان های انقلاب، چگونه پیش پای صنوق بین المللی پول قربانی شد؟

جنبش کمونیستی

— کنگره حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان پایان یافت.
— شکار کمونیست ها در "کلمبیا"
— اولین کنگره اتحادیه دانشمندان مارکسیست در روسیه
— مافیا در روسیه حکومت می کند
— سومین کنگره حزب کمونیست روسیه: کمونیست های روسیه در برابر "نظم نوین" آمریکا ایستاده اند

اخبار

— اومانیته و آزادی عمومی: روزنامه اومانیته (ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه) در شماره ۲۴ دسامبر ۹۴ خود، خبر آزادی محمد عمونی از زندان را منتشر ساخت. اومانیته نوشت که عمونی جمعا ۲۷ سال از عمر ۶۹ ساله خود را در زندان سپری کرده است.

— به یاد آرائی

— آمار غم انگیز بی سوادی در جمهوری اسلامی
— دیدگاه های حزب ملت ایران درباره آزادی احزاب و انتخابات آزاد
— خصوصی سازی در صنایع نفت ایران
— ریشه های خشم توده ها (از لابلای نشریات دولتی و غیر دولتی داخل کشور)
— فروشگاه های "رفاه" به سود سرمایه داران است.
— آینده ۲ هزار واحد صنعتی ایران
— "جنگ" و "تجارت" خون انقلاب را میکند
— پرونده تیراندازی در مقبره آیت الله خینی بسته شد؟
— کارشناسان اقتصادی امپریالیسم در تهران!

بقیه نامه ها و پیام ها از ص ۴۵

آنچه که درباره مطلب ارسالی شما در باره اتحاد شوروی می توانیم بگوئیم اینست: احساسات پاک شما را نسبت به انقلاب اکتبر و کشورشوراها ارج می گذاریم، اما دوست عزیز! هر مقاله و تفسیری در ارتباط با رویدادهای گذشته و حال اتحاد شوروی ضرورت دارد، که مستند به آمار، ارقام، اطلاعات، اسناد و... باشد، صرف بیان احساسات نقشی در روشنگری افکار عمومی پیرامون گذشته و حال کشورشوراها ندارد. به دلیل همین کمبود، ما نتوانسته ایم تاکنون از مطالبی که در این ارتباط ارسال داشته اید استفاده کنیم. چنانچه بتوانید مضبوطات و انتشارات مرقی چاپ روسیه و یا جمهوریهای کنونی اتحاد شوروی سابق را یافته و با اسناد به اطلاعات مفید آنها مطالبی برای ما تهیه کنید، با کمال میل آنها را منتشر خواهیم کرد. از ترجمه اخبار واقعی، اسناد و یا تفسیرهای نیروهای مرقی و در رأس همه آنها دیدگاههای دو حزب کمونیست فدراتیو روسیه و حزب کمونیست روسیه نیز استقبال می کنیم.

هلند- دوست گرامی ن. الف- گزارشی که پیرامون جلسه پرسش و پاسخ رفقای سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت (بیزاد کریمی و علی پورنقوی) ارسال داشته بودید دریافت داشتیم. متأسفانه در موارد مشابه، انتشار این گزارش ها، علیرغم تاکید این سازمان و نشریه آن "کار" بر تحمل نظرات و آشکار گویی و آشکار نویسی، با استقبال برخی رفقای رهبری سازمان مذکور روبرو نشده و... بهمین دلیل، اجبارا کمی دست به عصا عمل می کنیم، اما این دست به عصا عمل کردن بدان معنی نیست که از گزارش شما در آینده و در کنار مطالب دیگری پیرامون نقطه نظرات رفقای مذکور استفاده نکنیم. شما و دوستان دیگر، همچنان بکوشید ما را در جریان اخبار این نوع دیدارها قرار دهید.

امریکا- دوست گرامی "آیدار"، مطلبی که در باره "لنین" نوشته و همراه با ترجمه سنفی شماره ۲ چاپکوفسکی ارسال داشته بودید دریافت شد. قطعا در فرصت مناسب از آن استفاده خواهیم کرد.

امریکا- دوست بسیار ارجمند و بزرگوار "فیروز..." نامه پرلطف و محبت شما، همراه با کتابهای بسیار باارزشی که برای ما ارسال داشته بودید دریافت شد. بسیار مایل بودیم نامه شما را عینا چاپ کنیم، اما چون این نکته را تصریح نکرده بودید، چنین نکردیم. آنچه را شما از گنجیه شخصی خود، برای ما ارسال داشتید، همانگونه که خواسته اید، به امانت حفظ خواهد شد. در آینده و در بزرگداشت شاعر توده ای "محمدعلی افراشته" حتما از اسناد ارسالی شما استفاده خواهیم کرد. تمجیدی که از "راه توده" کرده اید، به دیده منت می گذاریم و اضافه می کنیم: کاری جز وظیفه توده ای خود انجام نمی دهیم و خرسندیم از اینکه رفیق سالمدانی نظیر شما، شاهد حضور نسل نوینی از توده ای ها در عرصه کار و پیکار است و به چشم خویش درفش حزب توده ایران را برافراشته، بر شانه این نسل می بیند.

در انتظار دریافت نامه ها و اسنادی که در نامه خود بدانها اشاره کرده اید هستیم!

دستان را به گرمی می فشاریم

موسسه مطالعات علمی مسکو:

"روسیه"

در شرایط پیش از انقلاب اکتبر!

بورس یلتسین، رئیس جمهور روسیه، در یک اقدام جنون آسای دیگر، گرینکو، نخست وزیر ۲۵ ساله برگزیده خود را از کار برکنار کرد. همراه با گرینکو، که مدتی پیش با تهدید پارلمان به انحلال، به مردم روسیه تحمیل شده بود، تمامی اعضای کابینه او نیز برکنار شدند و طی فرمان دیگری "چرنومردین"، نخست وزیر برکنار شده، بار دیگر به نخست وزیری برگمار شد! گرینکو، با هدف تغییر ساختاری اقتصاد روسیه و اجرای تمامی دستورات صندوق بین المللی پول بر سر کار آمده بود.

تمامی این برگماری ها و برکناری ها، اقداماتی است برای فریب مردم و منحرف ساختن آذهای عمومی از بحران عمیق اقتصادی-سیاسی حاکم بر روسیه. بحرانی که حتی مطبوعات مشهور و دست راستی سرمایه داری، مانند "فیگارو" چاپ فرانسه، آنرا به آستانه انقلاب اکتبر تشبیه کرده اند.

"کومانیت"، ارگان حزب کمونیست فرانسه، در تاریخ ۱۸ اگوست، در باره بحران عمومی روسیه طی چند مقاله و گزارش خبری، ارزیابی هایی را ارائه داده است که در زیر می خوانید:

«اعتبار "رویل" سقوط کرده است. اما اعتبار حکومت مدتها پیش از آن سقوط کرده است. معلوم نیست چگونه می توان با جان فشینی و یا برگماری این و آن آرامش را به جامعه روسیه باز گرداند. بحران مالی اخیر و سقوط ارزش "رویل"، تنها یکی از نشانه های بحران موجود و همه جانبه در روسیه است. تنها می توان گفت که با سقوط کامل ارزش "رویل"، این بحران وارد مرحله تازه ای شده است. هنوز معلوم نیست، در جلسه فوق العاده پارلمان روسیه چه خواهد گذشت و کمونیست ها چه موضعی خواهند داشت. طرح برکناری یلتسین، همانگونه که کمونیست ها وعده داده اند، رسماً به بحث گذاشته خواهد شد؟ پارلمان روسیه، تاکنون به ابتکار کمونیست ها، از تأیید دستورات جدید صندوق بین المللی پول خود داری کرده است.

شرایط روز به روز بحرانی تر می شود و اعتصابات و تظاهرات گسترش می یابد. معننچیان که خود زمانی در به قدرت رساندن بورس یلتسین نقش مهمی داشتند، اکنون با شعار "سرنگون باد رئیس جمهور" در اعتصاب و تظاهرات بسر می برند. این شعار توسط معننچیان اعتصابی، در برابر "خانه سفید"، مقر دولت نیز سر داده شده است. خانه ای که در گذشته "سویت های روسیه" در آن مستقر بودند و نقطه عروج یلتسین نیز بود.

تنها معننچیان نیستند، دانشجویان نیز برای نخستین بار همراه با آموزگاران و استادان دانشگاه ها به خیابانها ریخته اند. در ابتدای تابستان، اعتصابان در صنایع نظامی نیز شروع شد. در آنجا نیز دستمزدها، ماه هاست که پرداخت نشده است. به گفته "ویکتور ایلیو کین"، رئیس جنبش حمایت از ارتش و صنایع نظامی، و همچنین رئیس کمیته امنیت در "دوما"، بهی دولت به نظامیان، بابت حقوق آنها، سر به ۴ میلیارد رویل می زند. این کمیته از نظامیانی که به فرمان دولت، قرار است به صف ارتش ذخیره پیوندند و بیکار شوند، خواسته است تا سلاح های خود را تحویل نداده و پایگاه های نظامی را ترک نکنند.

سندیکاها، که تاکنون تحرک چندانی از خود نشان نمی دادند، اکنون آنها نیز به داوطلبان اعتصابات عمومی پیوسته اند. این اعتصابات قرار است از ۹ اکتبر در سراسر کشور شروع شود. کنگره واحدهای روس ارتش که در انتخابات ژوئن ۹۶ از ژنرال گید حمایت کرده بودند، اکنون خواهان تبدیل اعتصابات عمومی به یک اعتصاب سیاسی سراسر با خواست انتخابات زودرس ریاست جمهوری و مجلس قانونگذاری هستند. این اندیشه و خواست در محافل دیگری نیز تکرار می شود.

انستیتو مطالعات علمی مسکو، در مصاحبه ای با نشریه دست راستی "فیگارو" چاپ فرانسه، تأکید می کند که اوضاع مانند ۱۹۱۷ و انجباری است. شاید وی کمی اغراق کرده باشد، اما دیگر تردید نیست که برده باری و تحمیل روس ها که گاه به مرز بی تفاوتی رسیده بود و بسیاری از آن سوء استفاده کردند، اکنون دیگر به مرزهای نهانی خود نزدیک شده باشد. مسئله اصلی آنست که این خشم و ناراضانی در چه سمتی شکل خواهد گرفت. مسئله مهم آنست که اکنون بدیلی دمکراتیک و آماده بدست گرفتن زمام امور به چشم نمی خورد. این خطر را نباید دست کم گرفت.

با سقوط ارزش رویل و شکست برنامه های صندوق بین المللی، اکنون بدهی های روسیه، موجب افزایش بدهی های این کشور به دلار شده است. ورشکستگی زنجیر وار نظام مالی روسیه و پیامدهای آن می تواند تأثیر سنگینی بر بازارهای جهانی بگذارد و این نکته دیگری است که علاوه بر بحران سیاسی، کشورهای بزرگ سرمایه داری را نگران کرده است. چین که پول آن نیز تحت فشار قرار گرفته است، خواهان تثبیت فوری اوضاع روسیه شده است. بورس های غربی نیز همه در حال تزلزل هستند. این بورس ها پیش از آنکه نگران سر نوشت بانک های روسیه باشند نگران تصمیمات و سودی هستند که در این میان ممکن است نصیب بانکهای آلمان شود! این بانکها با فاصله زیاد، نسبت به دیگران در روسیه سرمایه گذاری کرده و ممکن است در پیش بینی های خود در مورد خطرات سرمایه گذاری در روسیه، تغییرات تندی به وجود آورند. مسئولین اصلی سقوط رویل، که تنها نقش تشدید کننده بحران عمومی روسیه را داشته است، صندوق بین المللی پول و در پشت آن "گروه هفت" کشورهای سرمایه داری هستند. در روسیه نیز، مانند آسیا، شرایطی که صندوق پول برای پرداخت وام ۲۲ میلیارد دلاری برای روسیه تعیین کرده است، زیانمندی خود را آشکار ساخته است.

به اصل عمده ای که به روسیه تحمیل شده است، یعنی خصوصی سازی، حمایت از بازارهای بورس و مالی و "سالم سازی" بودجه، همگی آشفتگی اوضاع را تشدید کرده است. امروز هیچکس نمی داند که غول های نفتی و گازی روسیه، نظیر "گازپروم" یا "لوکاوایل" بالاخره خصوصی هستند یا عمومی و باید مالیات به دولت پرداخت کنند یا خیر؟

خصوصی سازی عمدتاً به یک گروه کوچک از نخبگانی که دارای پیونده با کارگزاران سیاسی هستند، اجازه داده است که به ارز خارجی دست یابند و این کار از طریق صادرات مواد اولیه به قیمت های زیر بازار صورت گرفته است. منابعی که از این طریق بدست آمده، به مصرف توسازی روسیه نرسیده، بلکه به جیب قشر جدید اشراف روسیه رفته است.

هدف صندوق بین المللی پول از خصوصی سازی آن بود که به فرامیشتی امکان داده شود تا وسیعاً در اقتصاد روسیه نفوذ کنند و برای دستیابی به این هدف لازم بود که موسسات روسیه، با اخراج وسیع، باصطلاح سرمایه خود را سود آور کنند. دستور جدید صندوق بین المللی پول که اکنون پارلمان و کمونیست ها در برابر آن ایستاده اند و مانع تصویب آن در پارلمان شده اند، بر این پایه استوار است که بازدهی مالی باید مقدم بر اشکال مختلف موجود امنیت اشتغال باشد، حتی اگر اصلاً دستمزدهای این مشاغل هم پرداخت نشود. اصولاً آنجا که امنیت زندگی انسان ها مطرح است، صندوق پول و گروه های غربی روی بازدهی مالی تکیه می کنند، و بدین ترتیب است که با فرار به جلو، در سمت مالیه، سرانجام به نفی موجود انسانی ختم خواهد شد!

"دانیل اورتگا" درمیتینگ سالگرد انقلاب نیکاراگوئه و در اعتراض به یورش دولت حاکم به دستاوردهای انقلاب:

ساندنیستها، سلاح بدست خواهند گرفت!

ساندنیستهای نیکاراگوئه، بنسبیت نوزدهمین سالگرد انقلاب این کشور، میتینگی در "ماناگوا" برگزار کردند که به گزارش خبرگزاری فرانسه، بیش از ۴۰ هزار نفر در آن شرکت کردند. در این میتینگ که سخنران آن "دانیل اورتگا"، رهبر ساندنیستها و رئیس جمهور دولت انقلابی نیکاراگوئه بود، دولت دست راستی حاکم کنونی، بدلیل نقض قوانین و زیر پا گذاشتن قوانین تأمین اجتماعی مردم بدست مورد انتقاد قرار گرفت.

دانیل اورتگا در سخنرانی خود گفت:

«ما خواستار صلح هستیم و جنگ نمی خواهیم، اما دولت حق ندارد دستاوردهای انقلاب مردم را پایمال کند. ما اقدام مسلحانه را تأیید نمی کنیم اما در صورت لزوم آمادگی داریم برای دفاع از دستاوردهای انقلاب بهداشت، آموزش، مسکن و دیگر اصلاحات، سلاح بدست بگیریم. باعث نشوید تا ساندنیست ها به شهرها و کوهستان ها گروه های کماندوتی اعزام کند!»

دولت انقلابی نیکاراگوئه، پس از درهم پاشی اتحاد شوروی و تحت فشار و هدایت امریکا، در یک رای گیری انتخاباتی قدرت را از دست داد. در تمام سالهای گذشته، هر نوع رای گیری و انتخابات، در نیکاراگوئه با تقلب و مفشوش برگزار شده است، تا ساندنیستها نتوانند بار دیگر به قدرت باز گردند!

پوش نارگان بالتیک دست به اعتصاب زدند. آنها سپس در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و شرایط بد زندگی به اعتصاب غذا نیز متوسل شدند.

بیانه دولتی، انگیزه قتل را روشن کرد!

عکس العمل شتابزده دولت در اعلان نتیجه قطعی تحقیقات، در مورد قتل ژنرال "روشلین"، نه تنها اتهاماتی را که متوجه دولت بود برطرف نکرد، بلکه آنها را تشدید نیز کرد. در اولین ساعات بامداد و پیش از آنکه تحقیقات جدی در مورد قتل صورت گرفته باشد، دولت، پرونده را مختومه اعلام داشت. یک سخنگوی سازمان امنیت فدرال اظهار داشت که: «هیچ مدرکی دال بر تروریستی بودن این قتل وجود ندارد و هیچ انگیزه سیاسی نیز پشت این قتل نیست!»

بنابر نظر سازمان امنیت و وزارت کشور، "تامارا" همسر ۴۸ ساله ژنرال، او را با شلیک گلوله اسلحه کمری "ماکاروف" خود ژنرال، او را به قتل رسانده است. گونی، آلت قتل و ضارب، حتی پیش از ارتکات جرم، شناخته شده بودند!

اندکی بعد، وزارت کشور و سازمان امنیت برای هر چه قابل قبول تر کردن داستان، اعلام داشتند که متهم به جنایت، خود اعتراف کرده است. با آنکه حتی با معیارهای حقوقی روسیه نیز مغایرت دارد، خانم روشلین در همان روز واقعه دستگیر و بجای تحویل به دادسرا مستقیماً به یکی از آسایشگاه‌های روانی منتقل شد و حتی یک بار هم تلاش نشد تا به این قانون شکنی آشکار، صورت قانونی داده شود. بدیهی است که وزارت کشور روسیه برای سرپوش گذاشتن روی واقعیت و دور نگه داشتن خانم روشلین از مطبوعات، او را به آسایشگاه روانی اعزام کرده بود.

اما این ترفند، روز بعد آشکار شد، زیرا دختر "روشلین" بنام "یلنا" و شوهرش "سرگی آباکرموف" در یک مصاحبه مطبوعاتی که از تلویزیون نیز پخش شد، گفت که خانم "روشلین" برای اقرار به قتل تحت فشار گذاشته شده و تهدید شده بود، که در صورت عدم همکاری با اقرار گیرندگان، دختر ۱۴ ساله و نوه او را به قتل خواهند رساند. در این کنفرانس مطبوعاتی، رئیس کمیته امنیت پارلمان روسیه (دوما) نیز حضور داشت.

پیش از این کنفرانس مطبوعاتی نیز همه گمان‌ها متوجه دولت یلتسین بود، زیرا "روشلین" در هر دو شاخه نیروی زمینی و نیروهای انتظامی وابسته به وزارت کشور، نفوذ بسیار داشت و عملکرد او به عنوان شخصیتی سازماندهنده و هدایت کننده افسران ناراضی و به جان آمده روسیه، بر این نفوذ روز به روز می افزود. او به عنوان تنها فرمانده موفق در جنگ "چچن" و کسی که شهر "گروزنی" را نجات کرد، مورد توجه و احترام ارتش و نیروهای وزارت کشور بود که تحت فرماندهی اش قرار داشتند. تا همین چند پیش، دولت توانسته بود با موفقیت این دو گروه نظامی و بویژه دسته‌هایی را که "پایگاه مسکو" را تشکیل می‌دهند علیه یکدیگر به بازی بگیرد.

تصویر روشلین، بدلیل تلاش خستگی ناپذیرش در دفاع از حقوق نظامیان روسیه و خانواده‌های آنها و همچنین ضرورت حفظ بودجه دفاعی کشور، همچنان در میان مردم و بویژه نظامیان روسیه باقی مانده است. او تحسین و توجه افسران و دیگر افراد میهن دوست را، بویژه بدین خاطر کسب کرد که با عمل خود اثبات نمود که فرد فرد جامعه می‌بایستی با احساس مسئولیت نسبت به خطری که حیات ملت روس را تهدید می‌کند، در برابر ساختار قدرت سرپا فاسد فعلی در روسیه قد علم کنند و در جهت ایجاد و تقویت یک جنبش مردمی تلاش نمایند.

در این راستا، او "جنبش دفاع از نیروهای مسلح و صنایع نظامی" را با سفرهای متعدد و طولانی به بخش‌های مهم کشور توسعه داد و ده‌ها دفتر منطقه‌ای فعال، در اقصی نقاط کشور تاسیس کرد. بدین علل و با توجه به شرایط فعلی، یعنی بحران مرگ و زندگی که دولت روسیه با آن دست به گریبان است، "روشلین" به سبب مبارزه و مقاومتی تبدیل شده است، که پیروان بسیاری خواهد داشت. بی شک، او می‌توانست به قطب قدرتمندی و پرنفوذ در میان گروه‌های اپوزیسیون تبدیل شود و به همین دلیل قتل او در دستور قرار گرفت!

۱- این کمک به مبلغ ۱۱ میلیارد دلار، از طریق صندوق بین المللی در اختیار دولت مسکو قرار گرفت و بدفبال آن، معاون ریاست جمهوری آمریکا، بیمانک از تحولات جاری در روسیه، عازم مسکو شد! تمامی محافل سیاسی مسکو، کمک صندوق بین المللی پول را قظره‌ای می‌دانند در دریای بحران اقتصادی روسیه که حتی برای کوتاه مدت نیز موجب کنترل بحران سیاسی-اقتصادی نخواهد شد.

ترور پایه گذار جنبش دفاع از نیروهای مسلح و صنایع نظامی

ژنرال "روشلین"

در مسکو به قتل رسید!

نشریه NS ۲۶ ژوئیه

نوشته: کنستانتین گنورک

ترجمه: ن. بهرام

ساعت ۴ صبح روز سوم ژوئیه، ژنرال بازنشسته، قهرمان ملی و رئیس سابق کمیته امور دفاعی "دوما"، در منزل خویش با شلیک گلوله به قتل رسید. او ژنرال "روشلین" نام داشت و در سال ۱۹۷۷ جنبش دفاع از نیروهای مسلح و صنایع نظامی روسیه را پایه ریزی کرده بود.

شواهد بسیاری وجود دارد، که این قتل با انگیزه‌های سیاسی و از سوی عناصری از دستگاه حکومتی یلتسین و عوامل پیرامونی حکومت صورت گرفته است. قتل یک چهره‌ی سیاسی مورد علاقه نظامی‌ها و یک شخصیت کلیدی اپوزیسیون نعمتی است که از آسمان برای یلتسین نازل نشده است.

ناراضانی و خشم نظامیان روسیه از سرباز تا افسر عالی‌رتبه، با انگیزه‌های معیشتی و شرایط مخوف زندگی فردی و اجتماعی، در روسیه به نقطه عطف تعیین کننده‌ای نزدیک می‌شود. این در حالی است که شمارش معکوس برای سقوط مالی دولت نیز آغاز شده است. سقوطی که "کمک‌های اضطراری" کوتاه مدت از خارج، شاید بتواند برای مدت کوتاهی آن را به تعویق اندازد. در واقع برای نجات دولت ورشکسته یلتسین آمیدی باقی نمانده است. بورس مسکو سقوط کرده، نرخ بهره قرضه‌های دولتی به اوج خود رسیده و ذخایر بانک مرکزی به نحو بیسابقه‌ای به پایان رسیده است.

بهتر است نظری به مهمترین تحولات تاریخی روزهای اخیر بیاندازیم: * در ۳۰ ژوئن، چند روز پیش از قتل ژنرال "روشلین"، اقتصاددان مشهور "بوریس بره زوفسکی" اعلان خطر کرد که دولت روسیه حداکثر تا ۳ هفته دیگر کلیه‌ی توان مالی خود را در برابر بدهی‌های داخلی از کف خواهد داد و این امر به اعلام ورشکستگی دولت منجر خواهد شد.

* در اول ژوئیه، مجدداً اوراق قرضه دولتی، که بطور هفتگی منتشر می‌شود، بدون خریدار باقی ماند. رقم پیش بینی شده ۱۸ میلیارد دلار و میزان فروش تنها ۳۷۰ میلیون دلار بود. حتی اعلان افزایش بهره متعلقه به میزان ۸۰ درصد نیز کمکی به فروش این اوراق نکرد.

* در دوم ژوئیه، کارگران اعتصابی معادن ذغال سنگ، در منطقه "کمروو" در سیبری مرکزی، بار دیگر خط آهن ترانس سیبری را مسدود کردند و تنها به قطارهای مسافربری اجازه عبور می‌دهند. تا امروز (۹ ژوئیه) این بلوکاد ادامه دارد. با وجود اینکه دولت با فعال کردن قطعه‌های خط آهن‌های شرقی-غربی از توقف کامل حمل و نقل در این مسیر پیشگیری کرده است، اما تغذیه مناطق مهم صنعتی روسیه و از جمله اورال با ذغال سنگ مختل شده است.

* در ۷ ژوئیه، بازارهای سهام و اوراق قرضه آنچنان سریع و شدید سقوط کردند که اوضاع تقریباً از کنترل خارج شده بود و دولت با زحمت زیاد توانست از بروز یک فاجعه‌ی کامل جلوگیری کند. بهره سالانه اوراق قرضه به ۱۱۳ درصد افزایش داده شد.

* در ۸ ژوئیه، مسکو تمام آمیدش را به کمک بانک‌های غربی و صندوق بین المللی بست، که تا نیمه ماه اوت اعتبار اضطراری کلانی را به پیکر نیمه جان اقتصاد روسیه تزریق کنند. درعین حال اوراق قرضه بسیار کوتاه مدت به حجم ۱۹ میلیارد دلار منتشر کرد، تا در ۱۲ و ۱۹ اوت بازپرداخت گردند. انتشار قرضه‌های جدید نیز به ماه اوت موکول شد. (۱)

* در همان ۸ ژوئیه، کارگران صنایع نظامی تصمیم به انجام اعتصاب جدیدی گرفتند. از اینجا می‌توان به قسمت دوم این پرسش پاسخ داد که چرا می‌بایستی "روشلین" برای همیشه از صحنه سیاسی حذف می‌شد. برای اولین بار، پس از قیام مشهور کرونشتات، در سال ۱۹۲۱، ملوانان اونیفورم

چرا بخشی از طیف "چپ" غیر مذهبی ایران،
واقعیات را فراموش کرده است؟

"اسرائیل" آنگونه که پایه گذاری شد و آنگونه که هست!

همبستگی با خلق فلسطین و حمایت از مبارزات آن علیه سیاست های استعماری و آپارتاید نژادی و مذهبی رژیم صهیونیستی حاکم در اسرائیل، یکی از ارزش های انسانی و سیاسی مردم ایران است. این ارزش سیاسی-انسانی و حمایت سنتی مردم ایران از خلق فلسطین، ارتباطی با سیاست های جمهوری اسلامی در قبال مسائل منطقه ندارد، چرا که ریشه های آن به دو دهه پیش از انقلاب ۵۷ باز می گردد. اتفاقاً، سیاست های جمهوری اسلامی، در اصل، در جهت تضعیف این همبستگی عمل کرده است. مقابله جمهوری اسلامی با سازمان آزادیبخش فلسطین و پروژه یاسر عرفات، از یکسو و تقویت گروه های ماجراجو و وابسته به گروه بندی های داخل حکومت جمهوری اسلامی از سوی دیگر، از نمونه های این امر است. گام هائی که در جهت تصحیح این سیاست ها از سوی دولت محمد خاتمی اخیراً برداشته شده است، از این دیدگاه قابل توجه است. سیاست های جمهوری اسلامی در ارتباط با مبارزات فلسطینی ها، طی دو دهه و رویدادهای جهانی در یک دهه گذشته، مرزهای شناخت و همبستگی با مبارزات خلق فلسطین را در میان بسیاری از سازمانهای طیف چپ ایران نیز مغشوش کرده است.

همبستگی مردم ایران با خلق فلسطین، تنها در پیوندهای تاریخی، فرهنگی و حتی مذهبی خلاصه نمی شود، بلکه همچنین ریشه در شناخت و تجربه مردم ما از ماهیت صهیونیسم به مثابه جریانی استعماری، نژاد پرست و مورد حمایت امپریالیسم دارد. نقش چپ انقلابی ایران در گسترش کیفیت این شناخت از صهیونیسم در جامعه ما غیر قابل انکار است. با این وجود، تجربیات مردم عنصر اساسی شناخت آنها را در اینمورد تشکیل می دهد. مردم ایران از وسعت دایره همکاری های اسرائیل و رژیم پهلوی در سرکوب جنبش آزادیخواهی و ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی در ایران، و از آن جمله همکاری و نقش هدایت کننده سازمان "موساد" با "ساواک" شاهنشاهی و شرکت و حضور مستقیم کارشناسان اسرائیلی در سرکوب مردم ایران، همه و همه در خاطره تاریخ ایران ثبت است. نسل میانسال جنبش انقلابی ایران در دهه ۴۰ و ۵۰، بخوبی بخاطر دارد که بیان همبستگی با خلق فلسطین و یا افشای جنایات صهیونیست ها در منطقه، خطر اخراج از دانشگاه، کارخانه و حتی مدرسه را در پی داشت و ادامه این حمایت به زندان و شکنجه ختم می شد.

براساس این شناخت و واقعیت، و در شرایط حضور اسرائیل در مرزهای ایران، از طریق توسعه پایگاه های نظامی آن در ترکیه، آذربایجان و شمال عراق، و در شرایط شکل گیری استراتژی نوین آمریکا در منطقه، برمحور همکاری همه جانبه نظامی ترکیه-اسرائیل، نشریات وابسته به چپ در خارج از کشور، نه تنها در برابر این تحولات سکوت را به موضع گیری ترجیح داده اند، بلکه برخی از آنها تصویر جدیدی از صهیونیسم نیز ترسیم می کنند. تصویری که با کمال تاسف می توان نتیجه تبلیغات محافل خبری امپریالیستی- صهیونیستی را بوضوح دید.

بعنوان مثال، نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت در شماره ۱۷۰ خود، بطور ضمیمه مخالفت با صهیونیسم را با یهود ستیزی یکی دانسته و چنین می نویسد: «تبلیغات ضد یهود درحکومت نازی ها، خود یک روش ضد تبلیغی بود برای گسترش و رزفش اندیشه های نژاد پرستانه فاشیست ها!» و یا «در حکومت جمهوری اسلامی تبلیغات روزمره علیه اسرائیل و صهیونیسم یک ضد تبلیغ است...» (۱)

سهراب مبشری، در "کار" شماره ۱۷۳ و در نوشته ای تبلیغات رادیو اسرائیل و مواضع آن دولت پیرامون برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران و بخصوص بیانیه کنفرانس اسلامی در محکوم کردن هرگونه همکاری کشورهای اسلامی با اسرائیل را تکرار کرده است. (۲)

در "کار" شماره ۱۸۱ بنسبست پنجاهمین سالگرد تاسیس دولت اسرائیل، نوشته ای تحت عنوان "بازگشت به مذهب" منتشر شده که نکات اصلی آن در زیر مورد بررسی قرار می گیرد. (۳)

استعمار صهیونیستی

"کار" می نویسد: «اسرائیل هنوز هم با قلندری، بسیاری از قطعنامه های سازمان ملل در مورد بحران خاورمیانه را نادیده می گیرد. صلح دچار سکنه شده است و توافق های انجام شده در "اسلو" نادیده گرفته می شود. رابطه اسرائیل با همسایگانش دیگر خصمانه نیست، اما دوستانه هم نیست.» آنچه که "کار" قلندری می خواند در واقع ادامه روندی است که دولت اسرائیل در جهت تحقق کامل اهداف استعماری صهیونیسم، طی پنجاه سال گذشته پیش برده است. صهیونیسم از آغاز هدف خود را تاسیس یک حکومت منحصر یهودی، در تلمرو فلسطین تاریخی، از طریق بیرون راندن فلسطینی ها از خانه و میهنشان اعلام کرد. این هدف که در سال ۱۹۴۸ بخشا تحقق یافت، در سال ۱۹۶۷ با تصرف همه فلسطین کامل شد. در پنجاهمین سالگرد تاسیس اسرائیل، سیاست های استعماری آن دولت هنوز هم بطور همه جانبه تعقیب می شود. این سیاست استعماری، هم در مورد آن بخش از فلسطینی ها که بعد از ۱۹۴۸ در درون مرزهای اسرائیل باقی ماندند، هم در مورد مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ و هم در درون خط سبز و در تجاوز به زمین هائی که در دست فلسطینی ها است، همچنان ادامه دارد. طی ۵۰ سال گذشته، در نتیجه سیاست های استعماری اسرائیل، بیش از ۱۸۰ شهرک و روستای عرب نشین در فلسطین نابود شده و روستاها و شهرهای باقی مانده همچنان هدف سیاست های تبعیض آمیز قرار دارند. دولت های مختلف در اسرائیل (دو حزب کارگر و لیکود) با خودداری از صدور جواز تعمیر و بازسازی ساختمان ها و حتی جواز برای تعمیرات و تغییرات زیر ساختاری مانند کشیدن انشعاب آب و برق، خانه های فلسطینی را به ویرانی کشانده و برای آنها چاره ای غیر از تخلیه و یا زندگی در نامساعدترین شرایط را باقی نگذاشته اند.

ثبات اقتصادی و دموکراسی صهیونیستی

"کار" می نویسد: «اسرائیل دارای ثبات اقتصادی، حکومت جمهوری، پارلمنتاریسم و دموکراسی است.» در ارتباط با موضوع "ثبات اقتصادی" در اسرائیل توجه به نکته ای ضروری است. اولاً جنبش صهیونیستی و سیاست استعماری دولت اسرائیل قبل از هر چیز در خدمت منافع منطقه ای امپریالیسم بوده است. بعد از جنگ جهانی دوم، منافع ایالات متحده در منطقه، عمدتاً بشکل کنترل بر منابع نفتی خاورمیانه تعقیب شده است. منظور از کنترل بر منابع نفتی خاورمیانه، تنها دسترسی به نفت ارزان نبوده، بلکه مکانیسم های نظامی، مالی، تجاری و پولی حاکم بر روند انتقال نهائی دلارهای نفتی به سرمایه داری جهانی و بانک های امریکائی را نیز در بر می گیرد. اسرائیل در تامین این منافع نقش کلیدی داشته و به همین دلیل نیز، همه ساله بیشترین سهم از کمک های خارجی ایالات متحده را دریافت کرده است. میانگین سالانه کمک های بلاعوض امریکا به اسرائیل، ۵ میلیارد دلار بوده و اضافه بر این، اسرائیل همه ساله چند ده میلیارد دلار کمک، بشکل سرمایه گذاری خارجی و کمک نقدی از آژانس ها و بنگاه های صهیونیستی جهان دریافت می کند.

ثانیاً، "حزب کارگر" از آغاز تاسیس دولت اسرائیل، روایت اسرائیلی از "سوسیالیسم ملی" را پذیرفت. "سوسیالیسم سازنده" حزب کارگر، سوسیالیسمی بود در خدمت ملت و در نتیجه همه خواست های اجتماعی و اقتصادی منافع طبقه کارگر و زحمتکشان را تابع اهداف ملی قرار داد. چیزی شبیه سوسیالیسم ناسیونالیسم نازی ها در آلمان هیتلری. بسیج طبقه کارگر و زحمتکشان برای بنای اقتصاد سرمایه داری صهیونیستی، هدف اصلی "سوسیالیسم سازنده" بود. رهبران حزب کارگر هیچگاه در پی تحقق عدالت اجتماعی نبوده و در جهت جلوگیری از گسترش نابرابری ها و تزلزل پایه های "وحدت ملی" فقط به پذیرش بهداشت و آموزش رایگان تن دادند.

ثالثاً، در دو دهه اخیر، اتخاذ سیاست های نولیبرالی از جانب "لیکود" و "حزب کارگر" به بیکاری گسترده و فقیر شدن بخش های وسیع جمعیت و بی ثباتی اقتصادی و اجتماعی انجامیده است. در پنجاه سالی که اسرائیل ظاهراً در جهت رفاه همه یهودیانی که در آن زندگی می کنند، کار کرده است،

همانطور که قبلاً اشاره شد، تا سال ۱۹۹۲ هیچ قانونی در حمایت از حقوق فردی در اسرائیل وجود نداشت. لایحه‌ای که بنام "قانون حقوق بشر" در اواسط دهه ۱۹۸۰ به "کنست" برده شد، چندین سال در کمیته‌های مختلف آن معطل شد و سرانجام نیز تحت فشار احزاب مذهبی به چند قانون جداگانه تفکیک شد. تا امروز تنها دو "قانون اصلی" بنام "قانون آزادی اشتغال" و "قانون مقام انسان و آزادی" (هر دو قانون در سال ۱۹۹۲) تصویب شده‌اند. البته هیچکدام از این دو قانون بطور علنی و صریح به برابری حقوق همه شهروندان یا آزادی مطبوعات، آزادی بیان و تظاهرات، اشاره‌ای نمی‌کنند. قانون "مقام انسان و آزادی" صریحاً اعلام می‌کند که هدف آن حمایت از ارزش‌های "یک دولت یهودی" است. این قانون عملاً بر برتری یهودیان تأکید کرده و حمایت از حقوق شهروندان عرب-فلسطینی را در نظر ندارد. آهارون برگ یک قاضی صهیونیست سکولار که جناح لیبرال را در دیوان عالی اسرائیل نمایندگی می‌کند، در تعبیر "دولت یهودی" مورد نظر این قانون چنین نظر داده است: «دولت یهودی دولت یهودیان است. دولتی است که زبان آن عبری است. دولتی است که فرهنگ، آموزش و محبت به مردم یهودی را گسترش می‌دهد. دولت یهودی دولتی است که در آن قوانین یهودی نقش اصلی را ایفاء می‌کنند، دولتی است که در آن ارزش‌های اسرائیل، تورات، میراث یهودی و ارزش‌های قوانین مذهبی یهودی شالوده کل ارزش‌های آن هستند.»

مذهب و سکولاریسم

"گار" می‌نویسد: «با انتخاب راه صلح از سوی دولت "رابین" تعادل قومیت و مذهب در اسرائیل که همیشه به نفت گرایش غیر سکولار عمل می‌کرد، عملاً به هم ریخت. جامعه اسرائیل اینک بر سر دو راهی انتخاب قومیت و مذهب از یک سو، و سکولاریسم از سوی دیگر قرار دارد. ارتدکس‌های یهودی با شعار بازگشت به مذهب تا به دندان مسلح هستند. بعثت تهدید تورات از پرداخت مالیات خودداری می‌کنند، در عوض کمک دولتی دریافت می‌دارند... در آغاز دولت اسرائیل، ارتدکس‌ها از سیاست دوری می‌جستند. امروز این امر بکلی تغییر یافته است. بعد از مرگ رابین، سکولاریست‌های اسرائیل خاموش شدند.»

درباره این بخش از نوشته‌های "گار" توجه به توضیحات زیر ضروری است:

- ۱- محافل امپریالیستی-صهیونیستی که هر حرکت ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری و عدالت خواهانه نیروهای مذهبی در جوامع اسلامی را بعنوان بخشی از خطر بنیادگرایی اسلامی معرفی کرده و همه جانبه آنها را مورد تهاجم قرار می‌دهند، در عمل از بنیادگرایان جریان‌های مذهبی بودایی، هندو، مسیحی، اسلامی و یهودی که با اهداف و استراتژی امپریالیسم همخوانی داشته باشند، با همه امکانات حمایت می‌کنند. بعنوان مثال، بنیادگرایی بودایی در جهت جدا کردن تبت از جمهوری خلق چین، بنیادگرایی هندو در جهت ایجاد تشنج در شبه قاره هند و جنگ داخلی در هندوستان، بنیادگرایی اسلامی طالبان، حجتیه، وهابی‌ها، در جهت هموار کردن راه برای سلطه امپریالیسم بر خاورمیانه، بنیادگرایی یهودی در جهت پیشبرد طرح‌های استعماری و صهیونیستی دولت اسرائیل، مورد حمایت کامل امپریالیسم هستند. نکته قابل توجه اینکه، این محافل هیچگاه واژه "بنیادگرا" را در باره افراطی‌ترین جریان‌های مذهبی صهیونیستی بکار نبرده و از آنها بعنوان "یهودیان ارتدکس" نام می‌برند. حیرت‌آور آنست که نشریه "گار" نیز تحت تأثیر رسانه‌های خبری سرمایه داری، بنیادگرایی را فقط در قالب اسلامی آن می‌بیند و بنیادگرایی صهیونیستی را ارتدکس می‌نامد. (۴)

- ۲- بر خلاف نظر "گار"، قدرت دادن به نهادهای بنیادگرا در اسرائیل پدیده تازه‌ای نیست که دولت "تانیاهو" آن را معرفی کرده باشد. این یکی از خصوصیات ساختاری دولت اسرائیل از بدو تاسیس آنست. چارچوب نظری و ایدئولوژیکی که صهیونیسم در آن عمل می‌کند، بطور ارگانیک بوسیله ناسیونالیسم "خون و خاک" شکل گرفته است. این نوع ناسیونالیسم تعلق ملی را نه براساس معیارهای سیاسی و حقوق، بلکه براساس عوامل و معیارهای فرهنگی، قومی و مذهبی تعریف می‌کند. مذهب همیشه عنصر مرکزی هویت ملی صهیونیست‌ها بوده است. مذهب و امپاطیر دینی یهود، نه تنها بعنوان ابزار تقویت و حدت ملی، بلکه بشابه منبعی برای مشروعیت بخشیدن به ادعاهای صهیونیستی مبنی بر حق انحصاری آنها بر همه فلسطین، مورد استفاده قرار گرفته است.

برنامه صهیونیستی از آغاز، فلسطین را هدف مقاصد استعماری خود و جانی که دولت انحصاری یهود در آن بنا خواهد شد، اعلام کرد. در اسرائیل مذهب یا فرهنگی ملی در آمیخته است، با این وجود، روحانیون، نظامیان و سیاستمداران آن کشور خود را صد در صد سکولار اعلام می‌کنند. صهیونیسم افسانه‌ها و نمادهای مذهبی را بعنوان نمادهای مرکزی خود حفظ کرده و خود به نوعی مذهب تبدیل شده و همه عناصر ملنی و مجموعه هویت جمعی را در بر گرفته است. (بقیه در ص ۳۸)

فاصله بین فقیر و غنی در آن کشور عمیق‌تر شده است. اگر "تبیات اقتصادی" اسرائیل حبابی است که با تزریق سالانه میلیاردها دلار کمک خارجی و با استثمار شدید کارگران و زحمتکشان آن کشور، از انفجار آن جلوگیری می‌شود، ادعای وجود دموکراسی در اسرائیل سرابی است که تبلیغات امپریالیستی آفریننده آن است.

همان محافل تبلیغاتی-خبری که تا آغاز مرحله پایانی مبارزه مردم افریقای جنوبی علیه آپارتاید نژادی، حاکمیت رژیم سفید پوست آن کشور را تنها دموکراسی قاره افریقا معرفی می‌کردند، هنوز هم از اسرائیل به عنوان تنها دموکراسی در خاورمیانه نام می‌برند. اما در این مورد هم واقعیت چیز دیگری است.

در اعلامیه استقلال اسرائیل، که بعد از صدور قطعنامه سازمان ملل، مبنی بر تقسیم فلسطین بین دو دولت یهودی و فلسطینی و قبل از تشکیل دولت اسرائیل صادر شد، برابری حقوق همه شهروندان بدون توجه به جنس، نژاد و مذهب برسمیت شناخته شده است. با این وجود، در اولین روزهای تاسیس دولت اسرائیل، به رغم وعده‌های اعلامیه استقلال، ائتلاف سیاسی به رهبری "مپاتی" (سلف حزب کارگر) تصمیم گرفت که بجای قانون اساسی، بطور تدریجی و در صورت لزوم، قوانین اصلی را وضع کند.

با توجه به اینکه در آن هنگام عمداً هیچگونه چارچوب زمانی برای وضع قوانین اصلی اعلام نشد، در عمل تا سال ۱۹۹۲، حتی یک قانون در ارتباط با موضوعاتی که هسته هر نظام دموکراتیک را تشکیل می‌دهند، یعنی به رسمیت شناختن حقوق افراد و اقلیت‌ها، در اسرائیل وجود نداشت.

سه قانون اصلی که در سالهای نخستین تاسیس دولت اسرائیل وضع شدند، جمله‌ای متکی بر یک تعریف مذهبی از ملیت بوده و تضمین حاکمیت انحصاری یهودیان و تحمیل آپارتاید مذهبی بر میلیون‌ها فلسطینی را در نظر دارند. قانون بازگشت (مصوب ۱۹۵۰) و قانون تابعیت (مصوب ۱۹۵۲) به هر یهودی اجازه می‌دهد که به اسرائیل مهاجرت کرده و بطور خود به خود به تابعیت آن کشور درآید. درحالیکه بموجب این دو قانون، همه فلسطینی‌هایی که در اردوگاه‌های پناهندگان خارج از مرزهای اسرائیل زندگی می‌کنند، از بازگشت به خانه‌هایشان محرومند و قانون سوم، یعنی "قانون سازمان صهیونیستی جهانی-آژانس یهود" درعمل به یهودیان در همه مسائل مربوط به مالکیت زمین و تخصیص بودجه برای توسعه و عمران نسبت به فلسطینی‌های شهروند اسرائیل، الویت می‌دهد. این قانون به شیوه‌ای عوام فریبانه، به همه تشکلات و نهادهای صهیونیستی که در اوایل قرن تاسیس شده‌اند، اجازه می‌دهد که بشکل نهادهای نیمه دولتی در اسرائیل، در جهت پیشبرد اهداف جنبش صهیونیستی فعالیت کنند. اقداماتی مانند آبادانی اراضی، انجام طرح‌های عمرانی در مناطق یهودی نشین و ایجاد مناطق جدید یهودی نشین و فعالیت‌های فرهنگی، آموزشی و رفاهی به این تشکلات واگذار شده است.

تعریف مذهبی از تابعیت ملی که این قوانین تبعیض آمیز بر آن استوارند، نه تنها دموکراتیک نبوده، بلکه مخالف با هنجارهای "ملت-دولت" است. دولت اسرائیل به عنوان دولتی متعلق به همه شهروندانش تعریف نشده، بلکه حق عضویت در آن، با توجه به تعلقات مذهبی، تعریف می‌شود.

دو قانون دیگر نیز به تبعیض علیه شهروندان غیر یهود در اسرائیل رسمیت می‌بخشد. مواد ۷-الف و ۵-ل متضمن "قانون اصلی" کنست (پارلمان) مصوب ۱۹۸۵ و قانون احزاب سیاسی مصوب ۱۹۹۲، آنچنان که بوسیله دیوان عالی کشور تعبیر شده‌اند، احزاب سیاسی را که طرح برنامه‌شان خواهان برابری حقوق کامل برای شهروندان فلسطینی شده و یا ماهیت یهودی دولت اسرائیل را چالش کنند، از شرکت در انتخابات ملی منع می‌کنند.

تأکید بر یهودیت دولت که فلسطینی‌های درون مرزهای اسرائیل را از داشتن حقوق کامل یک شهروند محروم کرده است، نهایتاً بخش مهمی از حقوق مدنی شهروندان یهودی را نیز زیر پا گذاشته است. بعنوان مثال، مسئولیت تعریف و نظارت بر مرزهای "هویت ملی" به موسسات بنیادگرا و خاخام اعظم واگذار شده و اینها هستند که راجع به اعطای تابعیت به افراد، تصمیم می‌گیرند.

همچنین قوانین مذهبی حاکم بر احوال شخصی افراد، تبدیل به قوانین دولتی شده و در این موارد حق تصمیم گیری به سازمان مذهبی و دادگاه‌های ویژه آن واگذار شده است. به عبارت دیگر، نظام قضایی و حقوقی مربوط به تولد، ازدواج، طلاق و مرگ و حتی کفن و دفن متکی بر تعبیر بنیادگرایان و دادگاه‌های مذهبی از احکام مذهبی بوده و دولت هیچگونه نظارتی بر آن ندارد. البته در این موارد زنان بیشتر از مردان مورد تبعیض قرار دارند. بعنوان مثال، زنان یهودی تنها در صورت مرگ شوهر حق طلاق دارند. در غیر اینصورت حتی اگر شوهرانشان آنها را کتک هم زده و یا شوهران آنها دیوانه، زندانی و یا حتی مفقودالثر باشند، زنان نمی‌توانند بدون اجازه شوهر طلاق بگیرند. اینها همه مظاهر آشکار دولت نیمه تئوکراتیکی است که در نتیجه ائتلاف جنبش صهیونیستی و محافل بنیادگرای یهودی، ماه‌ها قبل از رای سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ شکل گرفت.

یاد مانده های زنده یاد "احسان طبری"

اختلافات حزبی در باتلاق مهاجرت!

زنده یاد "احسان طبری"، انسان فرهیخته و کمونیست اندیشمندی بود، که چند دهه از عمر خویش را، به جرم پایبندی به عقایدش تاجار در مهاجرت گذراند. در دوران دشوارترین رویدادهای مهاجرتی و بزرگ ترین رویدادهای اردوگاه کمونیسم جهانی، بر سر ایمان خود ایستاد و سراجام با مهری سرشار از مین دوستی به وطن بازگشت. از همان ابتدای حرکت برای بازگشت به ایران، با خود عهد کرده بود، که دیگر تحت هیچ شرایطی مین را ترک نکند، حتی اگر به قیمت جانش تمام شود!

در سال ۶۱، رهبری حزب توده ایران، با توجه به تنگ شدن حلقه محاصره و احتمال پورش به حزب، تصمیم به خروج ۱۷ تن از اعضای کمیته مرکزی، هیات اجرایی و دبیران حزبی گرفت. یکی از موانع بزرگ بر سر راه اجرای این طرح، قبول و پذیرش خروج از کشور، توسط رفقای بود که هیات سیاسی حزب خروج آنها از کشور را ضروری تشخیص داده بود. رفیق طبری از جمله اعضای این هیات ۱۷ نفره بود، که در هیات اجرایی حزب رای به مخالفت با خروج خود از کشور داده بود!

راه توده، با توجه به برخی صلاحیت ها، در آینده جزئیات بیشتری را در این ارتباط منتشر خواهد کرد.

بخشی عمده مهاجرت رفیق طبری در آلمان دموکراتیک گذشت و به همین دلیل، او با زیر و بم بسیاری از مسائل آلمان دموکراتیک، روحیه آلمانی ها، رهبری حزب متحد سوسیالیسم آلمان دموکراتیک آشنا بود. اشاراتی از این آشنایی را در همین بخش از "یادمانده های زنده یاد طبری" می خوانید.

رفیق طبری بنیان کمونیستی برجسته، فیلسوفی سرشناس و عضو برجسته رهبری حزب توده ایران، در بسیاری از کنگره های تاریخی احزاب کمونیست جهان، از جمله حزب کمونیست اتحاد شوروی و چین شرکت کرد. با بسیاری از رهبران سرشناس و تاریخی جنبش کمونیستی از نزدیک آشنا شده بود و اطلاعات و خاطرات ارزنده ای در این ارتباط داشت. گوشه هایی از این خاطرات و اطلاعات او را نیز در زیر می خوانید.

از جمله یادمانده های با ارزش رفیق طبری، خاطرات تلخ ناشی از مهاجرت پس از شکست است. دوران رکود جنبش و دوری حزب، رهبران و اعضای آن از جامعه پدیده های منفی شناخته شده ای را همان اندازه به حزب توده ایران تحمیل کرد، که به همه احزاب چپ و راست، پس از هر شکست و عقب نشینی تحمیل می کند. تگاهی به جمع بندی زنده یاد طبری در باره پدیده دسته بندی در مهاجرت و ریشه های فلسفی، روانی و اجتماعی آن نیز، خود درس تاریخی دیگری است که باید آموخت و در این مهاجرت بکار گرفت! از این خاطرات تلخ نیز اشاراتی در زیر و به قلم زنده یاد طبری نکاتی را می خوانید.

این نوشته های احسان طبری، در تهران، در اختیار آقای "ف. شیوا" از شاگردان و همکاران نوجوان زنده یاد طبری در سالهای پس از بازگشت به ایران، به امانت گذاشته شده بود تا بعد از مرگ وی منتشر شود. با کمال تأسف، آقای شیوا، که باید بدلیل فرصت تاریخی همیشگی با رفیق طبری، درسهای زیادی از او می آموخت و با پدیده مهاجرت بیش از دیگران آشنا می شد، در مهاجرت اخیر، به همان راهی رفت که طبری و چند ده نمونه آن نرفتند و سرفراز به مین بازگشتند. بدین ترتیب، این امانت دار رفیق طبری، وقتی به حزب توده ایران پشت کرد، عملاً دیگر از نظر ما امانت دار نبوده و نیست و بهتر بود این آثار را به توده ای ها می سپرد، که چنین نکرد!

کتابی که وی با عنوان "از دیدار خویشتن" و با استفاده از برخی خاطرات احسان طبری منتشر کرد، آغشته به خصومت و حتی داوریهایی بی پایه و اساس و مدبرک در باره حزب توده ایران بود. به همین دلیل "راه توده" تصمیم گرفت، بخش هایی از این خاطرات را از افزوده های آقای "ف. شیوا" جدا کرده و خود راساً آن را منتشر کند. تاکنون دو بخش از این خاطرات در راه توده منتشر شده است و اینک بخش سوم:

اختلاف در حزب، اگر برپایه تفاوت نظرهای اصولی، در مسائل سیاسی و سازمانی باشد و ریشه های ذهنی ناسالم نداشته باشد، اگر در چارچوب مقررات تشکیلاتی طرح و حل شود و همگی تصمیمات اکثریت را در عمل محترم بشمرند، امری عادی است. چنین اختلافاتی در مسائل خط مشی حزب، و گاه در مسائل ساختار حزب، پدید می آید و نمی تواند پدید نیاید. چون دیدها و داوریهایی یکی نیست و به علل گوناگون تفاوت نظر بروز می کند و نمی تواند بروز نکند.

ما از این اختلافات که طبیعی و گریزناپذیر است، سخن نمی گوئیم. این اختلافات وحدت را تعمیق می کند و ما را به فهم رزف تر مسائل و می دارد و همیشه در سازمان حزبی، تا قبل از تصمیم گیری ها ظهور می کند.

اما اختلاف ناسالمی در حزب هست که ریشه اصولی ندارد، بلکه انگیزه های ذهنی مانند حساب گری های جاه طلبانه، گروه بندی، محلی گری،

دوست بازی، احساسات دشمنی و انتقام و امثال آن، آنها را مصنوعاً به وجود می آورد و تازه هرگز به شکل صریح و در چارچوب حزبی حل نمی شود، بلکه چهره دسیسه گری و سیاست بازی را به خود می گیرد. این نوع اختلافات بنیه حزب را تحلیل می برد، محیط دزونی حزب را زهر آگین مینماید، کار شوق آور اجتماعی و انقلابی را به رنج و بیگاری بدل می سازد.

ما در حزب با این نوع اختلافات که بتدریج به کادرها سرایت کرد و موجب فلج عمومی آرگانیسم حزب شد، ده ها سال رو به رو بودیم. علت فلج این است که دسته های متضاد با کارشکنی نمی گذارند نظر مقابل که اکثریت یافته، پیش برود و لذا هیچ نظری پیش نمی رود.

ذهن گرایی

ذهن گرایی در چارچوب اخلاقی (و نه فلسفی آن) به معنای پیروی از محاسبات جاه طلبانه، حسد، کینه، دشمنی یا دوستی و رفیق بازی و یا پیش کشیدن هم شهریان و خویشان در امور اجتماعی به انکاء ملاک های خصوصی و درعین فقدان ملاک های واقعی و طبیعی، سیاسی و اجتماعی و سازمانی است. در یک کلمه یعنی عمل نه بر اصول، بلکه عمل بر اساس خواست ها. اصول در هر حزبی، سیاست، استراتژی و تاکتیک آن حزب است، که ثمره تفکر جمعی و نتیجه انطباق ایدئولوژی و ویژگی های زمان و مکان است. قاعده باید چنین اصولی تنظیم شود و سپس اعضای حزب به مراعات آن در گفتار و کردار موظف باشند... هر کس تاج استبداد و خودخواهی خود را، خود به دست خود، بر سر می نهد...

به ویژه محیط های راگد (مانند زندان و مهاجرت) موجد چنین شیوه هاست. کار مخفی که دموکراسی سازمانی و کنترل جمعی و جریان پالاینده و زاینده نبرد اجتماعی را از میان می برد، نیز نشانگاه این میکروب های مسری و خطرناک است و از آن جا که حزب ما پیوسته از پستوهای تاریک و نملک زندان و مهاجرت و کار مخفی گذشته بود، به بهشت این دیوهای مخوف ذهن گرایی و گروه گرایی بدل شده بود.

ما امیدواریم شصت سال تیره گذشته، در ایرانی دست نشانده استعمار و فئودال ها و سرمایه داران، تکرار نشود و حزب طبقه کارگر روزنه ای برای تنفس داشته باشد، ولی اگر حوادث شوم تاریخ، بار دیگر فصول گذشته را تکرار کرد، باید این درس ها را در نظر داشت. خرده مندی و آگاهی، خود سدی است در قبال بلا. [راه توده: پورش به حزب توده ایران و آغاز مهاجرت جدید، با کمال تأسف بخشی از تاریخ را به آزمایشی دوباره گذاشت!]

... در آن ایام، حربه اساسی مبارزات ذهن گرایانه گروهی، به اندازه خود این مبارزه، مبتذل بود و به صورت تهمت زدن در می آمد. تهمت ها به اقتضای شخص و موقعیت گوناگون بود. گناه کوهی از دروغ بود که گاهی از حقیقت با خود داشت. گناه دروغ صرف بود که به قصد مرعوب ساختن و یا شانتاژ و امتیازگیری اختراع می شد.

در سالهای آخر مهاجرت، برای من که سبکته قلبی خطرناکی را در بخش عضلات قدیمی قلب گذرانده و به ضرب دو بار شوک برقی نیرومند به زندگی بازگشته بودم، تردیدی نبود که در "گورستان جنوبی" لایبزیگ، جانی در ردیف قبر کامبخش، به خواب ابد فرو خواهم رفت. گناه روزهای یک شنبه به این گورستان بسیار بزرگ و زیبا میرفتم و گلی بر گور کامبخش می نهادم و خود را انسانی ایستاده در ردیف او می دیدم...

جلسات ما، که در یک نواختی ملال آور و آزارنده ای می گذشت، از سال ۱۳۵۳ جنب و جوشی پدید شد. شرکت رفیق کیانوری در رهبری، جریانی از هوای تازه در فضای بوی ناگرفته مهاجرت وارد ساخت. بحث ها، ما را به اینجا رساند که باید شعار "سرنوشتی رژیم شاه" به شعار میرم بدل شود.

باری، شراره انقلاب بالا گرفت و من با شگفتی دیدم که زنده ام و هم راه دکتر جودت و مسعود اخگر و حمید صفری در هواپیما عازم ایرانم.

تهران - پس از سی سال، تهران تهران سال ۱۳۲۷ نبود، از شتر و خر و حال کوله به دوش، ماست بند تغاری و درشکه و دکان های پیشه وری قرون وسطائی آثاری باقی نمانده بود، تهران به طور عجیبی دامن گسترده بود. از سرخ حصار تا کرج، از زاویه عبدالعظیم تا امام زاده قاسم، شهری عظیم، دک و دنگال، بی قواره، مجموعه ای از دهها هزار خانه نوساز، گاه بسیار مدرن و گاه محقر، گسسته و بریده از هم، با خیابان هایی بدون پیاده رو و درخت، با آسمان خراش ها و زاغه ها پدید آمده بود. شهر بساز و بفروش ها، شهر دهها شعبه بانک و مراکز مشاوره و همبرگر و جوجه سوخاری و "دراگ استور"...

(بقیه در ص ۳۵)

"تروریسم" و "ناکو"

ترجمه: زادفر

مبلغان گسترش وسیع عظیم ترین ماشین نظامی تاریخ، در بالکان و آفریقا تابلوهایی را بر فراز سر مردم به اهتزاز درآورده اند، که براساس آنها، گویا مردم "ناکو" را یگانه ناجی خود می شناسند.

این یورش تبلیغاتی که زمینه دخالت نظامی آمریکا و متحدانش را در نقاط مختلف جهان تامین می کند، بر نقطه ضعف ذهنی مشترک همه ی انسان ها، یعنی "فراموشکاری" استوار است و موفقیت هائی نیز داشته است.

امروز از دهان چه کسی می توان نام "گلادیو" را شنید؟ نامی که پس از ۱۷ اکتبر ۱۹۹۰، برای مدتی کوتاه بر سر زبانها افتاد و سپس شبکه های عظیم خبری و تلویزیونی آنرا به بایگانی های خود سپردند، تا مردم فراموشش کنند.

"گلادیو" به زبان ایتالیائی، یعنی "خنجر". این نام مستعار یک سازمان مخفی تروریستی است، که در خدمت "ناکو" قرار دارد.

کسی که برای نخستین بار، وجود چنین سازمانی را فاش ساخت "جولیو آندره نوتی"، نخست وزیر وقت ایتالیا بود، که هم اکنون به اتهام پند خواندگی مافیا، تحت محاکمه است. او زمانی ناچار به این اعتراف شد، که یک قاضی وظیفه شناس بنام "فلیس کازون" به همراه تعدادی از نمایندگان مجلس ایتالیا، در آوریل ۱۹۷۸، پرسش هائی را در باره یک سازمان تروریستی با وی در میان گذاشتند. قاضی و نمایندگان مجلس می خواستند ماهیت مدارکی را روشن کنند که در یک خانه کشف شده بود. این اسناد و مدارک از وجود یک سازمان تروریستی با نام گمراه کننده "بریکاد سرخ" خبر می داد، که رابیندگان "آلومورو"، رهبر حزب دمکرات مسیحی و نماینده مجلس ایتالیا، پس از ربودن وی، از این خانه بعنوان مخفیگاه استفاده کرده بودند. جسد "آلومورو" پس از ۵۵ روز اسارت، در اتومبیلی یافت شد، که در مسیر بین مراکز دو حزب دمکرات مسیحی و کمونیست ایتالیا پارک شده بود. در جریان ربودن "آلومورو" ۵ محافظ او به قتل رسیدند.

"آلومورو"، چند هفته پیش از ربوده شدن، برای تشکیل یک دولت با ثبات، آمادگی خود را برای اشتلاف با کمونیست ها اعلام کرده بود. کمونیست ها در انتخابات آراء بسیاری آورده بودند. "مورو" نماینده قشر بسیار کوچکی از نخبگان قدرت سیاسی در ایتالیا بود که آمادگی خود را بدین ترتیب، برای قدم برداشتن در راه "توافق تاریخی" اعلام داشته بود.

"توافق تاریخی"، که بنام رهبر ممتاز حزب کمونیست ایتالیا آنریکو برلینکونی ثبت شده است، یک طرح دقیق برنامه ریزی شده بود. این طرح، در حقیقت با عبرت آموزی از کودتای خونین نظامیان شیلی، علیه دولت "سالوادور آلنده" در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ تنظیم شده بود.

حقیقت تلخ

مجریان قتل "آلومورو"، اکنون سالهاست که توسط دستگاه قضائی ایتالیا محاکمه و به مجازات رسیده اند، اما هنوز مهره های پشت پرده و سفارش دهندگان این جنایت نه افشاء شده اند و نه تحت پیگرد قرار گرفته اند. یگانه شخصیتی که تاکنون به خود جرات داده و از عدم پیگیری این پرونده ابراز نگرانی کرده است، این شخصیت، اسکار لوتیچی اسکالفارو نام دارد، که هشتاد ساله است. او نیز یک حقوقدان و یک دوره رئیس دولت در ایتالیا بوده است. او در نهم ماه مه سال جاری، در یک نشست ویژه پارلمان ایتالیا که با هدف یاد بود بیستین سالگرد قتل آلومورو ترتیب داده شده بود، به این امر اشاره کرد و از عدم پیگیری دقیق این جنایت ابراز نگرانی کرد.

نگرانی امثال اسکالفارو بیهوده نیست. در ایتالیا اکنون سالهاست که ماموران امنیتی در سازمانهای نظیر "بریکاد سرخ" نفوذ کرده و در هدایت آنها نقش ایفاء می کنند. این امر آنقدر بدیهی است که نشانه های محکمه

پسندی نیز در باره آن وجود دارد. تنها در ایتالیا چنین پدیده ای بوجود نیامده است؛ در آلمان نیز ماموران و سازمانهای امنیتی در گروه "بادرمایهوف" نفوذ دارند و جنایاتی را از این طریق سازمان داده و اجرا می کنند. بسبب گذاری، طرح های کودتائی، باج گیری، آدم ربائی، اسناد ربائی و عملیاتی از این نوع، از طریق این سازمان ها به اجرا گذاشته می شود. پیازمانهائی که در ابتدای تاسیس خود، ماهیتی دیگر داشته اند.

در ایتالیا، از جمله اسناد و مدارکی در دستگاه قضائی وجود دارد، که نشان می دهد، پلیس مخفی و ماموران امنیتی در "مافیا" و لو مخفی فاشیستی "پروپاگاندا دوه" نفوذ داشته و عملیاتی را از این طریق اجرا می کنند. پدروخوانده گروه مافیائی "پروپاگاندا دوه" شخصی است بنام "لوچیو گلی". او سابقا عضو داوطلب تشکیلات آ.اس.اس نازی بوده و در حال حاضر یکی از افراد مورد اعتماد رهبر حزب "فورسا ایتالیا" است. این رهبر نیز کسی نیست جز "سیلویو برلوسکونی". لوچیو گلی، این روزها، بار دیگر مقنن الاثر شده است تا حکم یک دادگاه را برای رفتن به زندان معلق نگه دارد! (۱)

گلادیو

مجموعه فعالیت های "گلادیو" از دهه ی ۵۰ در کشورهای اروپای غربی شروع شد. هدف ظاهری "گلادیو" انجام جنگ زیرزمینی در صورت اشغال کشورهای اروپای غربی توسط اتحاد شوروی بوده است. بدین منظور، اعضای این ارتش سری، برای انجام جنگ های پارتیزانی تعلیم دیده اند و انبارهای مخفی اسلحه و مهمات در اختیار دارند. (۲)

اکنون دیگر اتحاد شوروی وجود ندارد تا مسئله اشغال ادعائی کشورهای اروپای غربی وجود داشته باشد، اما فعالیت "گلادیو" با ماموریت های دیگری همچنان ادامه دارد!

مجموعه فعالیت "گلادیو" تحت هدایت یک مرکز فرماندهی مرموز در مرکز سازمان "ناکو" در "بروکسل" قرار دارد. این در حالیکه هیچ مبنای قانونی برای فعالیت آن وجود ندارد، هیچ نوع نظارت و کنترلی بر آن وجود ندارد، منبع تامین هزینه های آن و اطلاعاتی که در اختیار آن قرار می گیرد و همچنین توان رزمی آن نیز، جز بر هدایت کنندگان پشت پرده، بر کسی معلوم نیست.

آنچه که در مورد این ارتش سری و مرموز، از ابتدای تاسیس تا امروز بدست آمده، همان اطلاعات اولیه ایست که توسط ۵ نویسنده جمع آوری شده است. این ۵ نویسنده (۳) فاش ساخته اند که "گلادیو" به طرز جنایتکارانه ای در کشمکش های داخلی کشورها نقش ایفاء می کنند و مسئولیت سو قصد های متعددی در دهه ی گذشته در اروپا، بویژه در ایتالیا و ترکیه - با "گلادیو" است. ارتباط عناصری از آ.اس.اس آلمان و اتریش با "گلادیو" کشف شده است این که "ناکو" فرزندان خلف و "همقطاران" قدیمی خود را زیر پرو بال بگیرد چندان تعجب آور نیست، زیرا "ناکو" روز به روز بیشتر در نقش پدروخوانده آ.اس.اس ها ظاهر می شود.

۱- دادگاه ایتالیا، "گلی" را در آغاز ماه مه به جرم کلاهبرداری و اعلام ورشکستگی دروغین بانک واتیکانی "بانک آمبروزیانو" به ۸ سال زندان محکوم ساخت. او گریخت و روز ۲۶ ژوئن یکی از شبکه های تلویزیونی ایتالیا عکسی از او را پخش کرد، که وی را در یکی از بیمارستانهای بلغراد نشان می داد! تشکیلات فاشیستی "پروپاگاندا دوه"، که "گلی" از مهره های اصلی آنست، در دهه ۷۰ به تدارک توطئه ی کودتائی برای براندازی دولت ایتالیا مشغول بوده است. این سازمان و این فرد، از سال ۱۹۹۳ روی چند پروژه حزبی با مضمون "لیگ جنوب" کار می کند که در این خصوص از ارتباط با مافیا نیز بهره مند می باشد. (مترجم)

۲- در سالهای اخیر یکی از مخفیگاه های مهمات این گروه بطور اتفاقی در کشور اتریش کشف شد که بدنبال آن دولت ایالات متحده آمریکا از اتریش عذرخواهی کرد و وعده داد که نقشه مخفیگاه های دیگر را در اختیار دولت این کشور بگذارد. خبر و وعده ای که خیلی زود در انبوه اخبار دیگر گم شد و از ذهن مردم پاک شد. (مترجم)

۳- آیس مک لینبرگ، "مارکوس پرتر"، "دمیو ان. آزه لینی"، "اولاف گوبل" و "کلاوس سلهورف"

جامعه مدنی و دموکراسی

نوشته: "مپومه سیخوسانا" و "بلده نماونده"

فصلنامه "کمونئیست افریقا" (نشریه تئوریک حزب کمونئیست افریقای

جنوبی- شماره اول، سال ۱۹۹۲)

ترجمه: الف آذرنگ

طی دهه ۹۰، یک سلسله بحث‌های علمی پیرامون مفهوم "جامعه مدنی" در میان احزاب کمونئیست جهان انجام شده و نتیجه گیری‌هایی نیز در این باره بنیست آمده است. ارائه مفهوم نوین و علمی از جامعه مدنی، شناختی مارکسیستی است و بسیاری از احزاب کمونئیست جهان که در گذشته، "جامعه مدنی" را در کلیت خود جامعه‌ای بورژوازی می‌شناختند و تبلیغ می‌کردند، با این شناخت نوین به تلاش‌های بشریت برای برقرار جامعه مدنی می‌نگرند.

راه‌توده، تاکنون در برخورد به بحث‌های مربوط به "جامعه مدنی"، نقطه نظرات خود را عمدتاً متکی به این شناخت نوین مطرح کرده است. در ادامه این کوشش، ترجمه مقاله زیر، که نزدیک به ۶ سال پیش و در آغاز بحث‌های مارکسیستی پیرامون درک نوین از "جامعه مدنی" در نشریه تئوریک حزب کمونئیست افریقای جنوبی منتشر شده بود را منتشر می‌کنیم.

در رابطه با این مقاله، دو نکته لازم به یاد آوری است. اول اینکه، اصطلاح "سوسیالیسم دموکراتیک" در همه زمینه‌ها، همان نام و مفهومی است که در جنبش چپ ایران، آن را بنام "چپ دموکرات" شهرت دارد. نکته دوم این واقعیت است که مبارزه علیه رژیم نژاد پرست افریقای جنوبی و تجربه ساختمان دموکراسی در افریقای جنوبی، در سالهای پس از پیروزی بر رژیم "آپارتاید"، درستی نظرات مطرح شده در این نوشته را تأیید می‌کند. بعنوان مثال، سال گذشته فدراسیون سیاسی اتحادیه‌های کارگری افریقای جنوبی طی موافقتنامه‌ای با حزب کمونئیست افریقای جنوبی، امر آموزش سیاسی و ایدئولوژیک کارگران در محیط‌های کار را به حزب کمونئیست افریقای جنوبی واگذار کرده و پذیرفتند، که در این جهت همه عوامل لجستیک مورد نیاز را فراهم کنند.

بحران در اروپای شرقی، ناکامی دموکراسی در افریقا، و در سایه این دو، "موفقیت" و "تبات" ظاهری دموکراسی بورژوازی غربی، جملگی به بحث و تفحص درونی در بین سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها، پیرامون چگونگی تحقق دموکراسی ملی و سوسیالیستی در دوران معاصر انجامیده است. در افریقای جنوبی، این بحث‌ها بطور مشخص، دارای برخی فرضیات مشترکند. تعدادی از این فرضیات عبارتند از:

۱- احیای غیر انتقادی مفهوم "جامعه مدنی" و اعتماد به آن، بعنوان راه حل ایجاد رژیم‌های دموکراتیک.

۲- در ارتباط با فرض فوق، این اندیشه که توسعه و گسترش جنبش‌های اجتماعی مستقل و غیر جانبدار قوی، تضمینی است برای دموکراسی.

۳- گرایش به رها کردن ساده برخی از مفاهیم اصلی مارکسیسم-لنینیسم، بدون ارائه توضیح تئوریک کافی در این مورد که چرا آنها دیگر قابل اجرا نیستند. این گرایش، گاهی اوقات همراه است با قبول غیر انتقادی برخی از مفاهیم لیبرال دموکراسی که مدت‌هاست اعتبار خود را از دست داده‌اند.

۴- تصور انتقال تدریجی به سوسیالیسم بجای انتقال انقلابی. براساس این نظر، دموکراسی و عمدتاً نوع لیبرالی آن، وسیله انتقال تدریجی به سوسیالیسم است. این تصور در عمل به ظهور اندیشه مساله دار "سوسیالیسم دموکراتیک" منجر شده است. ما نشان خواهیم داد که مفهوم "سوسیالیسم دموکراتیک" صرفاً بصورت توصیفی بکار گرفته نشده، بلکه مجموعه‌ای مشخص از مفروضات دربار دموکراسی و انتقال به سوسیالیسم را در بر دارد.

۵- تهی کردن دموکراسی از مضمون طبقاتی آن و گرایش به صحبت‌های کلی درباره دموکراسی، شالوده اکثر این نوع پاسخ‌ها به بحران سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد.

۶- عملاً، در همه نوشته‌هایی که به موضوع سوسیالیسم و دموکراتیزه کردن جامعه پرداخته‌اند، تحلیل دولت و بخصوص نقش دولت در تحقق دموکراسی، غایب است. به نظر می‌رسد این نتیجه این فرض ضمنی و بعضاً صریح است که جامعه مدنی متحرک، بمثابة سگ پاسبان در جهت مراقبت از اینکه دولت به شیوه دموکراتیک کار کند، عمل خواهد کرد. در بسط بحث "سوسیالیسم دموکراتیک" و انواع مختلف آن، فقدان بسیار آشکار تحلیل نقش دولت در بنای دموکراسی مشهود است.

۷- فرض نسبتاً عجیبی که در بسیاری از این بحث‌ها دیده می‌شود، این تصور است که ارگان‌های جامعه مدنی تنها در صورتی می‌توانند به ایجاد دموکراسی کمک

کنند، که خود از سازمان‌های سیاسی فاصله بگیرند. در نتیجه برای آنها دموکراسی یعنی اینکه جامعه مدنی از دولت فاصله گرفته و یا از درگیر شدن در آن خود داری کند.

این‌ها برخی از موضوعاتی است که نوشته حاضر، با هدف جلب توجه به پیچیدگی‌های موضوع بنای دموکراسی، هم در مرحله ملی-دموکراتیک انقلاب ما و هم در سوسیالیسم، به آنها خواهد پرداخت.

در مقدمه، چند کلمه در باره استفاده از مفهوم "جامعه مدنی" در کلاسیک‌های مارکسیسم، ضروری است. آنهایی که در افریقای جنوبی به این مفهوم استناد می‌کنند، اکثراً توجیه کارشان را در آثار مارکس، انگلس و بخصوص گرامشی جستجو می‌کنند. به نظر ما، این ادعا ناشی از مطالعه شدیداً نادرست این آثار است. مارکس و انگلس حقیقتاً فقط در نوشته‌های نخستین خود اصطلاح "جامعه مدنی" را بکار برده‌اند. در این نوشته‌های اولیه، سمت و سوی اصلی بحث چالش نظر هگل در باره جدایی جامعه سیاسی از جامعه مدنی است. آنها به این جدایی اساساً بعنوان انتزاعی زائیده جامعه بورژوازی می‌نگرند که به دروغ بعنوان حیطه‌ای مستقل که در آن انفراد منافعشان را تعقیب می‌کنند، تصور می‌شود.

استفاده گرامشی از اصطلاح "جامعه مدنی" در تناقض با نقد مارکس و انگلس از آن نبوده، بلکه او این مفهوم را بسط داده است. علاقه اصلی گرامشی در نمایاندن این است که چگونه طبقه حاکم با سیطره هژمونیک، ابتدا از طریق جامعه مدنی و با سیطره مستقیم، از طریق قدرت دولتی، در جامعه اعمال قدرت می‌کند. برخورد گرامشی به جامعه مدنی به بهترین وجه در نقل قول زیر خلاصه شده است:

«نظریه‌های تجارت آزاد بر یک خطای تئوریک استوارند که تعیین منشأ عملی آن دشوار نیست. آنها بر تمایز بین جامعه مدنی و جامعه سیاسی که در عمل تمایزی متئولوژیک بوده ولی بصورتی ارگانیک ساخته و پرداخته شده است، متکی‌اند. در نتیجه ادعا می‌شود که فعالیت اقتصادی متعلق به جامعه مدنی بوده و دولت نباید نظارت بر آن دخالت کند. اما از این رو که در حقیقت امر، جامعه مدنی و دولت، واحد و یکسانند، بایستی روشن شود که تجارت آزاد هم شکلی از "نظارت" دولتی است که از طریق ابزارهای قانونگذاری و قهریه وضع و ابقاء می‌شود. تجارت آزادی سیاسی عمدی و موقوف به اهداف خود است و نه تظاهر خود جوش و خود به خودی واقعیات اقتصادی» (۱)

مفهوم لیبرالی

تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، بررسی معنی اصطلاح جامعه مدنی در آثار مارکس و گرامشی به نتایج زیر منتهی می‌شود:

۱- تمایز بین "جامعه سیاسی" و "جامعه مدنی" در آثار مارکس و گرامشی، تمایزی متئولوژیک (توصیفی) است و نه تئوریک. بعبارت دیگر، نمی‌توان درباره "جامعه مدنی" بحث کرد، بودن آنکه همزمان به موضوع دولت و مجموعه روابط اجتماعی که جامعه بر آن استوار است، پرداخت.

۲- تصورات کنونی درباره جدایی "دولت" و "جامعه مدنی" در اکثر مناظرات در افریقای جنوبی، تصوراتی هگلی بوده و ارتباطی با استفاده مارکس و گرامشی از اصطلاح "جامعه مدنی" ندارند. علاوه بر این تصورات، در عین حال معکوس کردن مکانیکی اندیشه هگل هستند. اگر برای همگل، دولت تجسم خرد است که باید ناظر بر "جامعه مدنی خودخواه" باشد، برای "سوسیالیسم دموکراتیک" "جامعه مدنی" تجسم خرد است که بایستی بمثابة سگ پاسبان ناظر بر دولت عمل کند. در واقع چنانکه در زیر نشان داده خواهد شد، استفاده کنونی از اصطلاح "جامعه مدنی" استفاده‌ای لیبرالی بوده و قرائتی نادرست از مارکس و گرامشی است.

۳- بحث "جامعه مدنی" مستقل از دولت از نظر تئوریک نمی‌تواند پایدار بماند، زیرا نقش اساسی دولت در تحقق دموکراسی را نادیده می‌گیرد.

با توجه به ارزیابی فوق لازم است، نشان داده شود که چگونه کاربرد نونی این مفهوم در افریقای جنوبی در واقع برخوردی کوتاه-نظرانه و یک جانبه به موضوع بنای دموکراسی است.

دموکراسی و جامعه مدنی

گنگتمان "جامعه مدنی" به طرق مختلف هم در زبان روزمره جنبش‌های رهانی بخش و دموکراتیک و هم در اندیشه‌های تئوریک پیرامون بحران سوسیالیسم در اروپای شرقی، بکار گرفته شده است. با این وجود برخی از

مدنی مستقل" که گویا بخودی خود برای رسیدن به دموکراسی ملی و دموکراسی سوسیالیستی کافی است، مخلوط کنند.

"سوسی لینک" با مطرح کردن آنچه که درون و بیرون از جامعه مدنی قرار می گیرد، نا معقول بودن اینگونه بحث ها را به وضوح نشان می دهد. او تصور می کند که نهادهای سرمایه و ارگان های باز تولید آنرا می توان راحت و به دلخواه خارج از جامعه مدنی قرار داد. همانطور که لیبرال ها خواهان قلمرو خصوصی فارغ از دخالت دولت هستند. "سوسیالیست های دمکرات" هم خواهان جامعه مدنی فارغ از دخالت دولت اند.

سومین ضعف این نوع بحث ها این فرض اساسی است که گویا در روند دمکراتیزه کردن جامعه، دولت هیچ نقشی نمی تواند ایفا کند. ادعا می شود که دولت ماهیتا قادر به ایفای هیچگونه نقشی در روند دمکراتیزه کردن نیست. این فرض از پایه نادرست است. اما خطر تر اینکه، چنین تصویری ما را از پیگیری مسئله ماهیت دولت های دمکراتیک ملی و سوسیالیستی که باید در راستای تعمیق دموکراسی ایجاد شوند باز می دارد.

در این رابطه همچنین ادعا می شود که "جامعه مدنی" بعنوان سنگ نگهبان ناظر بر دولت عمل خواهد کرد. نتیجه پایانی این برخورد، یعنی رها کردن حوزه دولت به تمایلات بورکرات های دولتی و نهادهای سرمایه داری، عملا در تقابل با آن چیزی است که ادعای مبارزه برای بلست آوردنش می شود. در نتیجه یک موضوع مهم در هاله ای از ابهام باقی می ماند:

آنچه که "سوسیالیست های دمکرات"، "ارگانی های جامعه مدنی" می نامند، چگونه می تواند در عین حال هم در درون و هم در بیرون از حوزه دولت نقش ایفا کند؟ بعبارت دیگر، برای "سوسیالیست های دمکرات" دولت دیگر یک میدان مبارزه نبوده و فقط لازم است که گروه های فشار از بیرون بر سیرت ماهیتا غیر دمکراتیک و بورکرات آن، نظارت داشته باشند. اگر بپذیریم که دولت ماهیتا قادر به تاثیر گذاری بر روند دموکراسی (چه نوع ملی-دمکراتیک و چه نوع سوسیالیستی) نیست، می توانیم مبارزه برای بلست آوردن قدرت دولتی را کاملا فراعوش کنیم. این واقعیت که دولت های سوسیالیستی اروپای شرقی در برخورد با همان طبقاتی که ادعای نمایندگی شان را داشتند، بورکراتیک و ستگر شدند، بدین معنی نیست که دولت سوسیالیستی ماهیتا غیر دمکراتیک است.

تصور چهارم و بسیار جدی این بحث ها، سکوت نگران کننده آن ها پیرامون نقش احزاب و سازمان های سیاسی در روند ساختمان دموکراسی است. قطع نظر از میزان درگیری افراد در تصورات ذهنی در باره وظیفه "جامعه مدنی" مستقل و متحرک در بنای دموکراسی، احزاب سیاسی، نقش بسیار مهمی در این روند به عهده دارند. احزاب سیاسی بورژوا و خرده بورژوا، پیوسته در جهت باز تولید جامعه ای که خواهان آن هستند، در شکل دان به "جامعه مدنی" دخالت می کنند. به همین دلیل هم مبارزه، بطور از شرمندگی، برای برتری طبقه کارگر و برنامه سوسیالیستی در همه سطوح جامعه، نه تنها بر حزب سیاسی طبقه کارگر-مانند حزب ما- فرض بوده، بلکه مهمترین عملکرد آنرا تشکیل می دهد. ساختمان دموکراسی را وظیفه "جامعه مدنی" و ارگان های آن تلقی کردن، یعنی خام اندیشی درباره ماهیت مبارزه سیاسی.

مبارزه طبقاتی

بمنظور بسط نکته فوق، لازم بیادآوری است، که احزاب سیاسی، چه بورژوا، چه خرده بورژوا، چه کارگری، احزاب طبقاتی هستند. یعنی منافع طبقات مشخص جامعه را نمایندگی می کنند. جوهر مبارزه طبقاتی در این واقعیت نهفته است که مبارزه طبقاتی احزابی را می پرورد که از منافع این یا آن طبقه و یا ائتلاف یا بخش هائی از طبقات دفاع می کنند. حتی در جوامع مستعمره هم جنبش های رهائی بخش ملی، در درون خود تعدادی از طبقات را در بر می گیرند که پیوسته برای کسب برتری و نفوذ سیاسی در این جنبش ها رقابت می کنند. احزاب سیاسی و جنبش های رهائی بخش ملی، در جهت شکل دادن جامعه به گونه ای که منطبق با منافع طبقاتی آن ها باشد، پیوسته می کوشند. بنابراین، برخورد به موضوع دموکراسی، بدون ارتباط دادن آن به موضوع مبارزه طبقاتی و نقش احزاب سیاسی و یا جنبش هائی که مبارزه طبقاتی بوجود می آورد، ناکافی است. تصور گسترش دموکراسی مقدمات و در مواردی منحصر از طریق بنای "جامعه مدنی" متحرک بدون توجه به نوع و ماهیت جنبش و حزب سیاسی که باید رهبری سیاسی این روند را بر عهده گیرد، تصویری ایده آلیستی است. چنین بحثی می تواند، با خلع سلاح جنبش آزادیبخش و حزب ما، با ترغیب آنها به دست کشیدن از تشکیل سازمان های توده ای و یا عدم دخالت در به اصطلاح "جامعه مدنی" زبان آور باشد.

(بقیه در ص ۵۹)

نمونه های برجسته بحث های منتشره شده، این موضوع را زیر چتر گسترده "سوسیالیسم دمکراتیک" مطرح کرده اند. براساس ارزیابی ما از این ادبیات، روایت های گوناگون از "سوسیالیسم دمکراتیک" از آنجمله مفهوم "سوسیالیسم انجمنی" متعلق به "سوسی لینک" (Swilling) و "منطق شرکت دمکراتیک" متعلق به "گلارز" (Glazer)، و آن نوع موجود در صفوف حزب خود ما وجود دارد.

هدف از بررسی انتقادی این نظرات ارزیابی جامع کلیت بحث های آنان پیرامون جوانب مختلف بحران سوسیالیسم در اروپای شرقی و یا ارزیابی مفهوم "سوسیالیسم دمکراتیک" نیست. (۲) مقصود اصلی ما بررسی کاربرد مفهوم "جامعه مدنی" در ارتباط با دموکراسی است. مقدمات نظرات "سوسی لینک" و "گلارز" بطور مختصر بررسی می شوند. برای نشان دادن هسته نظریات این دو درباره "سوسیالیسم دمکراتیک" ذکر چند نقل قول کافی خواهد بود. "گلارز" پس از انتقاد از آنچه که او برداشت های ساده لوحانه هواداران اقتصاد بازار آزاد از جامعه مدنی می نامد، دیدگاه خود را پیرامون رابطه بین "جامعه مدنی" و دموکراسی مطرح می کند:

«این برداشت مثبت از جامعه مدنی، چون بر استفاده فعال از "حقوق" رسمی در جهت ایجاد غنی ترین آرایش ممکن از فعالیت داوطلبانه اصرار می ورزد، آنسوی خواست آزادی های فردی می رود... این برداشت همچنین متمایز از طلب "دموکراسی مستقیم" است، زیرا افراد و سازمان های داوطلبانه را جوابگویی اکثریت های محلی و جمعیت های خودجوش نمی داند. رها از مفاهیم ساده لوحانه بازار آزاد، ایده یک جامعه مدنی مستقل، وزنه قاطعی است که جاه طلبی های هر دولتی را خنثی می کند.» (۳)

"سوسی لینک" نیز بحث هائی شبیه بحث های "گلارز" را مطرح می کند. برای درک کامل جوهر بحث های او درباره نقش "جامعه مدنی" در ساختمان دموکراسی و سوسیالیسم، نقل کامل نظر او هم مهم است:

«جامعه مدنی بمثابة اسم رمز آن بخش از حیات جمعی جامعه مطرح شده است که در جانی بین فعالیت های فردی هر شخص (چیزی که بعضی ها قلمرو خصوصی می نامند) و سازمان ها و نهادهائی که بوسیله دولت تشکیل می شوند (یا قلمرو عمومی) قرار دارد. جانی که زندگی هر روزه تجربه، بحث، درک و باز تولید شده و مورد محاذله قرار می گیرد، جانی که همومنی بنا شده و مورد کشمکش قرار می گیرد. راست نو، روشنفکران لیبرال و حتی بخش هائی از جنبش رهائی بخش بر این باورند که جامعه مدنی باید بخش های سودجو، صاحبان سهام و تجاری-صنعتی را دربرگیرد. این نویسندگان بر این نظر است که "جامعه مدنی" واقعی جانی است که شهروندان عادی، که اهرم های سیاسی و اقتصادی قدرت را در اختیار ندارند، در آن به انجمن های داوطلبانه محلی که دارای ظرفیت، آگاهی و منابع تاثیر گذاری و حتی تعیین ساختار قدرت و تخصیص منابع مادی هستند، دسترسی دارند.» (۴)

به اعتقاد ما، اگر خواهان بسط شیوه صحیح برخورد به مسئله ساختمان دموکراسی هم در مرحله عاجل دموکراسی ملی و هم در مرحله بازسازی سوسیالیستی هستیم، نباید از هیچ کوششی در جهت افشای ضعف ها و انحرافات درونی در چنین نظریاتی کوتاهی کنیم.

نقش دولت

نخستین ضعف برداشت و بیان فوق از جامعه مدنی، تفکیک جامعه مدنی از دولت است. بعلاوه این گرایش، بخصوص در "گلارز" وجود دارد که جامعه مدنی را بعنوان وزنه متعادل کننده ای در برابر دولت قرار داده و استدلال کند که یک جامعه مدنی متحرک می تواند ناظر بر رفتار دولت عمل کند. چنین نظریاتی تحریف مارکسیسم و برداشت مارکسیستی از دولت است که بموجب آن دولت بیان سیاسی نهادینه روابط در جامعه مدنی است. درحقیقت می توان استدلال کرد که توان تئوریک مارکسیسم و شاید ماهیت علمی آن دقیقاً در این است که نشان داده دولت در فراماسیون های اجتماعی سرمایه داری بیان سیاسی روابط در "جامعه مدنی" است. مارکسیسم همچنین نشان داده است که تفکیک جامعه مدنی از دولت، عمدتاً تفکیکی ایدئولوژیک بوده که ماهیت واقعی و منبع استثمار و ستم در فراماسیون های اجتماعی سرمایه داری را پنهان می کند.

دومین ضعف این نظریات، این است که وظیفه ساختمان دموکراسی را بطور مخلوط فقط برحسب جامعه مدنی مطرح می کنند. چنین نظریاتی شدیداً یک جانبه اند. موضوع دمکراتیزه کردن جامعه نمی تواند از موضوع مبارزه برای بلست آوردن قدرت دولتی تفکیک شود. ما معتقدیم که روند دمکراتیزه کردن افریقای جنوبی حتی نمی تواند آغاز شود، مگر آنکه جنبش رهائی بخش ملی قدرت دولتی را به دست گیرد. اشکال متنوع "سوسیالیسم دمکراتیک" نهایتاً به این می رسند که موضوع بنای دموکراسی را تنها به وظیفه گسترش یک "جامعه

اهداف مشترک "جبهه" باید دقیق باشد!

ع.سهند

می شود، نگرانی ها پیرامون غیر دقیق بودن مرزهای جبهه پیشنهادی نشریه "عصرما" تشدید می شود.

از جمله مبلغان تولیدبالیسم و تعدیل اقتصادی، که همزمان با بیان نظراتشان در مصاحبه های گوناگون با رادیو بی بی سی و دیگر رسانه های داخلی و خارجی، در نشریه "راه نو" نیز به ابراز نظر و دفاع از دیدگاههای اقتصادی خویش پرداخته اند، آقای "موسی غنی نژاد" است. ایشان در نشریه "راه نو" همان دیدگاههای اقتصادی را مطرح کرده و به دفاع از آنها می پردازد که توریسین های اقتصادی و سیاسی جمعیت مولفه اسلامی و اتاق بازرگانی و صنایع تحت نفوذ و اداره سرمایه داری تجاری مبلغ آن هستند!

البته این نظرات می تواند در نشریات عام و متعددی که اکنون در ایران منتشر می شوند، مطرح شده و نقد و یا تأیید آن نیز در همان نشریات بازتاب یابد. با بیان نظرات و دیدگاهها هیچ مخالفتی وجود ندارد، اما آنجا که این نظرات در نشریه ای مانند "راه نو" بنا بر همان اهدافی که در بالا از آن یاد شد عنوان می شود و نقد جدی آن نیز انتشار نمی یابد، شبیه در شناخت ماهیت اقتصادی و سیاسی جبهه را، از سوی برخی از طرفداران آن به نمایش می گذارد.

این درک از جبهه و شبیه در شناخت ماهیت آن را در نمونه هائی می توان بازشناخت، که "راه نو"، بی اعتناء به خواست های اقتصادی عموم مردم ایران برای عدالت اجتماعی، که در بخش اقتصادی برنامه انتخاباتی محمد خاتمی نیز گنجانده شده بود، اراعه می دهد. "راه نو" با اذعان به این واقعیت که «اصلاحات ساختاری (منظور تعدیل اقتصادی است) گناه در کوتاه مدت به افزایش مشکلات جاری می انجامد و به علاوه چون تسودی در کوتاه مدت ندارد، به جلب نظر مردم نمی انجامد»، خواهان عزم و وفای ملی در حمایت از این سیاست ها شده و می افزاید «با اعلام عزم و وفای ملی برای انجام این اصلاحات، دولت را به انجام آن تشویق و در این راه از او حمایت کنیم» (۳).

این نوع توصیه ها، اگر جنبه اهداف جبهه ای به خود بگیرد، در عمل یعنی تضعیف اهدافی که محمد خاتمی در برنامه انتخاباتی خویش آن را اعلام داشته و اگر جنبه اجرایی نیز پیدا کند، به تضعیف پایگاه مردمی دولت و بریزه شخص محمد خاتمی خواهد انجامید. تلاش جبهه ارتجاع برای در تنگنای اقتصادی و معیشتی قرار دادن مردم و دولت و ناچار ساختن دولت به تمکین از خواست های اقتصادی این جبهه نیز همین هدف را دنبال می کند. بویج همین واقعیات است، که از نخستین گام ها و زمرمه ها، باید با صراحت و روشنی دیدگاهها را مطرح کرد و نسبت به هر نوع اعوجاجی هشدار داد!

پی نویسی ها:

- ۱- نیم نگاه، راه نو، شماره ۱، پنجم اردیبهشت ۷۷ ص اول
- ۲- هنرکار جبهه ای، عصرما، شماره ۸۴، ۱۲ آذر ۷۶، ص پنجم
- ۳- اصلاحات ساختاری، راه نو، شماره ۲، ۱۲ اردیبهشت ۷۷، ص اول

بقیه جامعه مدنی و از ص ۵۷

پنجمین و شاید هم واضح ترین ضعف بحثی که گسترش ارگان های "جامعه مدنی" در درون قلمرو مستقل جامعه مدنی محسوب می شوند، در واقع، همخوانی و انطباق این بحث با نظرات ایندولوگ های اقتصاد بازار آزاد، مخصوصاً قابل توجه است. اضافه بر این، حتی برنامه خصوصی سازی رژیم آبارتاید هم می تواند بعنوان اقدامی در جهت واگذاری قدرت سیاسی و اقتصادی به حوزه مستقل جامعه مدنی تلقی شود. رژیم با این کار امیدوار است که آبارتاید را از طریق یک "جامعه مدنی مستقل و متحرک" بازتولید کند.

بررسی انتقادی فوق از کاربردهای مفهوم "جامعه مدنی" عدم سودمندی ارزیابی که سرچشمه بحران سوسیالیسم در اروپای شرقی را صرفاً و عمدتاً ناشی از جلوگیری از گسترش جامعه مدنی متحرک می داند، بوضوح نشان می دهد.

ارزیابی ما باید بر یک تحلیل تاریخی از کلیت توسعه آن جوامع، یعنی تحلیل ماهیت فراماسیون های اجتماعی، ماهیت و نقش دولت، ماهیت و نقش احزاب کمونیستی که قدرت را در دست داشتند و همچنین تهاجمات امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی متکی باشد. تنها در آن زمان است که ما می توانیم از تجربه این کشورها، درس های لازم را برای آینده دمکراتیک مدنی و سوسیالیستی آفرینی جنوبی بیاموزیم.

پی نویسی ها:

- ۱- منتخب یاد داشت های زندان "آنتونیو گرامشی"، چاپ لارنس و وینسنت، لندن ۱۹۷۱ ص ۱۶۰-۱۵۹
- ۲- ارزیابی انتقادی مفهوم "سوسیالیسم دمکراتیک" بملت اهمیت موضوع، نوشته جداگانه ای را می طلبید.
- ۳- د. گلازوف، یاز گرداندن دمکراسی به "سوسیالیسم دمکراتیک"، در نشریه "ورک اینس پروکوس" آوریل ۱۹۹۰ ص ۳۰
- ۴- ام. بونی لیک، "سوسیالیسم، دمکراسی و جامعه مدنی" ژوئیه-اگوست ۱۹۹۱ ص ۲۲-۲۱

هفته نامه "راه نو" از جمله نشریات جدیدی است که در ایران و توسط بخشی از نیروهای مذهبی منتشر می شود. در نخستین شماره آن، تصریح شده بود که «جمعی از روشنفکران مسلمان برآمده از انقلاب اسلامی ایران، هستند که راه حل مشکلات ایران امروز را توسعه همه جانبه، با جهت گیری معنوی می دانند، نگاهی متعهدانه به دین و دینداری و انقلاب و جمهوری اسلامی دارند...» (۱).

در آذرماه گذشته، نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران پیشنهاد تشکیل جبهه ای از «همه نیروهای ضد انحصار و معتقد به انقلاب و نظام (که) می توانند همکاری های مشخص تر و رسمی تر با یکدیگر بنمایند» (۲) را مطرح کرد. همزمان با این اعلام پیشنهاد، چند چهره مشخص و شناخته شده طیف چپ مذهبی ایران، نظیر مهندس عباس عیسی (عضو شورای سرپرست روزنامه سلام) و محسن آرمین (سرپرست نشریه عصرما) نقطه نظرات و دیدگاه های خود را در نشریه "راه نو" عنوان ساختند و معاون سیاسی وزیر کشور تاج زاده و همچنین یکی دیگر از چهره های وابسته به طیف چپ بنام "حجاریان" نیز با راه نو مصاحبه کردند. همه این قرائن حکایت از گشایش فضائی در نشریه "راه نو" دارد، که براساس آن دیدگاه طرفداران جبهه یاد شده در عصر ما در این نشریه منتشر می شود.

سیاست و مشی حزب توده ایران، طی قریب به ۶ دهه گذشته، پیوسته حمایت از همکاری عملی همه نیروهای طرفدار تحولات مثبت، با هر نوع اندیشه مذهبی و غیر مذهبی بوده است. براساس این مشی، پیشنهاد مطرح شده در نشریه "عصر ما"، که در واقع تشکیل جبهه ضد ارتجاع را تداعی می کند، بطور طبیعی گامی است مثبت و باید از آن حمایت کرد. تاریخ مبارزات سیاسی در ایران، تلاش های حزب توده ایران در فراهم ساختن زمینه های همکاری و اتحاد، گام های عملی در این جهت و پیشنهادهای مکرر در باره این ضرورت را در سینه خود دارد. بعنوان مثال، به ابتکار حزب توده ایران، در تابستان ۱۳۲۳ جبهه مدیران جراید کشور بنام "جبهه آزادی" تشکیل شد که بتدریج ۴۴ روزنامه، یعنی نیمی از تمام جرائد منتشره در کشور را در بر گرفت. (جبهه ای که ضرورت تشکیل آن، در شرایط امروز ایران هر روز بیشتر احساس می شود). در فروردین ۱۳۲۷، بار دیگر به ابتکار حزب ما، "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" تشکیل شد که در مدت کوتاهی ۴۷ روزنامه و نشریه در آن عضویت یافتند. (باز هم جبهه ای که امروز می تواند با عنوان "جبهه مطبوعات ضد ارتجاع" در جمهوری اسلامی تشکیل شود). حتی همین نمونه ها، خود بازگوکننده تشخیص ضرورت تشکیل جبهه های مختلف، در مراحل مختلف حرکت یک جنبش ملی در ایران، از سوی حزب توده ایران است.

اما، در ادامه این تأیید و خرسندی، ضرورت دارد تا به این تجربه حزب توده ایران نیز اشاره شود، که هر جبهه ای می بایست بر اصول و ضوابط پایه ای استوار بوده و حاضران در آن جبهه، برای جلوگیری از درهم پاشی جبهه، به این اصول پایدار باقی بمانند. این امر، در عین حال که به معنای عبور از هویت مستقل حاضران در جبهه نیست، مانع کارشکنی ها و موقوفیت توطئه های مخالفان جنبش و جبهه می شود. بنابراین، برای حفظ و استحکام جبهه، یافتن اصول مشترک و مورد توافق در عرصه دیدگاههای اقتصادی و سیاسی امری اجتناب ناپذیر است.

متکی به این شناخت و تجربه، و اینکه ظاهراً نشریه "راه نو" دیدگاه های هواداران و طرفداران جبهه مورد نظر و پیشنهاد نشریه "عصرما" را منتشر می کند، انتشار برخی دیدگاهها در نشریه مذکور سؤال برانگیز است. این ابهام از آنجا آغاز می شود، که بی تردید ریشه بحران عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی در ایران، همانا اجرای برنامه دیکته شده صنوق بین المللی پول توسط دولت هاشمی رفسنجانی یا جناح ارتجاع و بازار، طی سالهای پس از پایان جنگ با عراق است. این برنامه تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" در ایران به اجرا گذاشته شد. بنابراین، جای سؤال است که چگونه طرفداران ادامه این برنامه خانمان برانداز که حتی در طرح نوین و پیشنهادی ریاست جمهوری برای اقتصاد بحران زده ایران، عملاً لغو آن در دستور کار قرار گرفته، می توانند در جبهه پیشنهادی نشریه "عصرما" قرار گیرند؟ حتی اگر، توافق فقط بر سر مبارزه با انحصار و ارتجاع هم باشد، باید توجه داشت، که جبهه ارتجاع خود مبتکر، شریک و منادی ادامه برنامه تعدیل اقتصادی است و مبارزه با ارتجاع، در عرصه اقتصادی، مبارزه با برنامه "تعدیل اقتصادی" نیز محسوب می شود. بدینگونه است، که وقتی مبلغان برنامه تعدیل اقتصادی، در جهت سرعت بخشیدن به آن، در نشریه "راه نو" به اظهار نظر می پردازند و این نشریه که باید سخنگوی جبهه ضد انحصار باشد، این نظرات را منتشر کرده و عملاً مبلغ آن

پیرامون ترور اسدا لله لاجوردی!

اسدا لله لاجوردی، جنایتکاری که دستش به خون شریف ترین فرزندان انقلاب بهمن ۵۷ آلوده بود، در یک اقدام قابل پیش بینی، به ضرب چند گلوله از پای درآمد. تیراندازی به لاجوردی، در بازار تهران انجام شد و بنا بر گزارشهایی که در مطبوعات ایران و به نقل از اطلاعیه های رسمی منتشر شد، نوجوانی به اتهام شرکت داشتن در این رویداد دستگیر شد. همین مطبوعات و سپس خبرگزاری جمهوری اسلامی، به فاصله چند روز اعلام داشتند که نوجوان دستگیر شده درگذشته است و در عوض، جوان دیگری باتهام شرکت در این ماجرا دستگیر شده و کلیه اطلاعات مربوط به ترور را در زندان فاش ساخته، که بزودی از تلویزیون پخش می شود!

سازمان مجاهدین خلق، با صدور اطلاعیه هائی، دستگیر شدگان حادثه را عضو سازمان مذکور و سازمان مجاهدین خلق را طراح ترور لاجوردی اعلام داشت. این سازمان، در اطلاعیه های خود، دو نفر از همراهان لاجوردی را که در این ماجرا آنها نیز کشته شدند، همدستان لاجوردی در زندان و دادستانی انقلاب، مستقر در زندان اوین اعلام داشت.

ترور اسدا لله لاجوردی، بیانیه ها و موضع گیریهای را از سوی سران سه قوه و رهبر جمهوری اسلامی و در تحلیل از لاجوردی و محکوم ساختن ترور وی در پی داشت. در این میان، یگانه بیانیه ای که بر ضرورت دستگیری و پیگیری این ترور تاکید کرد، بیانیه ریاست جمهوری بود.

در میان سازمانها و احزاب سیاسی ایران، تقریباً به یکسان، همگی ضمن معرفی چهره جنایتکارانه اسدا لله لاجوردی و اعمال مرگباری که او در سمت سرپرست زندانهای ایران و رئیس زندان اوین مرتکب شد، ترور را عملی بیپروایانه ارزیابی کرده و بر ضرورت محاکمه لاجوردی و همه عاملین و مجریان جنایاتی که در زندانهای ایران روی داده و می دهد، در یک محاکمه ملی تاکید کردند. همین سازمانها، ابراز نگرانی کردند، که جناح راست رژیم به بهانه این ترور موجبی از خشونت و یورش به جنبش مردم را سازمان دهد.

درواقع نیز، می توان نگران توطئه هائی بود، که به بهانه این ترور در سطح جامعه به اجرا گذاشته شود. همچنان که در روزهای اخیر، گزارش هائی پیرامون برخی دستگیریها، احضار زندانیان سیاسی آزاد شده به وزارت اطلاعات و دادستانی اوین، و حتی رسیدن خیابانی برخی زندانیان و انتقال آنها به بازداشتگاههای مخفی رژیم دریافت شده است.

آمدادی مقامات امنیتی و قضائی برای احضار، بازداشت و رسیدن برخی زندانیان سیاسی سابق و تهدیدهای تلفنی برخی از فعالان سیاسی داخل کشور، چنان است، که گویی منفورترین بخش حاکمیت چشم انتظار چنین رویدادی، در چنین شرایطی بوده است. شرایطی که این بخش از حاکمیت را روز به روز منزوی تر ساخته و در تنگنای بیشتری قرار می دهد.

از سوی دیگر، مرور ترورها، انفجارها و حوادث مرگبار دیگری که طی ۲۰ سال اخیر (از ترور آیت الله مطهری تا ترور اسدا لله لاجوردی) در ایران روی داده و همگی به سود ارتجاعی ترین بخش حاکمیت تمام شد، اینبار نیز حدس و گمان ها را بیش از همه متوجه بخش هائی از حکومت در ترور لاجوردی کرده است. عدم پیگیری پرونده بزرگترین ترورها و انفجارها و در نتیجه عدم انتشار نتایج تحقیقات مربوط به این حوادث و بی اطلاع نگاهداشتن مردم از محتوای واقعی این پرونده ها، انگیزه قابل قبول و پذیرشی برای دراز شدن انگشت اتهام به سوی خود رژیم، از سوی مردم است. اطلاعیه ها و ادعاهای سازمان مجاهدین خلق پیرامون ترور اسدا لله لاجوردی، تغییری در این شناخت و ارزیابی مردم ایران بوجود نمی آورد، همچنان که انفجار حزب جمهوری اسلامی، انفجار نخست وزیری و دهها ترور دیگر را، مردم به حساب دستهای مشکوک و حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی گذاشته اند. بنابراین شناخت عمومی و آگاهی و هوشیاری مردم است، که می توان حدس زد، اسدا لله لاجوردی نیز مانند احمد خمینی با گنجینه ای از اسرار سالهای مخوف شکنجه و اعدام در خاک مدفون می شد. درحالی که او باید می ماند تا نه تنها بگوید خود و زیردستانش در زندانها چه کردند، بلکه بگوید از درون حاکمیت (از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون) با چه کسانی در ارتباط بوده و بدستور و یا حمایت چه مقاماتی بزرگترین جنایات را در زندانهای جمهوری اسلامی، تا فرا سوی مرز

قتل عام زندانیان سیاسی مرتکب شد. او باید می ماند و می گفت، که در کدام حوادث خارج از زندان دست داشته است. حوادثی که در پیرون از زندان روی داد، هیجان اجتماعی ایجاد کرد، دست یاران و همدستان او را در حاکمیت بازتر و پر قدرت تر کرد و سپس در زندانها اختیار جان زندانیان به او واگذار شد. او باید می ماند و می گفت، که امثال ارتشبد فردوست در کنارش چه نقشی ایفا کردند، کدام کارشناسان پیشرفته ترین تکنیک شکنجه را در زندانهای تحت سرپرستی او بکار گرفتند. او باید می ماند و می گفت، که چه سهمی در ماجرای مربوط به برکناری آیت الله منتظری از قازم مقامی آیت الله خمینی داشته و طراحان پشت پرده در خارج از زندان این ماجرا که به اعدام سید مهدی هاشمی و دهها طلبه و روحانی طرفدار آیت الله منتظری ختم شد چه کسانی بودند و اکنون در کدام مقامات حکومتی و مالی و اقتصادی قرار دارند. او باید می ماند و قتل عام زندانیان سیاسی، از اعدام افسران توده ای و از دست داشتن خویش در انفجار حرم امام رضا در سال ۱۳۷۴ می گفت. اسدا لله لاجوردی که اکنون در تمام بیانیه های رسمی و حکومتی، از او بعنوان یکی از بنیانگذاران "مؤتلفه اسلامی" و عضو رهبری این جمعیت یاد می شود، باید می ماند و می گفت که بدون اطلاع رهبری این جمعیت مرتکب جنایات شده است یا درهماهنگی با آنها؟ اسدا لله لاجوردی صورت مسئله ای بود، که ساده ترین راه حل آن، پاک کردن آن از دفتر حساب و کتاب و خفتن در زیر خاک و تبدیل شدن به شهید جمهوری اسلامی بود. اسدا لله لاجوردی، در شرایطی باید ترور می شد، که طناب قانون و قانونمداری زیر گلولی منفورترین و طرد شده ترین بخش حاکمیت بسته شده و خشونت گریزی و طرفداری از قانونمداری قضائی اندکی برای مطبوعات باز کرده است. لاجوردی مهره سوخته ای بود، که ترور او در این شرایط، امیدی بود برای مخالفان قانون، مخالفان آزادی مطبوعات، مخالفان بازگشت احزاب به صحنه سیاسی و مخالفان جنبش دانشجویی کشور برای فراهم شدن زمینه یورش به همه این ابزار مقابله جنبش کنونی مردم ایران با خائنین به آرمانهای سه گانه (استقلال-آزادی-عدالت اجتماعی) انقلاب بهمن ۵۷. این آخرین نقشی بود که اسدا لله لاجوردی می توانست در جمهوری اسلامی ایفا کند. اگر برای بیانیه محمدخانی، در ارتباط با ترور اسدا لله لاجوردی اعتباری سیاسی و یا نوعی زیرکی سیاسی بشود قائل شد، همانا تاکید این اطلاعیه بر ضرورت پیگیری حادثه و انتشار اطلاعات مربوط به این ترور است. رویدادی که تاکنون در باره هیچ ترور و انفجاری در جمهوری اسلامی تکرار نشده است. هیچکس به شواهد تلویزیونی، اعترافات زیر شکنجه و سپس تکرار نمایشنامه های تلویزیونی و یا حتی برپائی دادگاههای از نوع که آخرین آنها برای فرج سرکوهی و شهرداران نواحی تهران برپا شد اعتماد و اعتقاد ندارد و به همین دلیل اعترافاتی که درآینده و از زبان این و یا آن جوان، بعنوان مجریان ترور لاجوردی پخش شود، همانقدر با ناباوری مردم روبروست که اطلاعیه های سازمان مجاهدین در طراحی و سازمان دادن ترور لاجوردی از عراق!

راه توده شماره ۷۵، بدلیل تراکم

مطالب، استثنا در ۶۰ صفحه منتشر شد!

Rahe Tude No. 75

September 1998

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱۵ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

می توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>